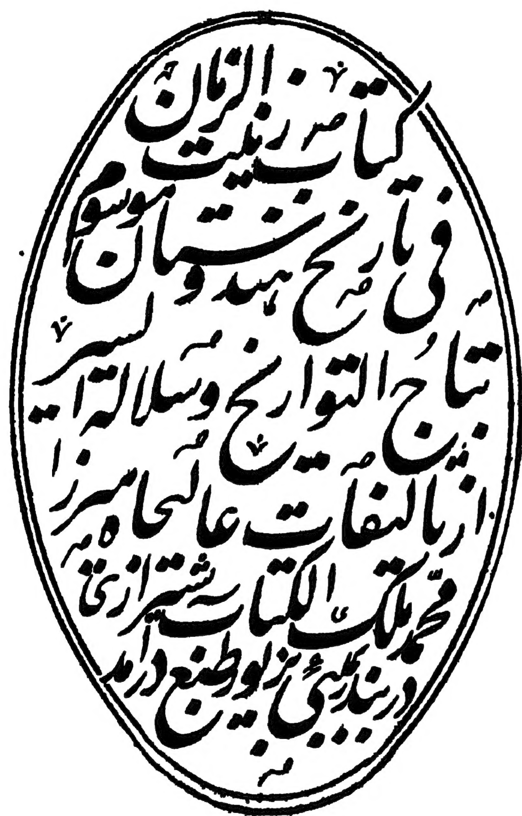




کتاب زینت الزمان
فی تاریخ هندوستان موسوم
بتاج التواریخ وسلالة السیر
از تالیفات عالیجاه میرزا
محمد ملک الکتاب شیرازی
در بندر بمبئی بزیور طبع در آمد

بسم الله الرحمن الرحیم

تاج زیبای سخن حمد مالک الملکی است که تاجداران عرصهٔ غبرا غاشیهٔ اطاعت بر دوش همت گذارند و سپاس بی‌قیاس
سزاوار شاهنشاهی است که تخت نشینان روی زمین حلقهٔ انقیادش بگوش دارند تبیت سر پادشاهان گردن فرازند
بدرگاه او بر زمین نیاز نهند مقدری که رتق و فتق عالم بدست همت سلاطین دادگر سپرده مدبری که نظم و نسق طبقات
بنی آدم بقبضهٔ اقتدار خواقین عدل پرور آورده خدائی که بر خلق رحمت گزیند شهنشاهی معدلت آفرینند بهترین
مقالی که بعد از توحید باری تعالی جل شانه تقرب بآن جویند نعت سید کائنات و منقبت امام متقیان که آن یکی
به نیروی بازوی نبوت علم اسلام بر اعلی علیین برافراخته و آن دیگر بزور سرپنجهٔ ولایت لوای کفر تا بادیهٔ اسفل السافلین سر
نگون ساخته صلوات و تحیات بعد از این هر دو برگزیدهٔ خدا بر آن یازده نقبا که هر یکی چون مصطفی سر از اطاع عصمت
برآورده و هر فردی چون مرتضی رو از نقاب طهارت بیرون کرده نبی را وصی و خدا را ولی همه چون نبی و
همه چون علی اما بعد مؤلف این کتاب میرزا محمد ملک الکتاب چنین معروض رای خاطر فیض مظاهر سلاطین دارالملک
دانش و شهریاران عرصهٔ فسیح الفضاء آفرینش میدارد که چون علم تاریخ علمی است شریف و فنی است لطیف که بواسطهٔ آن
بمصالح معاش و معاد توان رسید و بعلاقهٔ آن بمفاسد عالم کون و فساد آگاه توان گردید زیرا که صاحبان طبع
سلیم و ارباب ذهن مستقیم به ممارست این فن و مداومت این علم استخراج فواید و استنتاج نتایج که عمل بر آن
باعث صلاح حال باشد توانند نمود چه بنی آدم معرفت اشیا یا از طریق عقل میسر و یا از راه حس حاصل می‌شود
و محالست که بر آثار و اخبار سلف اخلاف را بمجرد عقل یا سماعت آگهی دست دهد و از جملهٔ محسوسات بعضی از
مشاهده و بعضی از مسموعاتست و امورات کل عالم متعلق بسماعتست زیرا که ممکن نیست که شخص واحد هر جزوی را

بالکلیه مشاهده نماید و بر صفت را بذات واحد خود بتجربه آرد پس لامحاله بقول ثقات اعتماد نموده بسماعت باید پرداخت از
اینجاست که گفته‌اند سخن مثنوی اصل سعادت ابدیست و علمیکه از استماع احوال اسلاف حاصل آید آنرا علم تاریخ خوانند
پس چون بسبب استماع بر وجوه حسن و قبح اطلاعی دست دهد باشد که وجه قباحت را که در آن نقصان و وبالست دریافته
هنگام روی داد در گذارند و سبب حسن را که عمل بر آن وجه ترقی و کمال دانسته اختیار کنند و همین ترک و اخذ موجب سعادت
سرمدی و باعث دولت ابدیست چنانچه حق سبحانه و تعالی در فرقان حمید قصص و اخبار امم سابقه را بیان فرموده که برخی از آنها
بسبب اختیار اکثر امور سرگردان گشتند و گروهی بجهت اکتساب بعضی وجوه آسوده شدند تا ناظران از آن عبرت گیرند و سامعان
از این نصیحت پذیرند بنا برین برخی از احوال برگزیدگان دادار مکان و مکین یعنی سلاطین ذوی الاقتدار تمکین هندوستان را
در نهایت اختصار با وجود تراکم اشغال مرقوم نمودم و بجمیت گسسته لگام خامه را در میدان بیان بجولان در آوردم و بر چهار
مقاله مرتب و بزینت الزمان تاج التواریخ و سلالة السیر موسوم کردم توقع از والا منشان آنکه اگر از نظر خورشید اثر ایشان بگذرد
بنظر تامل در آن نگریسته از احوال گذشتگان عبرت گیرند و دل برین عجوزهٔ زاهد فریب دنیا نه بندند

مقالهٔ اول مشتمل بر سه فصل است فصل اول در بیان عقاید حکمای هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم و سلاطینی که
قبل از هبوط آدم در عرصهٔ عالم زندگانی کرده اند فصل دویم ذکر فرمانروایانی که بعد از طوفان باستقلال تا زمان هجرت
سلطنت کردند فصل سیم در بیان ظهور اسلام در هند و زوال دولت رایان هند

مقالهٔ دوم در بیان حسب و نسب سلاطین گورکانیه از ابتداء سلطنت امیر تیمور گورکان تا انتهاء امارت بهادر شاه در
هند مشتمل بر هیجده فصل

مقالهٔ سوم در بیان حالات و بسط مقالات شاهان صوبهٔ اوده از ابتداء دولت منصوریه سعادت علی خان تا انقراض
دولت واجدیه واجد علی شاه مشتمل بر دوازده فصل

مقالهٔ چهارم در بیان شرح احوال و نشر اقوال تاجداران ذوی الاحترام که اکنون بر وسادهٔ ریاست هند متمکن و در تحت
حکومت دولت قوی شوکت انگلیسیه مشتمل است بر پنجاه و چهار فصل

فصل اول از مقالهٔ اول در بیان عقاید حکماء هنود در ادوار عالم و خلقت بنی آدم

بر تماشائیان این بازیچهٔ عبرت و ناظران این تماشاگاه اعتبار مخفی نماند که مملکت هندوستان بزرگترین و قدیم ترین
ممالک جهانست از جهة شمال باراضی تبت و چین منتهی میشود و از سوق شرق بمحیط شرقی میپیوندد و از جانب جنوب بمحیط جنوبی
اتصال یابد و طرف غربیش بحر عمان باشد بعضی از اماکن شمالی آن خوش آب و هواست هفتاد قسم غله یافت میشود
و آنقدر عقاقیر نافعه و اشجار و ریاحین و نباتات مفیده و معدنیات و جواهر ثمینه که درین کشور یافت میشود در هیچ ملک
از بقاع ربع مسکون نیست بحارها در و جبالها یاقوت و اشجارها عود الحق کشوریست که بر اکثر کشورهای عالم

شرف دارد و همیشه این کشور مسکن حکماء عالیمقدار و دانشمندان والاتبار و پادشاهان ذوی الاقتدار بوده بلکه بعضی دانش
وران را گمان اینست که مبداء اختراع جمیع علوم و فنون این کشور بوده است و ساکنان این کشور بسبب غلبه حرارت
هوا ضعیف القلب میباشند هر کس ضعیف القلب باشد لامحاله مکر و حیله و نفاق و ترس بر مزاجش مستولی میگردد لهذا
اکثر مردم این کشور بدین صفات متصف میباشند و تاثیر آب و هوای این مملکت آنست که خلق آن با کسی بغرض
آشنا و در آشنائی با صدق و صفا نیستند بدیدن مشتی زر و سیم ببلای غرور مبتلا شده در خانهٔ عالی و عرصهٔ خالی بنیاد لاف
و تفرعن گزاف گذارند و مرض نخوت و ریشخند عرض عام است ابتدای عرض این کشور هشت درجه و انتهایش در بعضی
جاها بسی و هشت درجه میرسد و مبداء طولش از جزایر خالدات نود و هفت درجه و انتهایش یکصد و سی و پنج درجه

عقیدهٔ حکمای هنود در ظهور بنی آدم و قدمت عالم و جلوس سلاطین بطریقیکه در کتاب مهابارت که مبسوط تر و معتبر تر
از آن درین دور در میان این طایفه نیست که در زمان اکبر شاه شیخ ابو الفضل از عبارت سنسکرت بفارسی نقل کرده نگارنده
این اوراق در این جا ثبت نموده بر آنست که مدار روزگار باعتبار گردش افلاک و کواکب جهانرا بر چهار دور قسمت کرده اند
و امتداد دور اوّل را بر هفده لک و بیست و هشت هزار سال مقرر کرده اند و عمر طبیعی انسان درین دور یکصد هزار سال است
دورهٔ دویم که ربع از مجموع است مدت آن دوازده لک و نود و شش هزار سال دانند عمر طبیعی مردم درین دور ده هزار سال باشد
دورهٔ سوم که نصف از مجموع است مدار این دور هشت لک و چهار هزار سال باشد و عمر طبیعی مردمان هزار سال باشد چنانچه
آدم و نوح و آنکسان که در آنزمان هزار سال عمر کرده اند از بقایای دورهٔ سیم بوده اند
دورهٔ چهارم که ربع از مجموع است مدت آن چهار لک و سی و دو هزار سال باشد و عمر طبیعی درین عهد صد سال باشد و بعقاید
این طایفه آنست که اکنون که سنه ۱۳۱ سال از هجرت رسول صلعم گذشته چهار هزار و نهصد و نود و هفت سال متعارف
از دورهٔ چهارم میگذرد و بهمین طریق در گردشند و همیشه احوال جهان برین منوال بوده از ابتدا و انتها نشانی پیدا نیست
چنانچه شخصی از امیر مؤمنان و مولای متقیان پرسید که پیش از آدم چه بود آنحضرت فرمود آدم چون
باهمین معنی سه مرتبه تکرار یافت آن شخص ساکت شد شاه ولایت فرمود که اگر سی هزار بار می پرسیدی که پیش از آدم که بود
می گفتم آدم از این حدیث نیز قدیم بودن عالم را میتوان استنباط کرد و اقوال هنود را بی معنی نمی توان شمرد و از گفته
براهمه سلف مستفاد میگردد که عالم منتهی میشود و روز حشر و نشر حق است و قیامت عبارت از انتهای هر دوره است
و اعتقاد براهمه آنست که در هر دور پیغمبری کتابی نوشته و با وجود اینهمه امتداد زمان آن نسخها در میان هست و دیگر عقیدهٔ
این طایفه آنکه حق جل و علا چهار عنصر آفرید اوّل آب دوم خاک سیم باد چهارم آتش و از میان آب گل نیلوفر را پیدا آورد
و از میان آن گل شخص دانش نژادی مسمّی به برهما یعنی راه نما از کتم عدم بجلوهٔ ظهور آورد و او را وسیلهٔ ابداع آفرینش
و سبب ایجاد عالم ساخت و آن برهما انسان را باذن خالق یکتا از کمن خفا بمنصّهٔ ظهور آورده چهار فرقه ساخت

اوّل برهمن هند آنها را بجهت مجاهدات و ریاضیات حفظ احکام و ضبط حدود معین ساخته پیشوائی عالم معنوی را بآنها مفوض
گردانیدند دویم فرقهٔ چهتری آنها را بر مسند ریاست و حکومت صوری نصب نموده وسیلهٔ انتظام عالم گردانیدند سوم فرقهٔ
بیش آنها را جهت زراعت و سائر حرف تعیین نمود چهارم فرقهٔ سودر آنها را برای خدمات آنها متعین ساخت و بمقتضای تائیدات
یزدانی و الهامات ربانی برهمای مذکور کتابی در عقاید که متضمن صلاح معاد و معاش باشد اختراع کرد که هندوان آنرا
بید می‌نامند یعنی کتاب الهی که مدار عقاید هنود برین کتابست و باتفاق دانشوران برهمن که معتقدند تا این زمان که سنه ۱۳۱۱ هجری
میباشد چندین برهما در عالم بظهور آمده اند که این برهمای موجود هزار و یکم است بالجمله در هر یک از این ادوار کبیره
رایان بزرگ در ممالک هند پادشاهی کرده اند از آنجمله در دورهٔ اول کسی که سلطنت کرد سین بود که بنای شهر کشمیر را
نهاد چون زمان سلطنتش بپایان آمد او بسبب دیو پرستش بعقاب درگذشتن و نوبت سلطنت به هروش صند رسید در زمان
طفولیت مردی که او را رش راهب می‌گفتند رهنمای وی گشت چون بحد تکلیف رسید از آسمان ندا آمد که او را نزد آتش برده
قربان کنید ملائکه او را شفاعت کردند ندا رسید که شاهزاده را بگذارید و بدل او دیگری را قربان کنید کارگذاران دولت
برهمن زاده را از پدر خریده نزد آتش آوردند برهمنی هروش نام در حق برهمن زاده دعا کرده دعایش باجابت رسید ندا
آمد که از سوختن برهمن زاده درگذشتم برهمن زاده پس از نجات از پدر خویش روگردان شده نزد هروش شتافت
آنگاه شاهزاده هروش صند و آنچه داشت از حطام دنیوی بفقرا بخش کرده فرشتگان او را بآسمان بردند پادشاهان
هند از اولاد او نیند و در آخر دور اول پادشاهی از نسل او بوجود آمد که او را الکهاف می‌نامیدند دولتی مطاع و مملکتی مطیع داشت
اولادش بطناً بعد بطن سلطنت کردند تا نوبت به سکتنر رسید دورهٔ اول تمام شد در دورهٔ دوم در اول دوره یکی از فرزندان
سکتنر ولیپ نام بسلطنت برنشست چون او را فرزندی نبود مملکت را بوزرا سپرده با خاتون خود بخدمت پیری که در
کشمیر بود شتافت او را ماده گاوی بود که سخن گفتی چندی بخدمت آن گاو قیام نمود تا آنکه بدعای گاو خاتونش حامله شده
فرزندی آورد او را راکی نام نهاد و ولایت عهد بدو سپرد چون راکی بعد از پدر سلطان شد از وی دختری بوجود آمد نام
او راسند روت نهاد و ولایت عهد بدو سپرد و بعد از آن او را به اولک پسر هفتم برهما عقد بست بعد از راکی فرزندانش
سلطنت کردند تا نوبت به دوشتر رسید و این دوره نیز منقضی شد چون دورهٔ سیم آمد در اول دور پادشاهی کارت
نام داشت در عهد دولت او در کوه کشمیر پری بود که او را رهکن پنیا میدند و او را پسری بود پرسرام نام او گاوی داشت
مسمی به قامدین که حاجتهای مردم بدان گاو روا شدی کارت با دوازده هزار شاهزاده بدان کوه رفت که حاجت از
قامدین حاصل کند پرسرام مانع شد کارت بمنازعت برخاست جنگ در میان پیوست و در آن مقاتله کارت با جمیع
شاهزادگان مقتول گشت و در نصف آخر دور سیم در شهر هستناپور پادشاهی پیدا شد که او را راجه بهرت می‌نامیدند هفت
فرزند او بطناً بعد بطن سلطنت کردند تا فرزند هشتم او که بدرجهٔ سلطنت ارتقا یافت راجه کوروان نام داشت که شهر

کورکهست تهانیسر باسم او اشتهار دارد و بعد از شش واسطه فرزندی ازو متولد شد که موسوم به چیتر برج بود و پادشاهی بوی
اگر دید ازو دو پسر بوجود آمد یکی دهتراشتر دیگری پند نام داشت پسر بزرگ او دهتراشتر چون از حلیه بصر معرا بود پادشاهی به
برادر کهتر او پند مقرر گردید و از پند پنج پسر بوجود آمد اولی جدشتر دومی بهیم سین سومی ارجن چهارمی نکل پنجمی سهدیو بود
و این پنج پسر را پندوان گفتندی اما دهتراشتر برادر پند صد و یک پسر داشت و بهتر و مهتر این پسران دریودهن بود و همه را
کوروان می‌نامیدند چون پند از جهان انتقال نمود در ظاهر پادشاهی برادرش دهتراشتر مقرر آمد لاکن در معنی سلطنت نصیب
فرزندان او بود بخصوص به یودهشتر که مهین فرزند او بود و چون در سلطنت تمکین یافت پندوان را که دشمن سلطنت میدانست قلع
و قمع ایشان را واجب شمرد و چون دهتراشتر از عقیدت فرزند و مخاصمت او با برادرزادگان آگاه شد حکم داد تا پندوان دورتر
از شهر موضعی را عمارت کرده اقامت نمایند تا که بعد مسافت سبب انطفاء نایرهٔ عداوت گردد و دریودهن نهانی بنایان را
گفت که بنیان آن بنا را از لاک و قیر بسازند که باندک شعلهٔ آتش گیرد و بعد از آن بهیل نام زنی بدانجا فرستاد که بهنگام فرصت
آتش در آن بنیان زده باشد پندوان برین معنی وقوف یافته پیش دستی کرده نیم شبی آتش در آن بنیان زده با مادر خویش راه
دشت را پیش گرفته بشهر کنپلا نزول کردند پس از چندی بلطایف الحیل دختر راجه کنپلا را هر پنج برادر بشراکت در حبالهٔ
نکاح آوردند که هر یک را هفتاد روز نوبت باشد دریودهن چون دانست که سوختن پندوان صورت نبسته از
از عاقبت کار براندیشید کس فرستاد و بتوجهات دوستانه و تفقدات خویشانه ایشان را بشهر هستناپور آورد و پس از چندی
مملکت را دو قسم نمود بدین گونه که شهر اندرپت که در کنار دهلی کهنه و هست با نصف ولایت در تصرف پندوان باشد
و هستناپور با نصف دیگر از ملک خاص کوروان ماند بعد از چندگاه صنادید مملکت آثار رشد و اقبال از چهرهٔ پندوان
مشاهده کردند همگی ملازمت خدمت پندوان را اختیار کردند زیرا که آثار شوکت و ابهت از ایشان هویدا بود و
دهتراشتر که مهین اولاد پند بود آغاز جشن جگت راجسوی نهاد و آنچنان بود که آتشی بزرگ برافروزند و اقسام
بوی خوش در آن ساز داده وسیلهٔ تقرب یزدان دانند و شرط است که در جشن جگت راجسوی رایان اقالیم سبعه
جمع آمده خدمت کنند دهتراشتر هر چهار برادر را بتسخیر ممالک تصمیم عزم داده در اندک زمانی اقالیم را مسخر کردند و
سلاطین روی زمین را در پای تخت اندرپت حاضر کردند و بمهمات جشن مذکور پرداختند و بخاطرخواه جشن مذکور صورت
اختتام پذیرفت چون رفته رفته کار پندوان بالا گرفت دریودهن عظمت پندوان را مشاهده کرده با رنج و رشک دو
چار شد و در صدد تضییع ایشان برآمده چون هیچ وجه دفع ایشان میسر نگردید تدبیری نموده پندوان را برسم ضیافت
به هستناپور طلبید ایشان نیز اجابت کرده بخانهٔ دریودهن درآمدند و پس از ادای مهمات میزبانی مجلس قماری ترتیب
داده حیلتی در آلات قمار ترتیب داده بود که پندوان را جز باختن چاره نبود و آنگاه به باختن قمار ملک و مال پندوان را
ببرد و در دست آخر عهد کرد که اگر این مرتبه پندوان ببرد آنچه از ایشان گرفته مسترد نماید و اگر دریودهن ببرد

پندوان جلاء وطن نموده دوازده سال در ممالک غربت ظاهراً مسافرت کنند چنانچه همه کس او را بدانند و بشناسند و یک
سال دیگر بنوعی در ممالک بیگانه مخفی باشند که هیچ کس بر احوال مطلع نشوند و اگر در آن سال کسی از حال ایشان واقف شود باز
از سر نو دوازده سال دیگر ظاهراً مسافرت کنند و یکسال دیگر مخفی باشند از نحوست طالع پندوان در دست آخر نیز قمار را
باختند بحسب قرارداد هر پنج برادر ملک و مال را گذاشته از ممالک محروسه او بیرون شده بملک دکن رفته
دوازده سال در آن اطراف بظاهر سیاحت میکردند پس از آن یکسال نیز تغییر لباس داده بنوعی که کسی ایشان را نشناسد
بولایت بیرات از پرگنات دکن که درینوقت بنظام حیدرآباد تعلق دارد رفتند و بنوعی سر بردند که هرچند دریودهن تجسس
کرد از ایشان آگاهی نیافت پس از انقضاء مدت عهد پندوان کس نزد دریودهن بطلب ملک موروث فرستادند دریودهن
با ایلچی پندوان سخن از در خلاف پیمان راند چون غرض اصلی استیصال و دفع ایشان بود پیغام داد که از ملک من
بیرون بروید یا منتظر قتل باشید پندوان پناه به پیغمبر خود کشن بردند کشن به دریودهن سفارش کرد که پندوان را از مملکت
نفران خود جمع حصه از بلاد برای آنها مقرر کنند دریودهن التماس کشن قبول نکرد ناچار کار بکارزار انجامید
طرفین لشکرها ساز داده در میدان کورکهیت که جنب تهانیسر واقع است هجده شبانه روز بمقاتله مشغول شدند و یازده
کشون لشکر جانب کوروان و هفت کشون جانب پندوان و کشون باصطلاح ایشان عبارتست از بیست و
یکهزار و ششصد و هفتاد تن مرد فیل سوار و مطابق این عدد مرد عراده سوار و شصت و پنجهزار و ششصد مرد اسب سوار
و یک لک و نه هزار و ششصد و پنجاه پیاده این جمله یک کشون است خلاصه از آنجائی که عاقبت کار ارباب تزویر رسوائیست
دریودهن مقهور گشته در میدان جنگ شربت هلاکت نوشید و چهار تن از لشکر دریودهن باقی مانده بود و از طرف پندوان
هشت تن باقی مانده بود که پنج تن از آنها برادران پند بودند و یکی ساتک که از قوم یادوان که برادر انگی معروف و دیگر
ججیش که برادر غیر مادری دریودهن بود و خدمت پندوان میکرد و یکی دیگر کشن که از کمال شهرت مستغنی از بیانست که
برخی از احوالش اینکه تولدش در شهر متهره است بعضی از هندوان خدایش خوانند و برخی پیغمبرش دانند و گروهی او را
سردفتر مزوران عالم و سرور محیلان افراد بنی آدم میدانند چون منجمان آثار او را براجه کنس که رئیس یادوان بود باز نمودند
حکم بر کشتن کشن کرد وی در منزل مردی نند نام که گاوچران بود یازده سال متواری گشت و راجه کنس را بشعبده و
نیرنجات بهلاکت رسانید آنگاه اوگرسین پدرش را بسلطنت خواند و از خانه نند بیرون شده سی و دو سال دعوی
الوهیت کرد و کارش بالا گرفت آخر الامر راجه جراسنگ از ولایت بهار و راجه کالیون از ملیچان با سپاه بیکران
بقصد وی برخواستند کشن تاب مقاومت نیاورده در احمدآباد گجرات هفتاد و هشت سال متحصن بود و در خلاص
می کوشید تا که بعد از صد و پنجسال عمر براه عدم رفت و زوال او بواسطه نفرین گندهاری بود و تبیین این مقال آنکه گندهاری
مادر دریودهن چون هنگام زادنش رسید با خود گفت شوهرم دهتراشتر نابیناست و از دیدار فرزند بی بهره بهتر آنست

که من نیز چشم بر فرزند نگشایم و در دنیا نظاره نکنم پس چون دریودهن بوجود آمد چشم برهم گذاشت و سالها دیده پوشیده داشت تا فرزند بزرگ شد و روز مصاف وی با پندوان بمیان آمد گفت ای فرزند فردا روز جنگ است من میخواهم ترا مشاهده کنم اگرچه پندوان خصم اند اما ناصحی از ایشان بهتر درین عهد نیست نیز از ایشان برو و بجز نشان که گویند بازآمی و خود را ایمن بنمای دریودهن به تنهائی در میان سپاه خصم درآمده نزد پندوان آمده ایشان نیز مراسم مهمان نوازی مرعی داشته چون حال بدانستند با وی گفتند که خود را برهنه بمادر بنمای چه طفلان برهنه بوجود آیند و این اول نظر مادر است با تو همان حال دارد که هم اکنون متولد شده دریودهن مراجعت کرده درین راه با کشن دوچار شد کشن با وی گفت چگونه در خانه دشمن تنها در شدی صورت حال باز راند کشن با خود اندیشید که اگر دریودهن برهنه خود را بمادر نماید روئین تن شود و فردا که روز جنگ است احدی را باقی نگذارد آغاز حیلت کرده گفت دشمن چگونه با تو راست گوید برهنه خود را بمادر نمودن از ادب دور است حمایلی در آویز که عورتین از چشم وی پوشیده ماند دریودهن این معنی را قبول کرده چنان کرد و نزد مادر درآمد چون گندهاری چشم گشود وی را بدید از حمایل و نیرنگ کشن آگاه شد آه برآورد و گفت فردا از همین مواضع حمایل زخمدار شده در خواهی گذشت و چنان بود که گفت پس کشن را نفرین کرده تا بدان مشقت افتاده بهلاکت رسید القصه پس از کشته شدن دریودهن دهتراشتر پادشاه کل ممالک هندوستان شد و سی و شش سال منفردا حکمرانی کرد و آنگاه برفاقت هر چهار برادر در طریق عزلت و تجرد سپرده تا از جهان سپری گشت الله اعلم

شبیه دهتراشتر پادشاه کل هندوستان



گویند بعد از چندی از زن بدو واسطه فرزندی بوجود آمده بر تخت سلطنت بر آمد و ابواب عدل و رأفت بر روی
روزگار گشود روزی بخاطرش رسید که سبب نزاع اسلاف من چه بود و احوال بزم و رزم ایشان چه باشد پس از
دانایی آن عصر که حکیم بهشیم باین نام داشت جویا شد حکیم مذکور در حضرت او معروض داشت که استاد من
بیاس حکیم در آن وقایع حاضر بوده از وی باید پرسید چون پادشاه از بیاس حکیم استدعا نمود آنرا بخواست صورت
حال را در کتابی نگاشته نام آنرا مهابارت گذاشت یعنی بزرگ جنگ و این بیاس حکیم را هندوان از نفوس
قدسیه دانند و مولدش ولایت میانه دوآبست و کتابش مشتمل بر قوانین و آداب بسیار بود بالجمله چون
سه هزار و پانصد سال از دور چهارم گذشت از نسل پنڈوان شدودن بوجود آمد و از تخمه شدودن شاکمونی
متولد گشت که آنرا پیغمبر دانند و بر آنند که شش تن پیغمبر صاحب شریعت بوده اول مهادیو که آنرا مهیش نیز
گویند دوم کشن سیم برهما چهارم ارهب پنجم باسک ششم شاکمونی اما شاکمونی نمرده است و هرگز پیغمبر را او
پدر و مادر نبوده اما زن و فرزند میباشد و او سه چشم دارد که خورشید و ماه و آتش است پنج سر دارد و
ماری حمایل کرده و جامه از چرم فیل حمایل کرده و متابعان هر یک را در حق پیغمبر خود اعتقاد دیگر است
که ذکر آن موجب اطنابست و اعتقاد هندوان آنست که طوفان نوح بملک ایشان نرسیده و لی عقاید
آنها را باور نتوان کرد و ذکر اختلاف عقاید متقدمین حکمای هند و پیروان ایشان معلوم باد که ایشان
هشت فرقه اند اول میمانس که ایشانرا اسمارتگان گویند دوم ویدانتیان سیم سانکهیان چهارم ساکتیان پنجم
پلتنوان ششم جارواکیان هفتم ترکساستر هشتم بوده و هر یک از این گروه بر دینی جداگانه اند اما نخستین که سمارتگانند
گویند عالم قایم بوجود موجود حقیقی و محکوم بحکم اوست و از خیر و شر آنچه بر مخلوقات وارد شود نتیجه اعمال و اقوال
ایشانست و هیچ عمل بی کیفر نباشد و گویند برهما ملکی است خالق اشیا و بشن فرشته ایست نگهبان و حافظ
چیزها و مهیش که او را مهادیو نیز گویند فرشته ایست که هستیها را ویران کند و ایشان بواسطه اعمال ستوده
این رتبت یافته اند و برهما بنیروی عبادت و طاعت خود عالم را پدیدار کرد چنانکه بید که بعقیدهٔ هندوان کتاب
آسمانیست بدین سخن گواهی دهد و گویند هر مرتبه از مراتب ملکی مرهون یکی از اعمال صالحه است و چون نفس ناطقه
انسانی با جواهر ملکوتی هم گوهر است تواند شد که بملکات پسندیده ادراک یکی از آن مناصب رفیعه کند مثلا یکی
از ارواح که شایسته مقام برهمائی شود ممکنست که چون نوبت برهما بنهایت شد حکومت خود با وی گذارد و گویند
جهانرا بدایت و نهایت نیست و خداوند از عبادات بندگان مستغنی است پس نتیجهٔ اعمال عاید بندگان شود
و گویند نخستین خداوند پرکرت را که عبارت از طبیعت است خلق کرد و بر چهارده گونه خلقت نخست کرهٔ ارض است
و فوق زمین آبست و بالای آن آتش و بر زبر آن آتش هوا و برتر از هوا آسمانست و فراز آن اهنکار باشد یعنی انانیت

وخوردنی و بالاتر از آن جهت است یعنی مادّه و آن ده برابر خود و دین خویش است و آمیز اپرکرت که طبیعت باشد
احاطه کرده و مرد عارف این جمله را بر درانه و بالا رود و به زمین دانا شود پس با آب طعم دریابد و با آتش ادراک صورت
کند و با باد لمس و بوی را از سرد و خشک باز داند و با آسمان ادراک صوت فرماید پس هوا مدرک صوت و لمس
است و در اجسام بگونهٔ روح باشد و قوت حواس از وست و طبیعت آتش مدرک صوت و لمس و صورتست
و طبع آب ادراک صورت و لمس و صورت و ذوق کند و طبیعت زمین ادراک صوت و لمس و صورت و طعم و
شنیدنی نماید از جمله چهارده مرتبهٔ مخلوق هفت مرتبه با عالی بدن حق یعنی از کمر بالا می آید و هفت دیگر از کمر
بفرود بدن حقست بدینگونه اوّل بهولوک که زمین و زمینیان باشد و آن کمرگاه حقست دوم بهونرلوک ناف
بود سیم سورلوک دل باشد چهارم مهرلوک سینه بود پنجم جن و آن گلو باشد ششم تپولوک که پیشانی را خوانند هفتم
ست لوک که آن تارک سر است و آن هفت که از کمرگاه بزیر بود اوّل اترلوک که آن کرده‌گاه و مقعد است
دوم بتل لوک و آن رانست سیم سوتل لوک و آن زانو باشد چهارم تلاتل لوک و آن ساق پاست پنجم مهاتل
لوک و آن کعب است ششم رساتل لوک و آن روی پاست هفتم پاتال لوک و آن کف پای حق است
این بر سبیل تفصیل است و بطریق اجمال گویند بر لوک کف پای حق است و بهونرلوک ناف و سرلوک تارک سر و
گویند حق نخست زمان آفرید و از زمان طبیعت پدید آورد و از طبیعت مادّه موجود شد و از مادّه سه آهنکار وجود
یافت که عبارت از ساتک و راجس و تامس است و آن قوه عقلی و شهوت و غضب باشد پس از آن از راجس
که قوه شهوتست حواس باطنی پدید آید و از ساتک ارباب طبایع و خواص موجود شد و از تامس قوای ظاهری
عیان گشت و از این پنج آسمان و هوا و آتش و آب و خاک ظاهر شد و هم از آن سه طبیعت بشن و برهما و مهیش
که سه فرشته معظم اند آشکار گشتند و از قوهٔ خالقیت برهما هشت برهمای دیگر موجود شد و مراتب روحانی و جسمانی
و علوی و سفلی و جمادی و نباتی و حیوانی و انسانی شدند و بعضی از ایشان گویند حق عبارت از زمان و عمل و
طبیعت است و بعضی گویند اینان آلات حق اند و بعضی از ایشان حق را نوری دانند روشن و جسمانی و لابس
اجساد و بعضی نوری دانند مبرا از جسمانیت و حلول و مکان پدید آرندهٔ موجودات و بعضی گویند حق خود را
در مرایای عدمانی اجرام علوی و سفلی مشاهده می کنند و در کتاب بهاگوت مسطور است که حضرت حق بی
ضد و ند است و وصول بحضرت او بقلع و قمع غضب و شهوت و عزل حواس میسر شود و بعضی گویند
وجود حق در مقام صرفیت پربرهم نام دارد و تعینی بیرنگ باشد و آن ذات از جهات تشخص برآفرید و برهما نام نهاد و او را
وسیلهٔ آفرینش ساخت و باقی موجودات را برهما موجود ساخت و همچنان آن ذات در نفس بشن جلوه کرد تا او
را که عبارت از تعینات و ظهورانست موجود شد و آنچه برهما آفرید بشن محافظت کرد و مهادیو ابتدا نخست

تا چون برهما خواهد آفریده خود را بباطن برد بر اندازد و نابود سازد و عالم بدین سه نظام یافته و تفصیل او تا رکه عبارت از تعینات
است سخنانی چند برمز گویند که صلاحیت نگارش ندارد و گویند ممکن با بدار الملک وجوب راه نیابد شد و آفریده کار از
آن برتر است که آفریده بدو ره کند پس بندگان بشرایط بندگی مکلف اند و برخداوند واجب است که از حضرت
اطلاق بنزول فرموده در هر نوعی از مخلوقات ظهور فرماید و این گروه از برهما خالقیت قصد کنند و از بشن فیض
کل خواهند و اوتار را پرتو ذات بشن دانند و مهادیو اشارت است بطبیعت عنصری و گروهی ازین طایفه بر طبقه پرستش
فرشته کنند و آن فرشته را خدا دانند و جز آنرا مخلوق شمارند پس بعضی ازین را خدا دانند و گروهی مهادیو را و جمعی دیوتها
و اولیا تا انرا و بزعم ایشان چهار بید چهار کتاب آسمانیست و اینکه هر فرشته را از خدا جدا دانند اشارت بدانست که حق
در مظاهر متعدده ظهور مختلفه دارد و از ذره تا خورشید همه عین ذات مقدس اوست و گویند اگست شخصی مرتاض
بود که اکنون ستاره سهیل است و او تمام آبها بدو کف جمع کرده بخورد و چون او از قطب جنوبی بگردد و طالع شود
هر آب که از آسمان باریده خشک شود چنانکه گفته اند اذا طلع السهیل قطع السیل و گویند مهادیو فرشته ایست ژولیده
موی با سه چشم که آفتاب و ماه و آتش است و پنج سر دارد و ماری حمایل کرده و جامه از چرم فیل پوشیده و عدد
فرشتگان سی و سه کوتست که هر کوت صد لک است و هر لک صد هزار و فرشتگان زنان روحانیه باشند و
فرزندان روحانی از ایشان بوجود آید و گویند ارواح انسانی فروغ ذات حقست و چون خدا را بشناسند بمبدأ
باز گردند پس آنانکه خود و خدا را شناخته اند و عمل صالح دارند به بهشت برند و چون مدت عمل منتهی شود باز بعالم سفلی
فرستند و گویند اعمال بهشتیان را نیز ثواب و عقاب باشد و گویند جمعی که برای دنیا عبادت میکنند در جهان دیگر
بمراد خویش خواهند رسید و گویند بدکاران در اینجهان بصورت شیر و گرگ و حشرات الارض و معادن و
نبات بمکافات یابند و چون بغایت گناهکار باشند بدوزخ برند و در خوردن گیاه رنجوری کشیده باز بدینجهان
آیند و بعقیده ایشان بهشت را پادشاهی است که او را اندر گویند و هر که صد جگ اسمید کند با عمال معین
اندر تواند شد و اسمید یعنی قربانی گرفتست اما محققین ایشان از اسمید نفی خاطر خواهند و نزد ایشان ملائکه بشهوت
و غضب و گرسنگی و تشنگی مبتلا باشند و حصول غذای ایشان از اجزاء و ادخنه خیرات و مبرات مردم است و خورش
ایشان آب زندگی و گویند ستارگان پرهیزکاران بوده اند که از جهان عنصری بسموات بر آمده اند و نامهای ایشان و پدران
ایشانرا در کتب خود ثبت کرده اند چنانکه قمر را پسر اتری عابد دانند و قس علی هذا و گویند عناصر پنج است و
پنجم را اکاس خوانند و عوام ایشان اکاس را آسمان دانند و خواص از اکاس خلا خواهند و بعضی از عقلای
ایشان اکاس را مکان دانند گویند آسمان موجود نیست و مدار کواکب بر باد است و گویند بر فراز زمین
کوهی است از زر سرخ که مکان ملایکت و در آنست و کواکب گرد آن دور میکنند و گویند راس و ذنب و عفریت اند

که آب زندگی خوردند و بشن بگفته آفتاب و ماه ایشانرا بجرئه که آنرا چکر خوانند زد و بضرب چکر گلوی هر دو شکافته شد و بدین کینه راس ماه را میخورد و ذنب آفتاب را و گلوی هر دو شکافته است پس چون بدهان فرو برد از شکاف گلو بیرون آید و گویند برهما در شهریست که آنرا ست کوک گویند و بشن در جائی که بیکنهته خوانند و مکان مهادیو در کوهی سیمین است که کیلاس نام دارد و گویند ستارکان ثوابت موجود نیست و اینانکه بینی کهوارهای زرینند که شبانگاه برای اهل بهشت گذارند و گویند نیز اعظم برترین فرشتگانست و از آن بزرگتر موجودی نیست و بشن و برهما و مهادیو را فروغ و مظهرا و خوانند و گویند انحضرتست که بدین اسامی ثلثه موسوم است و گویند زمین پوست راکهسی بود و راکهس عبارت از عفریت است او را بکشتند و پوستش را بگستردند جبال استخوان اوست و میاه خون او و درختان و نبات موی اوییند و گویند حق جسم بزرگی است و موجودات در شکم اوییند و نزد حکمای هندزبان جوهریست قایم بذات مجرد از ماده که قابل عدم نیست و ایشان بت پرستانند اما نه آنست که بت را خدا دانند بلکه پیکرها دیان و پیشوایان دین خود را شبیه ساخته قبله گذارند و این طبقات تشرعه هند دانند و گویند زاد دو باشد نخست آنکه از ما در زاید و دوم روزیکه زنار بندد و رسم دین گیرد و زنار رشته ایست از گیاه مخصوص که سال پنجم بر کمر اطفال بندند و در شانزده سالگی پسر را زن دهند و این روش برهمن است و در کیش چهتری در سال یازدهم زنار بندند و بقال در دوازدهم بندند و پس از زنار بستن طفل را بدبستان فرستند و برهمن باید هنگام بول کردن و بغایط شدن زنار را بگوش خود استوار کند و رو بشمال بود و شب رو بجنوب رود و طهارت نیکو کند و در جای طاهر وضو کند و چنان نشیند که دست بزیر زانو باشد و رو بجانب شمال یا مشرق کند و ادعیه خواند و در این هنگام آنمقدار آب پاک بی حباب برداشته بخورد که تا سینه او تر شود و چهتری تا گلو ترکند و بقال دهان ترکند و اطفال و عورات لب ترکنند و بعد از آن در آب فرو شوند آنگاه ادعیه خوانان چند کرت بر سر خود آب بپاشند و بینی را فرو گیرند چنانکه راه آمد و شد نفس بسته شود و بعضی از ادعیه که وارد است بخوانند و هر روز بامداد و حین زوال آفتاب و شامگاه عبادت کنند و غسل کنند و از برای پدر و مادر و شیخ و استاد سجده کنند و آتش در پیش روی برافروزند و نام خود را در سجده باواز بلند بگویند که من که فلانم شما را برای تعظیم نماز میکنم و از ایشان دعای خیر طلبند و سجده والده نیز از واجباتست آنگاه بخدمت استاد شتابند اگر استاد و شاگرد هر دو درویش باشند شاگرد باید بدریوزه وجه معاش خود و استاد را فراهم کند و در سفره باید از یکجا سیر نخورد بلکه از هر گوشه بگدیه چیزی بگیرد و طعام باز مانده نخورد مگر آنکه از استاد خود باشد و دروغ نگوید و زشت و تلخ تقریر نفرماید و با زنان هم بستر نشود و تا هنگام زن گرفتن و غسل نخورد و سرمه بچشم نکشد و عطر بدن طلا نکند و هنگام فرو شدن و برآمدن نظر بر آفتاب نیفکند و برهمن باید تلاوت هر چهار بید کند

وچون مجموع آن ممکن نیست بر بعضی اکتفا کرده اند بید اول را رگ وید گویند و آن در شناسائی حق و صفات او و راه
سلوک و حیات و موت است دوم یجر وید است و آن قواعد مذهب و ملت و هوم و جپ است سیوم سام
وید است و آن در علم موسیقی است و تلاوت انتخابات هر چهار بید بدان آهنگها و نغمات بسته است چهارم
اتهر وید و در آن روش کمانداری و ادعیه ایست که هنگام برابر شدن با دشمن و تیر انداختن با عدا باید خواند
گویند اگر کسی با آن طریق و ادعیه یک تیر اندازد آن یک تیر صد هزار تیر شود که بعضی مشتمل بر آتش و برخی بر باد و طوفان
و غبار و باران و سنگ و خشت است و بعضی بصور ددان و درندگان شود که بزدلان از آن بهراسند و بسیار
امور غریبه و آثار عجیبه آشکار گردد و این علم را اتهر وید یا خوانند که این سحرها و افسونها در آن مذکور است و در
نزد ایشان زن تواند از شوهر بگسلد و زن دیگری شود یا شوهرش بمیرد شوهر دیگر کند و میتواند شوهر اذن
بدهد و زنش با دیگری صحبت کند و فرزند آرد و میتواند چند تن که همه بیند یک زن بگیرند و اگر بعد از مردن شوهر
ستی شدن زنان — زن ستی شود گناهان او و شوهر او آمرزیده گردد و اگر شوهرش در دوزخ باشد او را بکشاند به بهشت و
هر زن که ستی شود دیگر مؤنث بدنیا نیاید و چون ببدن دیگر بدنیا آید مرد باشد و اگر زن بعد از شوهر به بیوگی بسر
برد هرگز از زنی نرهد و چون زن خواهد ستی شود اگر زن برهمن باشد با شوهر در یک آتش ستی شود و دیگران
در آتش جداگانه در آیند و هیچ زنی را بستم نتوان در آتش انداخت و چون بخواهد ستی شود نتوان منع کرد اما
محققین ایشان گفته اند که مراد از ستی شدن زن آنست که زن بعد از شوهر جمیع خواهشها را با شوهر بسوزاند و
پیش از مردن بمیرد چه در زبان رمز زن شهوتست معنی آنست که شهوت را براندازد نه اینکه خود را با مرده
در آتش بسوزد و این عمل ناستوده است و باید هر جا بتکده و ماده گاو و مرد زاهد بینند طواف کنند و سبعه سیاره
را نیز پرستش کنند و نزد ایشان گریختن از جنگ گناه عظیم باشد و این طبقه کشتن حیوانات را روا دارند جز گاو
را که کشنده آنرا دوزخی خوانند و ایشان ریاضات صعب دارند چون ایستادن و آویختن و حرف نزدن
و لب فرو بستن و خود را دو نیم کردن و خویشتن را از کوه در افگندن و آنکه زن خود را با مرده بسوزاند از این
صفت ویدانتیان — جمله مشهورتر است طبقه دوم ویدانتیانند و ایشان صوفیان این طبقه اند گویند وجود حق بر همه اشیا
محیط است و از زوال و فنا محفوظ باشد و ظهورات را مایا خوانند یعنی مکر اند زیرا که گویند جهان شعبده او ست
و آن ذات مقدس هر دم بصورتی بر آید و آنرا گذاشته بلباس دیگر ظهور کند و او بلباس برهما و بشن و مهیش
در آید و این یک حقیقت را اقنوم ثلثه نمود و نسبت ارواح بذات چون نسبت موج است بدریا و شرار
با آتش و گویند نفس را سه حالت است اول بیداری که از مشتهیات جسمانی بهره گیرد و آسوده شود
دوم خواب که از وصول بمطلوب یا عدم وصول مسرور و مغموم شود مرتبه سیم آنست که از شادی

و عزم بسته باشد و گویند سالک چون وصول بمرتبهٔ اطلاق یافت نخست در شهر فرشتگان رود دویم مقرب فرشتگان
شود سیم بصورت فرشتگان درآید چهارم چنان با فرشتگان ملحق شود که آب با آب ملحق شود بعد از این عوالم
اربعه عین وجود حقیقی شود که دوئی در آنجا نماند حکمای این فرقه یکی بشست است که در نصیحت را چند سخن گوید
و کتاب جوگ از وبیست و آن مقالات را یوگ وشست نام کرده اند و دیگر گشن است که در نصیحت ارجن سخن
رانده و آن کلمات را ارکهتا نامیده اند و آنان که در این صفت بکمال رسیده اند گیانیان خوانند و حکمای متاخرین
ایشان مانند سنگ چاری و جز آن اینها را جمله خیال دانند و این ظهورات و عبادات و ثواب و عقاب
جمله را خیال خوانند مانند صورت خواب و گویند فرشتگان صفات حق اند همانا برهما که آفرینش نگاه میدارد
مهیش برهم اندازد و این سه صفت حقیقت و انجمله در تو نیز باشد چون در دل تصور شهری کنی آن برهماست
چه آنرا در معنی آفریده و چندانکه آنرا در خاطر داری آن بشن است که نگاه دار است و چون ترک آن کنی
پس مهیش باشی و از حکمای ایشان که اکمل جوگیانند یکی بهرتری است و آن دیگر شیوربینه است که مردم را از
مرگ خود خبر داده و حبس دم نیکو داشته گویند شیوربینه با مردم کشمیر گفت من فردا از اینجهان بدر خواهم شد
روز دیگر مردم بر سر او جمع شدند و حطب بر زبر هم نهادند شیوربینه خود بر زبر حطب بر آمده همی با مردم
سخن گفت و یکبارگی کام در بسته از جهان بگذشت پس مردم آن آتش در آن حطب زدند و جسد او را بسوختند
طبقهٔ سیم سانکهیان اند ایشان گویند وجود منقسم شود به دو قسم یکی حقیقت و آنرا پرش گویند دوم غفلت و آنرا ذکر عقیدهٔ سانکهیان
پرکرت نامند و گویند پرش از عدم دانش با پرکرت درآمیخت و این عالم آبادان شد و پرش
پنج رنج است اول جهل و حواس دوم خودی و منی سیم شهوت چهارم خود پسندی پنجم غضب و این پنج رنج
پرش را زحمت دهند و چون دل از اینها دور شود رنج زایل شود و این سلوک را اورطه گویند و آن چند قسم
است اول صدق با بزرگان دوم رحمت بر مظلوم سیم چیز مردم ناخواستن چهارم با بدکار سخن ناگفتن و مانند اینها
را چتروته گویند چون سالک بدین صفت آراسته شد پنج رنج زایل شود و پرکرت و پرش جداگانه در دل
آن سالک تافته و شناخته آید و بدین علم حقیقت پرکرت که عناصر خمسه است ناپدید شود و پرش حقیقت خود را
باز نماید و مرد جوگی شود و جوگ در لغت هندوان بمعنی پیوستن است و جوگیان در اصل اینرا گویند این طایفه برهما صفت جوگیان
و بشن و مهیش را شاگردان گورکناته دانند و همچنان متاخرین ایشان پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را شاگرد
و پرورده گورکناته دانند و نزد این طایفه هیچ چیز حرام نباشد چه بر آئین هنود و نصاری خوک خورند و بکیش
مسلمانان گاو خورند و از خوردن گوشت آدمیان مضایقه نکنند بعقیدهٔ اکمیان و با کبران خمر خورند و این
گروه دوازده فرقه اند و هر یک در فروع و ریاضیات بروشی روند و طبقه از ایشان باشند که بول

و براز خود را با هم آمیخته و صاف کرده بیاشامند و گویند عامل این عمل به کارهای بزرگ توانا بود و ایشان را
اتیلیا و هم اکهوری خوانند و بزعم ایشان از هر دین و آئین بر گورک توان پیوست و با خدا توان رسید لکن آنکسان
که از راه یکی از این دوازده سلسلهٔ جوکیان شود زودتر بمقصد رسد بالجمله جوکیان گویند ایشر که بمعنی صاحب
و خداوند است و غرض از آن واجب بالذاتست یکتا و بی ضد و بی‌همتاست جز او جیو ند و جیو بمعنی ممکن باشد و ایشر
منزه است از آلام و اسقام و عیوب و این صفات لازم جیو افتاده و این جیو با آنکه در حقیقت جسم و جسمانی نیست
خود را بدنی انگاشته و جسم پنداشته و در اجسام و ابدان گردان بود و باقتضای زمان بدنی گذارد و جسم دیگر پذیرد
و آن جیو و جان باید بدین صفات تا از قید جسمانی برهد اول بی آزاریست و جزو اعظم آن نکشتن جیوانست دویم
راستی دیگر دزدی نکردن دیگر از زن دوری جستن و بر خاک خفتن دیگر چیزی از کس نخواستن و اگر ناخواسته
آرند ناگرفتن دیگر تسبیح و قرائت دیگر خورسندی و رضا دیگر پاکیزگی و طهارت دیگر عبادت حق دیگر نشستن و
جلسه و آن نزد ایشان چند قسم است دیگر کشیدن نفس و هشتن دم بطریق مستمر دیگر از حواس خمسه دل باز
گرفتن دیگر حضور قلب دیگر دل بر خدا بستن آنکه چنین کند از دور تواند دید و از دور تواند شنید و جمیع آلام
صفت دم بستن — و نقایص ازاو زایل شود و تعلم دم و وهم چنانست که چون کس آهنگ نگاهداشتن دم کند باید از در آمیختن
با زنان و خورش شور و تلخ و ترش پرهیز واجب داند و بداند که از نشستگاه تا تارک سر هفت پایه است
که آذریان عجم آنرا هفت خوان گویند چنانکه باد و دمی را در عروق به آمد و شد دانند که مادهٔ حیاتست و باد را
ده گونه شناسند و باد فوقانی و تحتانی را در کشاکش دانند و بهترین جلسه نزد ایشان باشد که پاشنهٔ پای
چپ را بر مقعد گذارند و پاشنهٔ راست را بر فراز ذکر و تن راست بدارند و چشم بر هم نزنند و در میان
دو ابرو نگرند پس مقعد را حرکت دهند و باد پسین را بباد فرازین بسوی بالا کشند و هر پایه به بالا برند تا بسر رسانند
و هنگام کشیدن آغاز از جانب سوراخ چپ بینی کنند و براست بنهند و در هنگام کشیدن در چپ تصور
درما و کنند یعنی بدانسوی قرص ماه را پدید دانند و بسوی راست آفتاب را و این عمل تر دهند و آن سرآمد
اعمالست و گویند چون بکمال رسد بیم مرگ برخیزد و خلع بدن تواند کرد و باز بدن پیوست و عامل این عمل
حق مطلق شود و جوکیان روزها توانند دم در بست و سناسیان نیز طبقه از هنود دانند که حبس دم کنند چون
ذکر عقیدهٔ شاکتیان — جوکیان ریاضت کشند چهارم طبقهٔ شاکتیانند ایشان گویند که مهادیو که اعظم فرشتگانست زنی فرا رو
روحانیه که او را مایا شکتی گویند و از زن چیزی برنگ چیز دیگر نماید مثلاً خمر را آب و باد را آتش نماید و آن مایا
شکت خالق جهان و جاعل ارواح و اجسام است و از نیروی او را جگت دنیا گویند یعنی مادر عالم
و او را فنا نباشد و این روحانیه در جمیع حیوانات در شش دایره که آنرا ششت چکر گویند باشد اول نشستگاه

دوم ناف سیم فوق ناف چهارم دل پنجم از سر سینه تا چنبر گردن ششم ابرو و فوق آن تارک سر است و محل جان
فریب بکلم که آن روحانیه باشد و او در آنجا با فروغ صد هزار آفتاب آرمیده و هزار گونه گل و عطر و جامهٔ نیکو با اوست
پس او را باید چنین تصور کرد و عبادت نمود و ازین هندوان بسیارند که پرستش ذکر کنند و فرج را نیز پرستند چه سبب
توالد و تناسل آنرا دانند و بهتر پرستش پرستیدن لنگ مهادیو است چه لنگ ذکر را گویند محراب مساجد مسلمانان
صورت بهگ است که عبارت از فرج باشد و منارها بجای ذکر بود و مسلمانان ازین معنی غافلند و درین طایفه
الکی فراوانست و الکی آن باشد که شراب خوردن ستوده دارند خاصه در کاسهٔ سر آدمی و کشتن حیوانات را اگر همه انسان — صفت الکیان
باشد جایز شمارند و شبانگاه آنجا که مردگان را سوزانند رفته گوشت سوختهٔ اموات را بخورند و با زنان خود در
نظر بیگانگان هم بستر شوند و اگر زن بیگانه باشد ثواب آنرا بیشتر دانند و شاگردان برای استادان زنان
و دختران خود را برند تا از ایشان کام ستانند و نزد ایشان وطی با مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر همه جایز باشد بر خلاف
بعضی از هندوان که دختر از خویش و قبیله بزنی نیارند و بعقیدهٔ ایشان هیچ خیرات و مبرات چون جماع دادن
نباشد و گویند چون زن و مردی با هم آمیزند هر که ایشان را رنجه سازد سزاوار نفرین خداست چه درین کار
اندوتن هسرد و لذت میبرند و المی ازین دو بیکی میرسد و گویند مستیز در زنان روا نیست و نباید گفت این
زن دیگریست چه مردان و زنان از عناصرند و هرچه از ایشان آید هم از عناصر است و زنان را عظیم محترم دارند
و فواحش لولیان را دختران فرشتگان خوانند و گوشت مردگان بخورند و هر که زن خود را نزد استاد نیارد
او را پاک عقیده نشمرند و اگر کسی را زنی نازاینده باشد او را در انجمن بیگانگان حاضر کرده تا مردم در
حضور شوهر با او جماع کنند باشد که آبستن شود پنجم طبقهٔ پیشوایان ایشان بشن را خالق اشیا و علت — ذکر عقیدهٔ پیشوایان
اولی و موجد کل دانند و گویند او جسمی است مانند بشر و زن دارد و برهما و مهادیو مخلوق اوست و راه
آمیزش بدو ندارند و گویند هرچه جسم است جانی دارد و جان از جسم جدا نیست بلکه جزو اوست و
جسم را دو ماهیت است یکی مردی و دیگر زنی و جسد مرکب از عناصر خمسه است مردم در خور اعمال
خود ترکیب حیوانی یا انسانی می پذیرند و همواره جان در قید غفلت و حرص گرفتار است و ارواح بر
سه گونه است اول سالک دوم راجس سیم تامس و سالک در خور آزادیست و چون بندگی بشن شعار خویش
سازد بمقام اطلاق رسد و جسد عنصری و جسم مثالی را بگذارد و پیکر اول که صورت مردی و زنیست بگیرد
و بهشت درآید و راجس آنست که ثواب و گناه او مساویست پس برای ثواب و گناه در اجساد متعدده
متردد باشد و بسبب ثواب با اهل ثواب محشور گردد و بکیفر گناه با اهل عقاب رنجور باشد و هرگز از محیط گیتی
بساحل نرسد و تامس آنست که دشمن مقام اطلاق باشد و عاقبت بدان مثالی را گذاشته با هیأت مختلفه

تذکیر و تانیث بحث است شده در عالم ظلمت و تاریکی معذب بماند و از انتقام برنگردد و بعضی از ایشان هواچار بیند و
انجاعت بشن را عبادت کنند و فرشتگان دیگر را دیو گویند و این طایفه در نزد همدین خود غذا نخورند و فرقهٔ دویم از
ایشان را دهواچاری اند و ایشان در نظر برهمنان که همدین نباشند غذا خورند و گروه سیم برهمباتی باشند و ایشان
با برهمنان همکاسگی کنند گروه چهارم دهالی باشند و ایشان هیچ قیدی ندارند و زنان خود را نزد استاد برند
وستوده دانند و رام را مظهر عفت بشن دانند و کرشن را مظهر شهوت و عشق خوانند و این طایفه گوشت نخورند
و مانند شلغم و گزر و چیزها که بگوشت شبیه است هم نخورند و در کتب اینها است که برهمنان در هوا طیران نموده
اند و بر آب میگذشته اند و چون لب بخوردن گوشت آلوده اند این قدرت از ایشان سلب شد و پیراکیان صفت پیراکیان
نیز از این طایفه اند و بیراک در لغت طلب را گویند و ایشان پشت با دنیا کنند و بعبادت پردازند و عبادت
اینگروه ابیاتیست که مشتمل است بر ستایش و صفت رام و کرشن و هم ایشان را مظاهر بشن دانند
و گویند بشن مجرد است و ارواح اپرتوا و دانند و آفرینش را ظل او شمارند و معتقد بریاضات و عبادات نمی
باشند گویند روزه داران آنانند که در عالمی که از این پیش داشته اند و ایشان را بدن دیگر بوده زیر دستان را
گرسنه داشته اند و نماز گنندگان آنانند که زیردستان را بپای داشته اند اکنون بمکافات عمل گرفتارند
وقس علی هذا ششم طبقهٔ چارواک باشند ایشان گویند حیوان جز پنج اسکند نیست اول روپ اسکند ذکر عقیده چارواک
که مدرک حواس ظاهر است دویم ویدیا اسکند که مدرک حواس باطن است سیم کیان اسکند و آن آنانیت
و خودی است چهارم سوکیان اسکند و آن علم بحیوانات است پنجم سوسکار اسکند و آن مکنون دل
و خاطر است و این جمله نفس ناطقه در انسان و حیوان است و عالم را صانعی نمی باشد و این ظهورات
باقتضای طبیعت است و آنچه در بید باشد دروغ است چه احکام بید است که چون از پی مردگان طعام
پزند و بدرویشان دهند عاید مردگان شود و این سخن کذب است چه اگر کسی از دهی بیرون شود اگر چه ده
گام مسافت باشد هرگاه در قفای او طعام پخته کنند و بیاد او بدیگران دهند او را سیر نکند چگونه آن کس که از
این جهان رفته باشد سیر خواهد شد و از این گونه سخن در کلمات بید بسیار گویند و عقیدهٔ ایشان بر آن است
که مردم بهر چه دست یابند باید از لذات بهره گیرند که دیگر کس بدین عالم آمدنی نیست اما باید جانور را
نرنجانند چه شرط عقل آزار کردن نباشد و گویند هیچ کس نگفته است که کس بر صانع تواند احاطه کند
و خدا بشناسد پس چیز مظنون و موهوم چرا باید بندگی کرد و فرشته که هرگز مشهود نیفتد چرا باید قایل به
وجود او بود چه باید شیفتهٔ سخنان جمعی جاه دوست شد که بهشت و دوزخ به نسیه دهند و بنقد بندگی طلبند
و این طایفه بهیچ چیز عقیده ندارند و اقرار نیاورند جز آنچه را مشاهده توانند کرد و گویند جسد مردم از عناصر است

عقیده هفتم ترک شاستر

بگیرند روزه نیکو نه باهم الفت گیرد و باز خراب شود هفتم ترک شاستر و ایشان اهل بحث اند و اثبات صانع چنین
کنند که گویند عالم مصنوع است و هر مصنوع از صانع ناچار است و نزدیک ایشان آزادی تقرب بمبدأ است
نه اتحاد و گویند اگرچه مردم تقرب باحق جویند اما او نشوند و متحد نگردند مانند تار و پود که با کمال قرب از هم جدا
باشند و علم بحث نزد ایشان مشتمل است بر شانزده قسم و اصول این علم بر منطق است و سخن از مراتب
آفرینش کنند که ذکر آن جمله موجب تطویل است و گویند آنچه ارسطو فرموده از روزگار سلف ضوابط
غیر مفصله از علم منطق بما رسیده و آن جمله را بدین ترتیب پیراسته اشارت بدین ضوابط است

عقیده بوده

طبقه هشتم گروه بوده اند و این طبقه بحلول حق در اجساد و ظهورات اعتقاد ندارند اما به تناسخ نفوس اجسام
قائلند و شریعت هندوان را انکار کنند اما جانور نکشند و گوشت حیوانات نخورند و برآب دلیر پای
نگذارند تا مبادا در زیر پای جانوری کشته شود و پای بر سر سبزه ننهند تا مبادا النفس نباتی زحمت
بیند و چون خواهند آب بیاشامند با فته صافی کنند تا مبادا جانوران خورد در آن باشد و آن
بافته را الحتی در آب بگذارند تا اگر جانوری در آن باشد با آب رود و درویشان این طبقه موی سر و
ریش را با موی چینه بچینند و چون طی مسافت خواهند کرد جاروبی نرم با خود برداشته راه را بروبند
تا جانداری ضایع نشود و چون سخن کنند دستارچه بر دهان گذارند تا پشه و جانداری دیگر بدهان فرو نشود
و از میان جوی آب نگذرند و بجز دو پا رسائی روز گذارند و هرگز روی زن نه بینند و این درویشان را جتی
گویند و جتی نیز دو طبقه اند اول پوتوکی دوم پوچاری پوتکیان آنانند که خدای را یگانه شناسند و از نقایص
و حلول و اتحاد منزه دانند و بت نپرستند و پوچاریان بت پرستان باشند و این درویشان که جتی نام دارند
هنگام طعام خوردن بخانه مخلصین روند و آن مقدار غذا برگیرند که زیان نبخشد و قسمت هیچ کس نرساند به
و هیشان در چند خانه روند تا سیر شوند و برای آب نوشیدن نیز بدر خانها روند تا هرجا برای غسل کردن
آب گرم کرده باشند اندکی بستانند و جمله را فراهم کرده سرد کنند و بیاشامند گویند از این طایفه مردی
شخصی را دید که از جامه خود شپش گرفت و خواست آن را بکشد جتی با او گفت که در ازای خون این
شپش زر از من بستان و آن را مکش و آن مرد پای سخت کرد تا جتی صد درهم بدو داد و آن شپش را بگرفت
بدین گونه جهد کنند که زیان بحیوانی نرسد بالجمله دیگر از متاخرین هندوان گروه فراوانند که عقاید مختلفه
دارند و فروع مذاهب ایشان با متقدمین مباینت تمام دارد

والسلام



ذکر سلاطین هنود

فصل دوم در ذکر سلاطین هنود بعد از طوفان نوح تا زمان هجرت و زوال دولت ایشان

آنچه ارباب سیر و مصنفین تراجم اسلام نوشته اند اینست که مملکت هند نیز مانند ممالک ربع مسکون از وجود فرزندان آدم سمت معموری پذیرفته و شرح این اجمال آنکه بعد از طوفان نوح هر سه پسر خود سام و یافث و حام را باطراف ربع مسکون فرستاد و حام بامر پدر از سوق الثمانین بجانب جنوب سفر کردن را تصمیم داده در اراضی و حد و جنوب مقیم گشت و در معموری آنجا سعی نمود و از وی شش فرزند بوجود آمد از جمله اول هند دوم سند سیم حبش چهارم افرنج پنجم هرمز ششم نوبه و هر یک بنام خود شهری بنا کرده بدان اشتهار یافت اما هند که اکبر و ارشد اولاد حام بود چهار پسر داشت اول پورب دوم بنگ سیم دکن چهارم نهروال و هر یک بنام خود شهری و دیاری بنیان کردند که تا حال آن شهرها بنام ایشان مشهور است از دکن بن هند سه پسر بوجود آمد اول مرهت دوم کنهر سیم تلنگ پدر آن ملک را بفرزندان قسمت نمود که هنوز آن طوایف که در شهر دکن موجودند از نسل ایشان میباشند و نهروال را نیز سه پسر بود اول بهروج دوم کنباج سیم مالراج و نیز امصار و بلاد بنام ایشان آباد شد و همچنان از اولاد بنگ ملک بنگاله معمور گردید اما از پورب که ولد ارشد هند بود چهل و دو پسر بوجود آمده در اندک زمانی اولاد ایشان از حوصلهٔ تعداد افزون شدند از میان خود کشن که بهتر و مهتر بود منتخب کرده بسلطنت برداشتند تا که در نظام ملک و ملت و توفیر سپاهی و رعیت ساعی باشد پس اول کسی که بعد از طوفان در مملکت هندوستان رایت سلطنت برافراشت کشن بن پورب بن هند بن حام بن نوح بود در روزگارش برهمن نامی از نسل

بینکت بن هند پدید آمد که بذکاوت خاطر و صفاوت رای انواع بناهای رونق کار پیشی جستی و صنعت آهن گری و درودگری و خواندن
و نوشتن بر مردم تلقین کردی گویند کشن راجه بغایت جسیم و طولانی بنهایت عظیم بود که هیچ اسب توانائیش احتمال رکاب او
نیاوردی لاجرم پیلان وحشی را رام کرده بر آنها سوار میشد اول شهری که در هند بنا گذاشت شهر اوده بود و در عهد او
دو هزار قصبه و دیه سمت آبادی پذیرفت مدت ملکش چهارصد سال بود و سی و هفت پسر از وی باقی ماند از جمله
مهاراج که بهتر و مهتر بود و بعد از پدر بر مسند حکومت نشست بهتر و بیشتر از پدر در آبادی ملک کوشش نمود و اولاد پورب را بامارت
و حکومت داد و فرقه که از نسل برهمن بودند منصب وزارت بخشید و گروهی را انگشت و زراعت نصب نمود و در تکثیر
زراعت بنوعی سعی نمود که اکثر ولایت دور دست هندوستان هم آباد گردید با جمشید و فریدون معاصر بود و پیوسته
با پادشاهان ایران طریقهٔ محبت و وداد مسلوک میداشت اما در آخر برادرزاده اش از وی برنجیده بزابلستان آمد و
در آنوقت پادشاه ایران ضحاک بود و لاکن فرمانفرمای زابلستان گرشاسب بود چون برادرزادهٔ مهاراج باوی
پناه آورد گرشاسب اعانت او را فرض شمرده با سپاهی بزرگ متوجه هند شد در پنجاب با مالچند سپهسالار مهاراج
جنگهای مردانه کرده ظفر یافت و بمملکت هندوستان درآمده اکثر مملکت مهاراج را تاراج نمود مهاراج ناچار
شده پارهٔ از مملکت خویش را ببرادرزاده تفویض نمود و او را از خود راضی کرد و گرشاسب را بافضال زر و جواهر خورسند
ساخته التماس مراجعت نمود و گرشاسب ملتمس وی را پذیرفته بحضرت خویش باز آمد لکن این فتنه علت فتور شوکت
مهاراج گشت تا هفتصد سال بدولت و اقبال بزیست از وی چهارده پسر بوجود آمد ولد ارشد او کیشوراج بر تخت
اعظم هندوستان قدم نهاد در اول سلطنت هر یک از برادران را بحکومت بلدی مامور نمود و آنگاه خود سیاحت
ساز داده به بلدهٔ کالپی آمد و کار آنجا را نظم داده و از آنجا بگوندواره درآمد و رایان دور و نزدیک را طلب
نموده هر یک را تشریفی درخور بداد و پیشکشی لایق بگرفت پس از گوندواره کوچ داده بکنار دکن آمد زمینداران آنجا تمکین نکردند و کردار
ایشان بر کیشوراج دشوار آمده در طلب خراج و مطالبهٔ باج مبالغت و خشونت آغاز کرد و این معنی بر رایان دکن ناموافق افتاد
پس متفقاً لوای مخالفت برافراشتند و لشکریان خویش را از اطراف خوانده در دکن حاضر کردند کیشوراج چون نیک نظر کرد دانست
که تاب مقاومت ایشان ندارد و از در صلح بیرون آمده مراجعت و استمداد از گرشاسب نمود گرشاسب سام نریمان را با
سپاه گران گسیل نمود کیشوراج چون از ورود نریمان آگاهی یافت شاد خاطر شده تا جالندر وی را استقبال کرد و آنگاه باتفاق
نریمان و دلیران ایران متوجه دیار دکن گشت مردان آن مملکت را پای اصطبار بلغزید و تاب مقاومت نیاورده بعضی فرار نمودند و برخی
بقدم ضراعت پیش آمدند و روی مسکنت بر خاک نهادند ملک دکن باز بتصرف کیشوراج درآمد و از آنجا باتفاق نریمان
بدار الملک آمده او را بنوازشات فراوان خوشنود نمود و نیز تحف و هدایا درخور گرشاسب مهیا کرده باوی سپرد و او را گسیل
ساخت خود بکار ملک و رعیت پرداخت مدت دو صد سال در ممالک هندوستان باستقلال حکومت کرد چون نوبتش

بهمی

پسری شد فرزند مهین او فیروز رای صاحب تاج و تخت شد همواره باکتساب علوم روزگار میگذاشت و اوقات خویش را
بمصاحبت علما و مرافقت حکما خوش میداشت تا از فنون فضایل و اقسام علوم بهرهٔ وافی حاصل کرد آنگاه دست
جود از آستین برآورد و پیوسته خواهندگان را ببذل دینار و درم شاد و خرم میداشت چون ۵۹ سال از زمان سلطنت وی
منقضی شد گرشاسب رخت بسرای جاودانی کشید فیروز رای با نریمان آیین مودت استوار کرد و آن قانون که با گرشاسب
در میان داشت با وی نیز برقرار نمود و در حضرت فریدون گاه گاه عرض نیازی میبرد تا کار فریدون نیز بنهایت رسید و منوچهر
بر تخت ایران برآمد فیروز رای وی را ضعیف شمرده و حقوق سام نریمان را بر طاق نسیان گذاشته لشکر افزون از حوصلهٔ
حساب برداشته بجانب پنجاب آمده و آن مملکت را از دست عمال زال بیرون کرده متصرف شد و جالندر را دار الملک
ساخته آسوده بنشست تا سال پانصد و ششم سلطنت وی که افراسیاب بار دیگر خسروی استقرار یافت نظر برانکه از ایرانیان
خائف بود صواب چنان دانست که با افراسیاب ساز مؤالفت طراز کند پس نامهٔ مهر انگیز بنوشت و هدیهٔ چند فراهم کرده
با رسولی بدرگاه افراسیاب فرستاد و با وی رسم وداد را محکم کرد اما از آن پس که رستم دستان بحد رشد رسید بعزم استرداد
پنجاب قصد فیروز رای کرد و او تاب مقابلهٔ رستم را نیاورده گریخته رخت بکوهستان ترهت برد و رستم بی منازعی مملکت
پنجاب و ملتان و سند را گرفت و در هر محل حاکمی از خود نشانده متوجه ترهت شد فیروز رای از عزم وی آگهی یافته بکوهستان
جهارکنده گوندواره گریخت رستم متعرض او نشده از ترهت مراجعت کرد و فیروز رای در آن کوهستان روزی چند بتلخی گذرانیده
جان بداد مدت سلطنت او در هندوستان ۲۳۵ سال بود چون خبر فوت فیروز رای برستم دستان رسید بنابر
وفائی که از فیروز رای بوقوع آمده بود رضا نداد که از اولاد کسی سلطنت هندوستان کند پس یکی از سرداران هند را که سورج
نام داشت بر تخت سلطنت نشانید و کار مملکت را باو مستقر و مستحکم ساخته خود بزابلستان مراجعت نمود و سورج به تمهید
قوانین ملک داری پرداخته تمامت هندوستان را فرو گرفت و پادشاهی باستقلال گشت چنانکه از لب دریای بنگاله
تا سرحد دکن نافذ فرمان بود و در عهدش برهمنی از طرف کوهستان جهارکهند بملازمت او رسید چون در علوم غریبه و تجرد اما
بود تصرف تمام در مزاج سورج بهم رسانیده بسورج گفت که صورت بزرگان سلف را از زر و سیم ساختن و بدیشان سجده
بردن مایهٔ فتوحات عظیم است پس سورج بفرمودهٔ وی صورتی چند شبیه مردم گذشته از زر و سیم بساخت و قبلهٔ عبادت
و پرستش آن اصنام را سبب صلاح و فلاح دانست و مردم نیز بپادشاه اقتدا کرده هرکسی صورت مردگان خود را
بساختند و بدان سجده بردند زمانی بسیار بر نیامد که در هندوستان نود طایفه هریک بطریقی جداگانه بت پرستی داشتند
و آیین بت پرستی در عهد او رواج گرفت چون سورج بلدهٔ قنوج را تختگاه گردانید اکثر اوقات در آنجا می بود و پاس
حقوق رستم را نیکو میداشت و دویست و پنجاه سال در مملکت هندوستان سلطنت کرد و سی و پنج پسر از وی بماند
ولایت عهد بار شد اولاد خود بهراج بگذاشت و بگذشت چون بهراج بعد از پدر در مملکت هندوستان خداوند جاه

شروع بت پرستی در هند

و سپاه کشت او راسی و چهار برادر بود ایشان را راجپوت نام نهاد و هرتن را بحکومت بلدی نصب کرد و از خود خوشنود ساخت
آنگاه که در کار ملکی استقرار یافت روزگاری اوقات خود را صرف علم موسیقی نمود و از آن علم تمام بگرفت و از آن پس بخود رائی
سر برآورد و آن قواعد که مهاراج در مملکت استوار نموده بود برانداخت و قانونی دیگر بنیاد نمود مردم از وی رنجیدند امور مملکت
مختل ماند و در هر سری سودائی پیدا آمده در تخریب کار مهراج قدم زدند از جمله برهمنی کیدار نام لشکری فراهم آورده بروی
خروج کرد و بعد از جنگ غالب گشته زمام سلطنت هند را بکف آورده بر تخت جهانبانی بر نشست و همیشه بارسال تحف
و هدایا خاطر کیکاوس را از خود شاد میداشت و در حضرت او اظهار عبودیت و چاکری میکرد و چون در کار سلطنت
استقلال یافت قلعه کالنجر را بنیاد کرد و بپایان آورد در آخر ایام مردی شنگل نام بر وخروج کرده با سپاهی فزون از حوصله
حساب مردانه چند مصاف داده عاقبت الامر او را شکست داده سلطنت هند را از وی انتزاع نموده بر تخت حکومت
برآمد و صنادید هند با سلطنت وی متفق شدند و حکم او را گردن نهادند چون بر سریر خسروی متمکن شد شهر لکهنوتی را بنیاد نمود و چنان
تمکانتی در سلطنت او حاصل شد که صد هزار سوار و چهارصد هزار پیاده و چهار هزار فیل در لشکرگاه او فراهم شد و طریق غرور
پیش گرفت در آن ایام افراسیاب طمع در تسخیر هند در بست و کس نزد شنگل فرستاد که یا از در اطاعت و انقیاد باش و خراج
مملکت بفرست یا آماده حربگاه باش شنگل که خود را در سلطنت یگانه میدید سر باطاعت افراسیاب فرو نکرد و فرستاده او را بخواری
براند چون این خبر به افراسیاب رسید مغضب شده و پیسه را که سپهسالار لشکر بود طلب کرد و حکم رفتن بسوی هندوستان داد و پیران معین
خدمت بو سید و دلیران سپاه را فراهم کرده با پنجاه هزار سوار دلاور عزیمت هندوستان نمود این خبر چون بشنگل رسید حکم داد تا سپاه
هند مجتمع گشته باستعجال تمام باستقبال پیران از دار الملک بیرون شد و همه جا طی مسافت نموده تا در حدود بنگاله ساز
مقاتله و مقابله طراز گشت و دو لشکر با هم دوچار آمدند تا دو شبانه روز جنگ قایم بود و ترکان داد مردی و شجاعت داده
پنجاه هزار کس را به تیغ گذرانیدند از آن روی که لشکر هند فراوان بود از نقصان این مقدار مردم زیانی در ایشان پدیدار نشد
آخر آثار هزیمت در حال ترکان پدید آمد ناچار روز سیم پهلو از جنگ تهی نمودند و خود را بکوهستان بنگاله کشیدند و در شعبه
قلل شامخه متحصن شدند پیران و پیسه صورت حال را نگارش داده بدرگاه افراسیاب فرستاد و افراسیاب چون از این حادثه آگاهی
یافت یکصد هزار مرد مبارز برگزیده بسرعت روانه شد و وقتی رسید که شنگل دور پیران را محاصره نموده بود و بیم از کمر در راه
جنگ در انداخت با شنگل مصافی بزرگ در پیوست مردم هند عنان بدست هزیمت دادند و افراسیاب از دنبال
همی شتافت و هر که را می یافت میکشت و اموال و اثقال آن جماعت را برگرفته بر لشکریان خویش قسمت نمود پس از حال
شنگل جستجو نمود معلوم شد که در اراضی بنگ بشهر لکهنوتی گریخته و از آنجا از نهیب سپاه ترک مجال در بنگ نیاورده نشتافته
خود را بکوهستان ترهت رسانیده افراسیاب حکم داد تا سپاه ترکان دست بیداد برآورده مملکت بنگ را خراب کنند
این خبر چون بشنگل رسید ناچار رسولی با تحف و هدایا بدرگاه افراسیاب فرستاد و معروض داشت اگر پادشاه از خون این

مستمند درگذرند بی توانی بحضرت آیم و خاک آستان بوسم افراسیاب چون نامهٔ نیاز او را بدید از جرم او بگذشت و رسول او را بخوبی
کرده باز فرستاد آنگاه شنکل بدرگاه افراسیاب آمد و زاری و ضراعت آغاز نهاد پادشاه ترکان بر وی ببخشود و او را
مورد نوازش فرمود و شنکل درخواست نمود که پیوسته ملازم رکاب باشد ملتمس وی با اجابت مقرون افتاد آنگاه افراسیاب
پسر شنکل را که رهت نام داشت طلب کرده حکومت هندوستان را با وی گذاشت و مراجعت کرد چون کار سلطنت
با رهت افتاد او مردی بود پارسا و نیک اندیش از لشکرکشی افراسیاب و ظفر یافتن او زمینداران هند مکانتی با رهت
مینگذاشتند و بیشتر از فرمانگذاران هندوستان رایت خودسری برافراختند از اراضی که همی تا مملکت او با رهت باقی ماند
وی نیز چون دیگر زمینداران در آن اراضی حکومت میکرد و هرچه از خراج این ممالک میشد سه بخش می نمود یک قسم برای معاش
پدر و شنکل افراسیاب بترکستان میفرستاد و قسم دوم را صرف خیرات و مبرات می نمود و قسم سیم را برای معیشت خویشتن
میگذاشت بدینگونه روزگار بسر میبرد تا شنکل بدست رستم در جنگ هاوران نابود گشت و دولت افراسیاب نیز سپری شد
رهت آن خراج که بترکستان میفرستاد برای خویشتن ذخیره میکرد و بدان مایه لشکری چون ریگ بیابان فراهم کرد و بهر سوی
تاختن کرده زمینداران هند را بضرب تیغ مطیع ساخت و بر تمامت هندوستان استیلا یافت اما او را فرزندی نبود
که لایق سلطنت باشد از این روی چون درگذشت مهراج نامی از بزرگان قبایل کچهواهه لوای جهانگیری برافراخت و اهل
خویش را فراهم کرده از ارض مارواز خروج نمود و بلدهٔ قنوج را گرفته بر تخت ملکی برآمد و چهل سال باستقلال پادشاهی کرده
تخت و تاج را بخواهرزاده خود کیدراج بگذاشت و بگذشت و کیدراج بر سریر سلطنت برآمد و مملکت هندوستان را
مسخر فرمان ساخت و بولایت پنجاب لشکر کشیده و آنجا را مسخر نمود و ۴۳ سال در مملکت هندوستان پادشاهی کرد
و بعد از وی جیچند که در زمان کیدراج سپهسالار بود قدم جلالت پیش گذاشته بنیروی بخت صاحب تاج و تخت شد از آنجا
که نسب از ملوک نداشت تیمار رعیت و لشکر و رموز مملکت داری کم میدانست و روزگار خویش را بلهو و طرب بپای میبرد لاجرم
کار مملکت پریشان شد و بلای قحط در هندوستان بویران گشت پس از شصت سال پادشاهی از جهان بگذشت و از وی
پسری اندک سال بازماند و وی فرزند را بر تخت سلطنت جای داده خود امور مملکت را وارسی می نمود برادر جیچند
که او را دهلو می نامیدند گفت با وجود سن طفلی خورد سال را بر تخت نشانند روا نباشد با بزرگان هند همداستان شده آن
پسر را با مادر از میان برگرفت و خود در دار الملک قنوج بر کرسی مملکت بنشست و مردم را بعدل و نصفت همی خواند و پادشاه
خیراندیش بود و بلدهٔ دهلی را او بنا گذاشته بنام خود خواند چون چهل سال از مدت حکومت او گذشت مردی از اراضی کمایون
که او را فور نام بود بر پادشاه خروج کرد و در میدان جنگ دهلو دستگیر شد و لشکر او شکسته شدند فور او را در قلعهٔ رهتاس برده محبوس
نمود و بر تخت سلطنت برآمد و مملکت هند را بتحت فرمان در آورد و برتق و فتق مهمات ملکی پرداخت تا کنار دریای شور را
بزیر حکومت آورد و پادشاهی جلیل الشأن گشت و آن خراج که ملوک هند انفاد درگاه پادشاه ایران میداشتند قطع نمود

[illegible]

چون این واقعه در اواخر دولت بهمن بود فور از کیفر این عمل مصئون ماند تا نوبت سلطنت باسکندر رومی رسید بعد از تسخیر مصر و بابل و غلبه بایران عزم تسخیر مملکت هندوستان نمود با جمعی از مردان دلاور روانه هند گردید چون این خبر به فور رسید با تعجیل تمام با لشکر نامحصور برآمده بسرحد پنجاب تاخت و با اسکندر مصاف داده زنده بقتل رسید اسکندر پورس را که از جانب فور حکومت داشت مورد اشفاق و الطاف ساخت و حکومت آن اراضی را باو وی گذاشت لشکرگاه اسکندر در پنجاب بود که کار ممالک هندوستان آشفته گشت در اینوقت سنفیسار که یکی از سپهسالاران فور بود گروهی را با خود متحد کرده سر بسلطنت برآورد و در دار الملک قنوج بتخت سلطنت جلوس نمود و بلاد و امصار را بتدریج متصرف شده در کار سلطنت استقلالی تمام پیدا کرد و ما دام که لشکر اسکندر در پنجاب بود بدانجانب عبور نمیکرد و آنگاه که اسکندر از پنجاب بجانب مملکت بابل سفر کرد و روزگار او بنهایت شد سنفیسار با سپاهی جرار بجانب پنجاب تاختن کرده و پورس که از جانب اسکندر حکومت پنجاب را داشت از میان بر گرفت و در زمان او چون کار سلطنت ایران بملوک طوایف میرفت سنفیسار با هیچ کس سر ضراعت فرو نداشت بعد از آنکه هفتاد سال از زمان سلطنتش بگذشت   جونه نامی خواهرزادهٔ فور جمعی از ابطال رجال را با خود یار کرده بر سنفیسار بشورید و او را از کرسی مملکت بزیر آورده خود سریر سلطنت را بگرفت و تمام هندوستان را بتحت فرمان درآورد و با مردم براءفت و مهربانی سلوک مینمود و در معموری ملک کوشید و در کنار دریای گنگ دیه و قریه فراوان احداث نمود چون نود سال از پادشاهی او گذشت رخت ازین جهان بسرای جاودانی کشید و از وی ۲۲ پسر بازماند ارشد اولادش کلیان چند جای پدر بگرفت و در مملکت هندوستان نافذ فرمان گشت و برادران را در تحت حکومت خویش داشت آنگاه که کار سلطنت باو وی راست گشت دست تعدی از آستین برآورد و بهیچ جهتی با هر کس درآویخت و خون مردم بهیچ بریخت با هر کس که گمان زر داشتی به بهانه و بهتانی او را آلوده کرده از آن بگرفتی ازین جهة دار الملک قنوج روی بویرانی نهاد جز معدودی از مردم در پای تخت نماند خلق بهر سوی پراکنده شدند و هند پرآشوب گشت و از اطراف زمین داران و راجگان سر از فرمان کلیان چند بر تافتند از جمله راجه بکرماجیت بود که از میان قوم پوار سر بر کشید و در روزگاری اندک بر مملکت نهرواله و مالوه غلبه جست و در بلاد و امصار آن اراضی حکومت یافت و سایهٔ چتر احسان بر سر سکنهٔ هر شهر و دیار افکند اعتقاد هنود است که او را حالتی ورای حال اهل دنیا بود و آنچه از سود و زیان شبانگاه در مملکت او واقع میشد بامدادی زیاده و نقصان در ضمیر او مکشوف میگشت مردم هند افسانهای عجیب درباره او برنگاشته اند بالجمله چون دولت از وی بگشت یکی از زمین داران دکن که او را سالباهن میگفتند با لشکر آراسته بعزم تسخیر اراضی مالوه بیرون تاخت و راجه بکرماجیت مردم خود را فراهم کرده باستقبال جنگ او کوچ داده در کنار دریای نربدا هر دو لشکر با هم دوچار شدند بعد از گیرودار سالباهن غلبه یافت و راجه بکرماجیت در معرکه مقتول گشت و سالباهن بقصد تسخیر ملک بکرماجیت میخواست از رود نربده عبور کند قضا را از شدت طغیان آب اسب و فیل و آدم زیادی در آب غرق شد سالباهن از عبور پشیمان شده حکومت اوجین را به پسر بکرماجیت وا گذاشت

و خود بپادشاهی اکتفا نمود و اهل هند تاریخ و دفاتر را از زمان جلوس بکرماجیت می نویسند و در آن وقت که حضرت رسول
از مکه بمدینه هجرت نمود ششصد و بیست و یکسال از تاریخ بکرماجیت گذشته بود گویند بعد از بکرماجیت مدتها مملکت هند رو بویرانی نهاد
و فرمان گذاری لایق پادید نیامد که در تمامت ممالک هند حکومت تواند کرد لاجرم سیصد و شش سال حکومت با ملوک الطوایف
میرفت تا نوبت حکومت براجه بهوج رسید او نیز از قوم پوار بود و در عدالت و سخاوت پیروی بکرماجیت کرده شبها بالباس
تبدیل کرد کوچه و بازار بر میشد و در تفحص حال مساکین و پژوهش احوال فقرا جهدی تمام میکرد چون در کار سلطنت استقرار یافت بلدهٔ
کهرکون و بیجاگرد و قصبهٔ هندیه را آباد کرد و در جمع کردن پریشان میلی تمام داشت و هر سالی دو نوبت جشنی بزرگ می آراست
و گروه گروه اهالی ساز و سرود و نوازندگان چنگ و عود را حاضر میساخت و امتداد هر جشن را چهل روز مینهاد و مدت
پنجاه سال پادشاهی کرد آنگاه رخت بسرای دیگر برد چون روزگار راجه بهوج بسر آمد یکی از سپهسالاران درگاه وی باسدیو نام
جای او را بگرفت و شهر قنوج را دار الملک ساخته در سلطنت مکانت تام بدست کرد و مملکت بهار را از تحت تصرف والیان
هند مستخلص ساخته زیر فرمان آورد و پس از آنکه شصت سال پادشاهی کرد رخت بسرای دیگر برد و از وی سی و دو پسر باقی ماند ایشان
بعد از پدر از بهر تاج و کمر همه روزه با یکدیگر از در قتال و جدال بودند و مدت ده سال این مخاصمت در میان بود و بیشتر از
فرزندان باسدیو بمعرض هلاک در آمدند سلطنت به رام دیو که سپهسالار او بود قرار گرفت لشکر به مار وار کشید و آن ملک را از قوم
کچهواهه گرفته بتحت فرمان کرد و قبیلهٔ راتهور را در آنجا ساکن نمود و طایفهٔ کچهواهه را از آن اراضی کوچ داده در قلعهٔ رهتاس
وطن داد پس از آن بر سر لکهنوتی تاختن برد و آن مملکت را مسخر کرد و بعد از سه سال بدار الملک قنوج مراجعت نمود و با جمله
سالها بود که سلطانی بمکانت رامدیو در هندوستان پادید نیامد بعد از مدت ۴۵ سال سلطنت از جهان بگذشت بعد از فوت
رامدیو فرزندان او در طلب تاج و تخت در هم افتادند و از یکدیگر همی کشتند این معنی را پرتاب چند که سپهسالار بزرگ رامدیو بود فوزی
عظیم دانسته لشکری جمع نموده عزم تسخیر دار الملک را تصمیم داده بر سر قنوج تاخت و بزحمتی اندک آن بلده را مسخر ساخت
و فرزندان رامدیو را که وارث تاج و تخت بودند دستگیر کرده سر از تن برگرفت و بر تخت ملکی جای کرد و زمینداران هند را
بقوت شمشیر فرمان پذیر ساخت اما بعد از وفاتش فرزندان او آن نیرو را بدست نشد که تمام هندوستان را حکومت کنند از آن
رو اولاد او را رانا خوانند چه رانا راجه کوچک و ضعیف باشد لاکن این سلطنت کوچک هنوز در اولاد او باقی است چنانچه
راجگی اودیپور برانا تعلق دارد و سایر راجهای هند بنابر قدامت حرمت خاندان او را میدارند چون خبر فوت پرتاب چند
بآنند دیو که یکی از صنادید قوم بیس بود رسید در مملکت مالوه سر بخودسری برداشت جمعی از لشکریان را گرد خود جمع کرده در زمانی
اندک تمامت مملکت مالوه و نهرواله و اراضی دکن و برار را بتحت فرمان آورد و در چارپالش سلطنت متکی گشت بعد از فوت او
مالدیو از میان دو آب خروج کرده قنوج و دهلی را مسخر کرده بر تخت سلطنت جای کرد و در عهد او قنوج چنان آبادی
یافت که در آنجا شصت هزار خانهٔ اهل طرب و رامشگران بود و از این آبادی آن شهر را قیاس توان کرد مدت ۴۲ سال پادشاهی

کرده ره سپر وادی فنا گردید بعد از و در هند ملوک الطوایف شد چنانچه در قنوج کوره و در لاهور جیپال بن فیپال و در کالنجر راجه
بجرای و در سرسته دهرم دت و در مالوه و گجرات و دکن و گوالیار رایان علاحده بودند که هیچ یک اطاعت دیگری را
نمیکردند تا طلوع آفتاب دین محمدی در هندوستان راجه باستقلال بر مسند فرمان روائی متمکن نگشت

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در مملکت هندوستان

فصل سیم ذکر ظهور اسلام در هندوستان

اول کسی که از ارباب اسلام قدم در سرحد هند گذاشت و با اهالی آنجا غزا کرد مهلب بن ابی صفره بود و تفصیل این اجمال آنست
که در سال شصت و دو هجری یزید بن معویه سلم بن زیاد را بایالت خراسان و سیستان تعین نمود و از جمله کسانی که بهمراه سلم کرده
بود یکی مهلب بن ابی صفره بود و سلم برادر کوچک خود یزید بن زیاد را بحکومت سیستان فرستاد و چون یزید بن زیاد شنید که
پادشاه کابل اسیر نموده و ابو عبیدالله بن زیاد که حاکم ایشان بود مقید گردانیده لشکری جمع کرده متوجه حرب اهل
کابل شد و بعد از کشش و کوشش زیاد و آخر الامر شکست خورده جمعی کثیر بقتل رسیدند چون این خبر بسلم رسید لشکر غیور با قیس را
بسرکردگی مهلب بکابل فرستاده اهالی آنجا را جبراً و قهراً مطیع و منقاد گردانید و خالد بن عبدالله را بحکومت کابل مقرر
نمود پس از فتح کابل بن ابی صفره بهندوستان درآمده با راجهای آنجا محاربه نموده دوازده هزار جوان غلام اسیر
کرده بخراسان معاودت نمود و پس از آن در سنه ۹۹ هجری عماد الدین محمد قاسم ابن عم حجاج از جانب حجاج با شش هزار
سوار بهند آمد پس از جنگ غالب آمده تا شهر ملتان را مسخر نمود و سی هزار راجپوت را مع زن و فرزند اسیر کرده بحضرت
نمود و بعد از فوت حجاج بسبب منازعاتی که در میان خلفا واقع شد هر قدر مملکتی که از هند بتصرف مسلمانان بود از دستشان
بیرون رفت و هند ملوک الطوایف شد چندی اهل هند آسوده بودند و بفراغت زندگانی میکردند چون مشیت
حضرت الهی جل جلاله اقتضای آن کرد که سلسلهٔ فرمان روائی هندوستان از فرقهٔ هنود که از قدیم در این بلاد فرمانروا
بودند منقطع گردد و در هندوستان نیز بوی از اسلام بمشام جهانیان رسد اول ناصر الدین سبکتگین رایت جهانگیری
کشود و بقدم جرئت مسالک این ممالک را پیمود و نقش تسلط هنود را که از عهد مسند آرای سلطنت و حکومت بودند باب
شمشیر آبدار از صفحهٔ روزگار شست تبیین این مقال آنکه سلطان ناصر الدین سبکتگین در سلک غلامان نصیر دقیقی فرمان روای
خراسان منسلک بود و بعد از فوت نصیر بخدمت منصور بن نوح سامانی بمرتبهٔ سپه سالاری رسید و مصدر کارهای بزرگ
گردید و در آخر حال از جانب ابو اسحق والی بخارا بحکومت غزنین منصوب گشت پس از آنکه ستارهٔ زندگانی ابو اسحق
بهبوط ارتحال درآمد وارثی که قایم مقامش تواند بود نداشت و از امرا او صاحب شوکتی که بتواند نظم مملکت را
بدهد نبود لهذا سپاه و رعیت بضرورت رجوع بناصر الدین سبکتگین کرده کمر اطاعت او را بر میان بستند و در سنه ۳۶۷
هجری بر سریر سلطنت جلوس نمود و بارای ثاقب مهام جهانداری را کما ینبغی انتظام داده رایت جهان کشائی در معارک
دلاوری برافراخته اکثر ممالک را بزور بازوی خود مسخر ساخت و مکرر بسمت هند تاخت آورده اکثر بلاد هند را

جمع نمود

مسخر گردانید و اول کسی که در هندستان رواج دین اسلام را داده بنیاد مساجد نهاد او بود بالجمله همواره در بلاد هند
تاخت و تاز نموده و سکنهٔ آن دیار از تاخت و تازش عاجز بودند که مال و متاع و زن و فرزند آنها بغارت میرفت در آن
زمان راجه جی پال بر اطراف ممالک هند حکومت داشت بقصد مدافعه با سپاهی بیکران عازم غزنین گردید سلطان
از شنیدن این جسارت با لشکری زیاد در مقابلش صف آرا شد فیمابین جنگ سختی روی داد آخر الامر راجه جیپال
مغلوب گشت و از روی اضطرار مصالحه نموده که پنجاه زنجیر فیل با نقد فراوان پیشکش سلطان بدهد معتمدان سلطان
را برای دادن وجه معین همراه برداشته بملک خود رسید پس از رسیدن بمسکن خویش قول و قرار را بر طاق نسیان گذاشته
کلاه نخوت را کج نهاده کسان سلطان را که همراه آورده بود مقید ساخت سلطان از شنیدن این خبر بعزم انتقام و پاداش
بدعهدی او با لشکری جرار وارد هندوستان شد راجه جی پال با یک لک سوار و پیاده بمقابله و مقاتله شتافت هر دو لشکر
صف آرا شده جنگ سختی درگرفت آخر الامر سلطان رایت فتح برافراخته غنیمت بسیار بدست آورده بغزنین مراجعت
کرد و بعد از چندی بچنگ اجل گرفتار آمده راه آخرت سپرد سلطنت او ۲۰ سال بود و بعد از فوت سلطان ناصر الدین
امیر اسمعیل پسر بزرگتر او بر تخت جهانبانی جلوس نموده سلطان محمود را از میراث پدر محروم گردانید سلطان محمود تاب
جفای برادر بزرگتر را نیاورده بیاوری بخت بیدار آماده پیکار گشته بر امیر اسمعیل غالب آمده در سنه ۳۸۹ در غزنین
زینت افزای اورنگ جهانبانی گشت و به نیروی بخت تیغ عالمگیری بر میان بسته رایت جهانستانی برافراخت و
بر بلخ و بخارا و خوارزم و ترکستان و عراق و خراسان لشکر کشیده مظفر و منصور برگشته کمر همت بتسخیر ممالک هندوستان بر
بست در سنه ۳۹۱ هجری بعزم یورش بر سر راجه جی پال لشکر کشید راجه نیز بعزم مقابله روانه شد در پیشاور تلاقی فریقین شده هر
دو لشکر با یکدیگر در آویختند و داد مردانگی دادند آخر الامر سلطان محمود مظفر و منصور گشته پنج هزار هندو را در آن کارزار از زیر
تیغ گذرانید راجه جی پال با پانزده نفر از پسر و برادر و خویش و تبار اسیر گشته بقتل رسیدند از آنجا رو بهندوستان آورده اکثر بلاد
را به تسخیر در آورد و در اکثر اماکن بنای مسجد نهاده بترویج مراسم دین اسلام پرداخت چندی در آن نواحی بعیش و عشرت
پرداخته مراجعت بغزنین نمود بعد از آن اولاد او بتدریج راجه های هند را مستاصل گردانیده سرهند و تهانسر و قلعه
هانسی را متصرف گشتند و در اندیشهٔ دفع راجهٔ اجمیر و دهلی بودند که دولت ایشان زوال پذیرفت و دولت
نصیب سلطان شهاب الدین غوری گشت تبیین این اجمال آنکه در سنه ۵۸۶ سلطان شهاب الدین از جانب برادرش
سلطان غیاث الدین پادشاه غور با لشکری جرار مامور بکشور هند شده مملکت پنجاب را مسخر نموده اراده کرد که بجانب لاهور
بازگردد در این اثنا خبر رسید که راجه پتهورا والی اجمیر با برادرش کهاندی رای حاکم دهلی و راجهای راجپوت باهم متفق
شده با دو لک سوار عزیمت جنگ نموده اند سلطان شهاب الدین فسخ اراده نموده باستقبال آنها شتافت
در موضع تلاوری مقابله روی داد پتهورا پیغام فرستاد که صلاح شما در این است که بملک خود بازگردید سلطان

درجواب گفت که من بحکم برادر وارد اینصوب گشته ام اینقدر فرصت بدهید که برادر خود را مطلع سازم واز او درخواست
کنم که با شما صلح کند بدین شرط که سهرند و پنجاب و ملتان از ما باشد و باقی مملکت از شما سرداران هنود این سخن سلطان را
حمل بر عجز نمودند و از مخالفت خود غافل گشتند سلطان همانشب تهیهٔ جنگ دیده بعد از طلوع فجر در هنگامیکه هنود متفرق
بودند طبل جنگ فرو کوفت هندوان اگرچه سراسیمه شدند لیکن بهر نوع بود خود را جمع آوری کرده صف آرا شدند
آتش جنگ مشتعل گردید چون مشیت قادر متعال بر آن شد که سلسلهٔ جهانبانی هندوستان از فرقهٔ هنود منقطع گردد
و زمام مهام مملکت در قبضهٔ اقتدار اسلام درآید نسیم نصرت آلهی بر پرچم سلطانی وزیده و نهال دولت رای
پتهورا بصدمات عواصف ادبار از بیخ بر افتاد و پتهورا در رزمگاه دستگیر و کشته گردید و غنیمت بسیار بدست
لشکریان اسلام افتاد و سلطنت هندوستان از فرقهٔ هنود بکلی منقطع گشته بسلاطین اسلام انتقال یافت بعد از
آن سلطان بندوبست صوبه اجمیر را نموده به دهلی رفت و آنجا را پای تخت خود قرار داد سلطان شهاب الدین
پادشاهی بود شجاع و مدبر و دلاور چون از جهان رحلت نمود بجز یک دختر فرزندی نداشت بعد از وی
غلامانش بسلطنت رسیدند چون نوبت سلطنت بامیر تیمور گورکان رسید یکبارگی ریشهٔ هندوان را از بیخ بر کنند
و همه محتاج بچاکری شدند چنانچه ذکر هر یک بطریق ایجاز در زیر اسامی ایشان ثبت است


شبیه سلطان شهاب الدین غوری


شبیه رای پتهورا

ذکر پادشاهی امیر تیمور گورکان در هند

مقالهٔ دوم تاج التواریخ موسوم بسلالة النیر ذکر سلاطین سلسلهٔ تیموریهٔ گورکانیه که در مملکت هندوستان سلطنت کردند مشتمل بر ۱۳ فصل فصل اول در ذکر سلطنت امیر تیمور گورکان

در حجاب خفا و جلباب اختفا نماند که این سلسلهٔ رفیع الشان چندان در شرف و متانت است که هیچ یک از سلاسل سلاطین برابر آن نتوان شد و این خاندان در آن قدر علو رفعت است که هیچ خانوادهٔ خواقین تیمر آن مرتبت نتواند رسانید بنا برین اسامی اجداد صاحبقران امیر تیمور که سر سلسلهٔ گورکانیه است تحریر میشود که دلیل برین ادعا باشد نسب امیر تیمور و چنگیز خان به تومنا خان که جد چهارم چنگیز خان و نهم اوست میرسد و تومنا خان پادشاه ترکستان بود و دو پسر داشت یکی قبل خان و دیگری قاچولی بهادر از نسل قبل خان چنگیز خان بوجود آمد و امیر تیمور از اولاد قاچولی بهادر نام پدرش امیر طراغای بود ولادت امیر تیمور در ۲۷ شعبان ۷۳۶ مطابق نهم اپریل ۱۳۳۶ در خطهٔ کش که شهر سبز مشهور است و شهریست کوچک متصل سمرقند در زمان سلطنت ترمه شیرین خان از بطن تکینه خاتون از مطلع اقبال طالع گشته و زمان ولادت او چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید خان گذشته بود بدین سبب هرج و مرج در سرزمین ایران بظهور آمده چون امیر تیمور بسن ۲۵ سالگی رسید خواهر امیر حسین بن امیر مسلای بن امیر قزغن را خواستگاری نموده امیر قزغن بعد از قتل غزان سلطان بسروری رسیده بود و بعد از قتل وی پسرش امیر عبد الله قایم مقام پدر شد و بعد از وی خللی فاحش در مملکت بهم رسید و هر کس جائی را متصرف شده سر باطاعت دیگری فرو نمی آورد و چون امیر تیمور و امیر حسین بر دشمنان غالب آمدند و تمام ما وراء النهر تصرف نمودند در آخر میانه او و امیر تیمور بکدورت کشید امرا نیز از بد رفتاری امیر حسین تنگ آمده بودند و خواهرش که حرم امیر تیمور بود در آن اثنا وفات کرد و یکباره رشتهٔ دوستی و خویشی از هم گسیخته شد امیر تیمور باتفاق امرا لشکر ببلخ کشیده امیر حسین را از حصاری که در او متحصن شده بود بدست آورده بقتل رسانید و افسر فرمانروائی بر سر نهاده بلخ را بیکی از هوا خواهان خود سپرده بکش مراجعت نموده روبجانب سمرقند آورد و آنجا را مرکز سلطنت و پایه تخت خود گردانیده به بنای قلعه و عمارات فرمان داد چنانچه در اندک مدت سمرقند بجائی رسید که فوق آن متصور نبود و در ۷۷۱ ترکستان را مسخر ساخت و در ۷۸۱ خوارزم را گرفته هرات و توابع آنرا در تحت تصرف آورده در بخارا قشلاق نمود و در ۷۹۵ سلطانیه را مسخر نمود و در همین سال آذربایجان را تسخیر نموده گرجستان را فتح کرد و در ۷۹۸ از همدان متوجه اصفهان شده بر ظاهر شهر نزول نمود علما و سادات و فحول اکابر باستقبال شتافته طوعاً و کرهاً امانی قبول کردند محصلان بجهة وصول آن بشهر آمده آغاز مطالبه کردند کار بجائی رسید که ترکان بواسطهٔ مطالبه وجه مذکور متعرض مسلمانان گشته علی کچه نام شخصی از آهنگران طهران طبلی ساخته بود و بجهة مشغولی آن طبل را نواختن گرفت مردم و اوباش پیش از آنکه معلوم کنند پنداشتند که هجوم عام شده لاجرم بوثاق تحصیلداران

شتافتند ایشانرا باکسانی که بجنبه و داد و ستد در شهر آمده بودند قریب سه هزار کس را از تیغ گذرانیدند امیر تیمور وقت غروب
ازین حرکت خبردار گشته بدروازه طوپچی راند و ابطال رجال متوجه باره و حصار شده تا صباح با عوام و اوباش تلاش
میکردند صباح حصار مسخر شده از موقف سیاست حکم بقتل عام صادر شد بروایتی هفتاد هزار نفر بقتل آمده بود در
شروع سنه ۷۹۵ شاه منصور والی فارس که کلاه گردن کشی کج می نهاد بقتل درآورد و آل مظفر را مقهور ساخته فارس را
بتصرف خود درآورد و بعد از آن ببغداد رفته اهل آنجا را بقتل آورده سلطان احمد جلایر بن سلطان اویس فرار کرده بطرف
روم رفت بغداد مسخر او شد در سنه ۷۹۶ بر سر تقتمش خان که حقوق امیر را فراموش کرده بود رفته او را مغلوب و مستهلک
گردانیده باذربایجان معاودت نموده تمامی آذربایجان و عراق را بمیرزا میرانشاه پسر بزرگ خود داد و خراسان
را بمیرزا شاهرخ سپرده بسمرقند بازگشت چون آشوب و فتنه هندوستان بسمع امیر تیمور رسید در شهر محرم سنه ۸۰۱ هجری
عازم سفر هند شد از دریای سند گذشته با محمود شاه لودی که در آن ایام در دهلی پادشاهی میکرد محاربه نموده هندوستانرا
فتح کرده در دهلی خطبه بنام خود خوانده پانزده روز در دهلی توقف کرده مراجعت براه دواب نموده قلعه باپه صفت
و سرتیه را تاخت نموده از دریای گنگ عبور کرده روسا دیار کوتله را بقتل رسانیده معاودت براه جولاپور نموده
تا دامن کوه سوالک تاخت و تاراج کرده چندین قلعه را مفتوح و بتخانه هند را با خاک برابر کرده در جمو رسیده
حکومت لاهور و ملتان و دیباپور را بخضر خان داده عازم سمرقند شد تا دو ماه تخت دهلی بی پادشاه ماند چنانچه
نصرت شاه لودی فرصت را غنیمت شمرده دهلی را متصرف شد و سلطان ابراهیم جونپور را و سلطان محمود قنوج را
و در سنه ۸۰۳ سیواس و ملاطیه و ذا البستانرا تاخت نموده لشکر بشام کشید و تمامی آن ولایت را مسخر ساخته حاکم آنجا را بقتل
رسانیده دمشق را گرفته آتش زد و در سنه ۸۰۴ در حوالی انگوریه با ایلدرم بایزید پادشاه روم مصاف داده غالب
شده او را دستگیر کرده چندی او را در قفس کرده با خود میداشت بالجمله امیر تیمور تمام روم را تا کنار دریای فرنگ تاخت
و تاراج کرد چون خاطرش از قضایای روم فارغ گشت بواسطه بدعهدی گرگین خان گرجی در سنه ۸۰۶ بولایت گرج رفته
تمام گرجستانرا زیر و زبر کرد و در سنه ۸۰۷ ممالک خطا را تسخیر نموده از آنجا کوچ کرده در موضع اترار از اعمال ترکستان
که از سمرقند تا آنجا ۷۰ فرسنگ است قشلاق نموده در آن اثنا مریض شده شب چهارشنبه ۱۷ شعبان سنه ۸۰۷ مطابق ۱۸
فروری سنه ۱۴۰۵ عیسوی روی بجانب دار الملک بقا آورد بموجب وصیت نعش او را در خطه سمرقند آورده در گنبد
شیخ شمس الدین کلال مدفون ساختند بعد از وفات لقب او را علیین مکانی مقرر نمودند و لقب گورکان که شامل
اسم اوست کسی که در سلسله چغتا خان بقرابت دامادی مشرف میشد بخطاب گورکان نوازش می یافت چون امیر تیمور
از آن نسل بود و با صبیه پادشاه وقت کدخدا شده بود بنا بر آن بالقاب گورکان اشتهار یافت گورکان بزبان ترکی داماد را گویند عمرش
هفتاد سال و یازده ماه و بیست روز بود ۳۵ سال و ۱۱ ماه و پنج روز سلطنت کرد و در اینمدت قلیل در اکثر ربع مسکون سکه و خطبه بنام خود نمود

بعد از این [illegible]

[illegible]

شبیه امیر تیمور صاحبقران



امیر تیمور را چهار پسر بود اولین شاهزاده غیاث الدین جهانگیر واو در اوایل سلطنت پدر در سنه ۷۷۸ در بلدهٔ سمرقند بعمر بیست سالگی رخت سفر آخرت بربست دویمین عمر شیخ میرزا که یکسال بحکومت فارس پرداخته در سنه ۷۹۶ حسب الطلب صاحبقران عزیمت شام نمود در اثنای راه بالای تلی به نظارهٔ یکی از قلاع مشغول بود ناگهان تیری از آن قلعه برآمد و به گلویش رسید بدان زخم فوت شد سیومین شاهرخ میرزا هفت سال در زمان پدر حکومت خراسان نمود بعد از فوت پدر بدار السلطنت هرات بر تخت جهانبانی نشست و چهل سال پادشاهی کرد چهارمین میرزا میرانشاه در زمان پدر حکومت عراق عرب و عجم و آذربایجان و دیار دیگر بایشان متعلق بود روزی در شکارگاه از اسب بر زمین خورده ضربی عظیم بر سر وی رسیده خللی در دماغ او راه یافت اکثر افعالش مخالف اطوار سلاطین بود امیر او را بحضور طلب داشته ابوبکر میرزا پسرش را بجای او مقرر نمود چون امیر تیمور فوت شد ابوبکر میرزا سکه بنام پدر خود کرده مهام سلطنت را سرانجام میداد تا آنکه بعد از سه سال قرا یوسف ترکمان که او را از هنگام امیر تیمور هوس سلطنت در سر بود و آذربایجان را متصرف شده بود سر بشورش برداشته سپاهی عظیم جمع نموده در حوالی تبریز آمد و میرزا ابوبکر پدر را همراه برده بمحاربه شتافت میرزا میرانشاه در جنگ کشته شده میرزا ابوبکر انهزام یافته بگریخت مدت عمر

میرزا میرانشاه چهل سال و هفت ماه و ده روز بود

پادشاهی بابر شاه در هند

فصل دوم ذکر پادشاهی فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه در مملکت هندوستان

درآنوقت که سلطان ابوسعید میرزا ابن سلطان محمد میرزا ابن میرزا میرانشاه بن امیر تیمور گورکان در عراق کشته گردید او را یازده پسر بود از انجمله چهار نفر بسلطنت رسیدند اول الغ بیگ میرزا در کابل دوم سلطان احمد میرزا در سمرقند سوم سلطان محمود میرزا در بدخشان چهارم عمر شیخ میرزا در اندجان در زمانی که عمر شیخ میرزا در شهر اندجان بود در سنه ۸۸۸ هجری مطابق ۱۵ ماه فبروری سنه ۱۴۸۳ عیسوی از بطن قتلق نگار خانم دختر یونس خان فرزندی بوجود آمد و موسوم به محمد بابر میرزا گردید چون بسن دوازده سالگی رسید از جانب پدر ایالت خطهٔ اندجان را یافت چون عمر شیخ میرزا روز چهارم رمضان سنه ۸۹۹ از بام افتاده رحلت نمود محمد بابر میرزا باتفاق امرا پنجم ماه مذکور بتخت حکومت اندجان نشست و خواجه عبیدالله احرار که قطب وقت بود اسم او را ظهیرالدین محمد نهاد بعد از آن در ماوراء النهر با سلاطین جغتای او زبک جنگیده سمرقند را مسخر نمود چون سلاطین اوزبک بخیال تسخیر ماوراء النهر لشکر عظیم بسمت بخارا کشیدند طاقت مقاومت در خود ندیده متوجه بدخشان گردید و بدخشان را متصرف شده در اواخر سنه ۹۱۰ هجری کابل را هم بدست آورد و در سنه ۹۱۳ قندهار را تسخیر نمود تا این زمان اولاد امیر تیمور را میرزا میگفتند حکم داد که بعد ازین ما را پادشاه گویند و در آخر این سنه شاهزاده محمد همایون در کابل تولد یافت و چون در سال ۹۲۶ خان میرزا حاکم بدخشان فوت شد بابر شاه شاهزاده همایون را که سیزده ساله بود بحکومت آن ولایت نامزد ساخت بابر شاه پانزده سال در ماوراء النهر و کابل حکومت نمود در آئین اکبری مرقوم است که بابر شاه بیرون کابل در دامنهٔ کوه حوض کوچکی از سنگ مرمر ساخته بود از شراب پر میکرد و با مردم خوش طبع در آنجا بزم و نشاط میداشت و این بیت مکرر میخواند نوروز و نوبهار و می و دلبران خوش بابر بعیش کوش که عالم دوباره نیست و در سال ۹۳۲ هجری عزیمت تسخیر هندوستان نموده متوجه آنسمت گردید چون نزدیک به دهلی رسید سلطان ابراهیم لودی پادشاه دهلی با یک لک سوار و هزار زنجیر فیل در میدان پانی پت که بدهلی سه منزلست نزول نموده قریب یکهفته هر دو لشکر با هم زد و خورد میکردند تا آنکه روز جمعه ۸ رجب سنه ۹۳۲ لشکر صف آرائی نموده از جانبین جنگهای مردانه میکردند و بهادران لشکر بابری داد مردانگی میدادند چون تائید الهی هم عنان موکب بابری بود نسیم فتح بر پرچم علم اقبال بابری وزیده شکست بر سپاه افغان افتاد و سلطان ابراهیم با جمعی از مقربان کشته گشتند و سلطنت هند بعد از انقضاء یکصد و سی و یکسال از فتح امیر تیمور که در اینمدت نه پادشاه از اولاد افاغنه بر تخت دهلی نشسته بودند نصیب بابر شاه گردید بعد از فتح دوازدهم شهر مزبور داخل دهلی گردیده و بر تخت سلطنت جلوس نموده فرمانروای ممالکت هند گشت بعد از آن شاهزاده همایون را باگره فرستاده تا خزاین آنجا را ضبط نماید شاهزاده چون باگره رسید بکرماجیت نام راجه از اولاد حکام گوالیا

الماسی بشاهزاده پیشکش نمود که هشت مثقال وزن داشت شاهزاده اموال وخزانه آنجا را تصرف نموده مراجعت نمود وچندگاه درخدمت پادشاه توقف نموده اذن مرخصی گرفته روانه سنبهل شد بعد از شش ماه بعارضهٔ تب مبتلا شده پادشاه او را بحضور طلب نموده معالجه کرد قدری از آن بیماری سبکبار شده پادشاه بهمان مرض مبتلا گردید چون آثار انتقال از وجنات احوال پادشاه ظاهر گشت ارکان دولت را حاضر ساخته نخست نصایح بلند و وصایای ارجمند که مثمر سعادت ابدی بود نموده شاهزاده همایون میرزا را ولیعهد وجانشین خود ساخته وامرا را بمتابعت شاهزاده امر نمود وآخر الامر در ششم جمادی الاول سنه ۹۳۷ مطابق ۲۶ ستمبر سنه ۱۵۳۰ عیسوی در چهارباغ اگره برحمت ایزدی پیوست و در باغی که الحال بنور افشان مشهور است وآن باغ اکنون در قبضهٔ شخص هندوی است و وی او را به رام باغ موسوم نموده شش ماه برسم امانت نگاه داشته جنازه اش را بکابل برده دفن نمودند

شبیه ظهیر الدین محمد بابر شاه غازی



فصل سیم ذکر جلوس نصیر الدین محمد همایون پادشاه بر تخت سلطنت هندوستان

ذکر پادشاهی همایون پادشاه در هند

بعد از فوت پدر در عمر ۲۴ سالگی در ۹ جمادی الاول سنه ۹۳۷ در اگره سریرآرای سلطنت شد چون همواره مکنون خاطر همایونی تسخیر ممالک وآسایش رعایا وخوشنودی برادران وپرورش چاکران بود بلاد کابل وقندهار را تیول میرزا کامران داده سنبهل را بمیرزا عسکری والور را بمیرزا هندال وبدخشان را بمیرزا سلیمان تفویض نمود وچاکران را هر یک علی قدر ال

بمناصب و انعام سرافراز نمود بعد از آن تهیهٔ فتتاح قلاع و بلاد رام کوز خاطر ساخته بعد از شش ماه از جلوس بجانب
کالنجر نهضت نمود راجه آنجا را مطیع و منقاد خود ساخته و در اکثر ممالک هند رایات حکومت افراشت چون سلطان بهادر
فرمانروای گجرات مصدر بعضی بی ادبی ها شده بود بنابرین بر تسخیر گجرات عزم نموده روانهٔ آن صوب گردید سلطان بهادر
تاب مقاومت نیاورده هزیمت یافت گجرات بتصرف پادشاه درآمد در اندک مدت از قندهار تا صوبه بهار را در
حیطهٔ ضبط آورده و استقلالی تمام پیدا کرد و درین اثنا اخبار خروج شیرشاه بعرض اقدس رسیده فوجی بدفع او نامزد نمود
شیرشاه باستماع توجه لشکر شاهی استقبال و برایشان شبیخون آورده شکست داد پادشاه خود با لشکری عظیم به
مقابلهٔ او برآمده در نواح بنگاله جنگ سلطانی فیمابین واقع و شکست بر فوج شاهی افتاده بهزیمت رفتند همایون
پادشاه به اکبرآباد رسیده خود سازی میکرد که شیرشاه از عقب در رسیده در آن نواح تیز جنگهای صعب فیمابین
روی داده و دو مرتبه همایون شاه شکست خورده از هند رو بکابل نهاد و شیرشاه تعاقب نموده تا اینکه از
قلمرو او را اخراج کرد و خود بر مسند سلطنت متمکن گردید همایون شاه چون بحصار امرکوت رسید رانا حاکم آنجا
شرایط خدمتگذاری را بتقدیم رسانیده چندی در آن حصار ماند در پنجم رجب ۹۴۹ شاهزاده محمد اکبر از بطن حمیده بیگم
تولد شد و همایون شاه بعد از چندی روانهٔ قندهار گردیده و حرم خود را در قندهار گذارده روانهٔ هرات شد درین
راه حوالی قندهار میرزا عسکری خیمه و اسباب همایون شاه را غارت کرده محمد اکبر را بدست آورده پیش کامران
میرزا در کابل فرستاد همایون شاه چندی در آن دیار پریشان و حیران بود پس از انقضای چند ماه ناچار شده
عزیمت با ایران را قرار داد و چون بخراسان رسید بیرم خان خان خانان بدرگاه شاه طهماسب صفوی گسیل نموده
این قطعه را از واردات حالات خود بشاه نوشت خسروا عمری است تا عنقای عالی همتم قلهٔ قاف
قناعت را نشیمن کرده است روزگار سفله چون گندم نما و جوفروش طوطی طبع مرا قانع با رزن کرده است
دشمنم شیر است و عمری پشت بر من کرده بود حالی از کین و عداوت روی با من کرده است التماس
از شاه آن دارم که با من آن کند آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است چون نامهٔ همایون
بشاه طهماسب رسید شاه بدستخط خود این شعر را در عنوان کتاب در جواب نوشت همای اوج سعادت بدست
ما افتد اگر تو را گذری بر مقام ما افتد چون جواب بهمایون رسید از خراسان متوجه بحضور فیض معمور گردید حسب
الحکم پادشاهی در هر منزل حکام در خدمتگذاری و فروگذاشت نمی نمودند تا وارد قزوین شد شاه طهماسب مقدم
همایون را همایون پنداشته آنچه لوازم مهمان نوازی بود بجا آورد و چند روز جشن خسروانه برپا داشت همایون در روز
جشن الماس گران بهائی که خراج اقلیمی بود برسم ارمغان پیشکش بشاه نمود و سه سال در آنجا بخوشگذرانی توقف
نمود بعد از آن استدعای اعانت و مدد نمود پادشاه پسر خود سلطان مراد میرزا را با دوازده هزار سوار قزلباش

ومحرم

لزم رکاب او ساخته روانهٔ هندوستان ساخت چون بقندهار رسید میرزا عسکری در حصار کابل متحصن گشت همایون
پادشاه در هفتم محرم سنه ۹۵۲ بر قلعه یورش آورد میرزا عسکری مضطرب گردیده بصوابدید امرا با کمال شرمساری بحضور همایون آمده
حصار را با اولیای دولت تفویض نمود همایون قلعهٔ قندهار را موافق وعدهٔ که بشاه طهماسب کرده بود بشاهزاده
کامران میرزا سپرده متوجه تسخیر کابل شد میرزا کامران سراسیمه شده بطرف غزنین فرار نمود همایون بدون جنگ
کابل را متصرف نموده بدیدار محمد اکبر خوشوقت گردید بعد از چندگاه میرزا کامران لشکری وافر جمع آوری کرده
رو بکابل آورد همایون بدفع او مشغول و متوجه شد درین بین اکثر سرداران قزلباش که بکومک آمده بودند باوطان
خود برگشتند همایون خود با فوجی قلیل بر مخالف تاخت آورده تیری بر اسب سواری او رسیده از اسب افتاد
لشکر غنیم غالب و سپاه همایون مغلوب شده فرار نمودند میرزا کامران قلعه را مسخر کرده بعد از سه ماه باز همایون
تدارک لشکر دیده با میرزا کامران جنگیده او را منهزم گردانید و میرزا عسکری را گرفته قید نمود باز میرزا کامران در میان افغانان
بجمع آوری سپاه مشغول بود همایون اوّل حاجی محمد خان را که بانی فساد بود بقتل رسانید و بعد متوجه تنبیه میرزا کامران
گردید چون بسواد چنیر رسید میرزا کامران به اعانت افاغنه بر لشکر همایون شبیخون زده کاری از پیش نبردند لیکن میرزا
هندال دران شبیخون کشته شد چون میرزا کامران ازین کشته جز کشتن برادر خود فایده ندید برگردید با افاغنه پیوست
چون افغانان دیدند که سوای نقصان جانی و مالی ثمرهٔ متصور نیست دست از رفاقت او کوتاه کردند ناچار
بهند رفته بسلیم شاه ملتجی شد سلیم شاه او را گرفته مقید نمود و بلطایف الحیل از قید گریخته براجه نگرکوت پناه برد چون
سلیم شاه میرزا کامران را مدعی سلطنت میدانست بتعاقب او به نگرکوت شتافت میرزا کامران صلاح استقامت ندیده انجا نماند
از نگرکوت پیش سلطان آدم رفت و او میرزا کامران را نگاهداشته همایون شاه خبر داد همایون شاه از آب سند
گذشته سلطان آدم کامران را تسلیم همایون شاه کرد و آنانکه بکامران عداوت داشتند بهمایون معروض داشتند
که بقای جان موقوف بر کشتن کامرانست همایون بقتل او راضی نشد مگر بپاس خاطر امرا حکم بکور کردن او
داد او را کور کرده روانهٔ مکه نمود چون همایون از فتنهٔ میرزا کامران و دیگر برادران آسوده خاطر شد
شیرشاه و سلیم شاه فوت کردند درین اثنا عرایض از بعضی کسان از اهالی دهلی و آگره متضمن برین معنی رسید که بعد
از فوت سلیم شاه رؤسای افاغنه با یکدیگر نفاق پیشه کرده اند اگر آن پادشاه رایات جهان کشای را در ملک
هند باهتزاز آرند انسب و اولی است همایون منعم خان را بحراست کابل گذاشته و شاهزاده محمد اکبر را همراه
برداشته با پانزده هزار سوار متوجه هندوستان شده بعد از انقضاء مدت پانزده سال در ماه صفر سنه ۹۶۲
وارد هندوستان گردید افغانان که در حوالی رهتاس و حدود دریای نیلاب جمعیت نموده بودند از شنیدن آوازهٔ
نهضت همایونی خود بخود پریشان شدند همایون وارد لاهور گردید و افواج بهر جانب تعیین نموده سرهند و دیپالپور را

در تصرف آورد و سکندر شاه که بر تخت دهلی نشسته بود با هشتاد هزار کس متوجه جنگ شده قریب چهل روز در سرهند مقابل یکدیگر محاربه می نمودند تا آنکه در دوم شعبان سنه ۹۶۲ هر دو لشکر صف آرا شده شکست بر لشکر سکندر شاه افتاده فرار نموده در کوه سوالک پنهان شد همایون شاه روز غرهٔ رمضان بدولت و اقبال بدهلی نزول اجلال فرموده بر تخت سلطنت جلوس نمود خطبه و سکه بنام خود جاری ساخت هفت ماه بعد از اتفاقات قضا و قدر روزی پادشاه بر بالای بام کتابخانه بر آمده پایش در دامان پیچیده از بالا بزیر افتاد و بعد از دو روز در یازدهم ربیع الاول سنه ۹۶۳ این عالم بی وفا را بدرود کرد نعش او را در کیلوکهری بر کنار دریای جمن بفاصلهٔ دو میل از شهر مدفون کرده عمارتی عالی بر آن احداث نمودند مدت سلطنت همایون پادشاه ۲۵ سال و پنج روز بود از آنجمله نه سال و هشت ماه مرتبهٔ اول حکومت نمود و بعد از آن پانزده سال در کابل و قندهار و مرتبهٔ ثانی هفت ماه و چند روز و مدت عمرش چهل و نه سال و چهار ماه و هشت روز بود او را دو پسر بود محمد اکبر میرزا و محمد حکیم میرزا

شبیه همایون پادشاه غازی



فصل چهارم ذکر سلطنت عرش آشیانی ابو المظفر جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی

ذکر پادشاهی اکبر شاه در هند

بعد از فوت پدر روز جمعه دوم ماه ربیع الثانی سنه ۹۶۳ مطابق ۱۴ ماه فیروری سنه ۱۵۵۶ عیسوی بسن ۱۴ سالگی در باغ کلانور بر تخت سلطنت تکیه زد و تجهیز انتظام ملکی و مالی منصب وزارت بخان خانان بیرم خان اختصاص

یافت بعد از ۲۵ روز از زمان جلوس سکندر شاه افغان که از همایون شاه شکست خورده در کوه سوالک پنهان شده
بود لشکری عظیم جمع آوری کرده سر بشورش بر آورد پادشاه لشکری شایسته بدفع او فرستاده او را شکست داد
بعد از آنکه خاطر پادشاه از طرف سکندر شاه مطمئن شد اخبار شورش همیون بقال اشتهار گرفت تفصیل این اجمال
آنکه همیون یکی از معتمدان مبارزخان و با مخالفان او مخالف بود از اخبار رحلت همایون شاه جنون جهانبانی
بر سرش افتاده با پنجاه هزار سوار و توپخانه عزم تسخیر دهلی نمود امرای شاهی که در دهلی بودند مجتمع شده بسرکردگی
تردی بیگ خان ثبات قدم ورزیدند بعد کشش و کوشش زیاد خان مذکور شکست یافته منهزم شدند و همیون دهلی را
تصرف نمود این خبر را بعرض پادشاه رسانیدند پادشاه در بیستم ذی حجه رایات ظفر آیات را بدفع همیون برافراخت
چون خیام فیروزی انجام را در سواد پانی پت زدند تلاقی فریقین دست داد و در عین هنگامه تیری بچشم همیون رسید
مشرف بموت شد و لشکریش پشت بکارزار دادند و همیون را دستگیر کرده بحضور رسانیدند دولتخواهان
معروض داشتند که چون جهاد اولست بدست مبارک بر گردن این بی دین شمشیر رسانید پادشاه سر تیغ بگردن
او رسانیده بهرام خان کار او را تمام ساخت و حکم شد که سر او را بکابل و تن او را بدهلی برده بر دروازهٔ شهر
بیاویزند پادشاه مظفر و منصور داخل دهلی گردید و تا چهار سال اختیار کلی و جزئی امور مملکت به بیرم خان
بود اما از آنجائی که پادشاه را خورد سال تصور میکرد از وجه کاری که خلاف طبع پادشاه بود بظهور میرسید تا آنکه
در سال پنجم او را از عهدهٔ وزارت عزل ساخت پس از عزل بیرم خان در اندیشهٔ باطل افتاده فتنه و فساد در
ممالک محروسه مرتفع ساخت و چند بار با پادشاه جنگیده هزیمت یافت آخر الامر بوسیلهٔ منعم خان عجز و انکسار
عازم عتبه گردید چون متصل لشکر پادشاهی رسید منعم خان دستمالی بگردن بیرم خان انداخته بحضور آورد و پادشاه از
راه مهربانی عفو جرایم او را نموده رخصت رفتن مکه را با او داد و خان مذکور عازم مکه گردید چون به نهر پتن که متعلقهٔ صوبهٔ
گجرات است رسید مبارک خان افغان بعوض خون پدر در پی کشتن او بر آمده با جمعی به بهانهٔ ملاقات نزد
او آمده خنجری بر پشتش زد که تا سینه بشگافت و جهان فانی را وداع نمود و در سال دوازدهم
از جلوس پادشاه بعزم تسخیر قلعهٔ چتور روانهٔ آن سمت شد و قلعه را محاصره نموده متصرف گردید و در سنه ۹۷۲
هجری پادشاه دار الخلافه را اکبرآباد آگره قرار داد و در سال پانزدهم از جلوس شاهی قلعهٔ الهآباد بنا نمود و در مدت
چهار سال صورت انجام پذیرفت بعد از آنکه اکبر شاه تمام مملکت هندوستان را بحیطهٔ تصرف آورد و
خاطر را از اطراف جمع کرد اکثر اوقات با علما و حکما بمباحثهٔ علمی مشغول می بود تا آنکه پس از حکومت پنجاه و دو
سال شب چهارشنبه سیزدهم جمادی الثانی سنه ۱۰۱۴ هجری مطابق ۱۴ اکتوبر سنه ۱۶۰۵ عیسوی در اکبرآباد رحلت بعالم بقا
نمود و در باغ سکندره که قریب سه میل از شهر اکبرآباد واقع است در روضه که پیش از وفات خود تعمیر کرده بود مدفون گردید

شبیه ابو المظفر محمد اکبر شاه غازی



ذکر نور الدین محمد جهانگیر شاه

فصل پنجم ذکر سلطنت جنت مکانی نور الدین محمد جهان گیر پادشاه غازی

در سال ۹۷۷ هجری مطابق ۳۰ آگست ۱۵۶۹ عیسوی محمد جهانگیر از بطن جوده بائی بوجود آمد در آنوقتی که محمد اکبر شاه مریض بود شاهزاده محمد جهانگیر بعزم ملاقات پدر از الهآباد به آگره آمده هنوز درین راه بود که پادشاه رحلت نمود اکثر امرا و اعیان سلطنت سلطان خسرو ولد محمد جهانگیر که در ریعان جوانی در خدمت جد گرامی حاضر بود اتفاق داشتند و شیخ فرید که از امرای معتبر آن سلسله بود مخالفت جمهور را اختیار کرده مذکور داشت که با وجود ولد ارشد مهام سلطنت به پسرزاده خالی از اشکال نیست امرا ترک آن اراده را نموده بسلطنت جهانگیر راضی شدند و محمد جهانگیر شاه در ۱۲ ماه ربیع الثانی سال ۱۰۱۴ هجری در اکبرآباد بر سریر سلطنت جلوس نمود سلطان خسرو که مدعی سلطنت بود چون حال بدین منوال دید با جمعی که شریک مصلحت و محل اعتماد وی بودند از قلعه اکبرآباد برآمده راه خودسری پیموده تا حدود لاهور رفت در آنجا جمعی از جنود جغتای و افغانان بدو پیوسته قریب دوازده هزار سوار فراهم آورده به طرف اکبرآباد آمده آماده جنگ شد در اول حمله از لشکر پادشاهی شکست خورده فرار نمود پادشاه باطراف ممالک فرمان داد که هرجا سلطان خسرو را یابند دستگیر کرده بحضور فرستند تا آنکه بر کنار آب لاهور کشتی بانان او را گرفته

نزد

بقلیچ خان حاکم لاهور خبر دادند خان موصوف او را بحضور پادشاه فرستاد پادشاه فرمود خسرو را بزندان فرستند و رفقای او را بردار کشند و در سال ششم از جلوس نور جهان بیگم صبیه میر غیاث بیگ را خواستگاری نمود و با و محبت بهم رسانیده که در آخر عهد نام بیگم در سکه نقش میشد چنین بحکم شاه جهانگیر یافت صد زیور بنام نور جهان پادشاه بیگم زر و پادشاه همیشه می گفت که من سلطنت هند را بنور جهان بخشیدم و مرا بجز نیم سیر کباب و یک سیر شراب هیچ در کار نیست بالجمله جهانگیر به نیروی طالع و قوّت بخت از قندهار تا دریای عمّان و از کابل تا سرحد بنگاله در حیطه تصرف در آورد و در سنه ۱۰۳٦ هجری به کشمیر توجه نمود در آنجا تکسّر مزاجی بهم رسانیده و رایات عالیات بجانب لاهور باهتزاز آمد در اثنای راه روز یکشنبه بیست و نهم ماه صفر سنه ۱۰۳۷ هجری مطابق بیست و هشتم اکتوبر سنه ۱٦۲۷ عیسوی بعالم جاودانی سفر کرد و نعش او را به لاهور فرستاده در باغی که نور جهان تعمیر کرده بود بخاکش سپردند ۲۲ سال و ۸ ماه پادشاهی نمود

شبیه محمّد جهانگیر پادشاه غازی



ذکر پادشاهی شاه جهان پادشاه

فصل ششم ذکر سلطنت فردوس آشیان شهاب الدّین محمّد شاه جهان پادشاه غازی

شاه جهان پادشاه در شب پنجشنبه سلخ ربیع الاوّل سنه ۱۰۰۰ هجری در دار السّلطنه لاهور از بطن جودهبائی تولّد یافت پدرش او را در سنه ۱۰۲٦ به تسخیر ولایت دکن فرستاد و او را بخطاب شاه جهان ملقب ساخت چون شاه جهان خبر فوت

پدر را شنیده از دکن بآگره روانه شده روز هشتم جمادی الثانی سنه ۱۰۳۷ وارد آگره گردیده بر سریر فرمانروائی جلوس نمود و بیشتر
از امرا را بقدر مراتب بخطاب و منصب و انعام سرافراز فرمود و همگی همت را بر تجدید مراسم ملت مصطفوی و ترویج
احکام نبوی مصروف داشت اوّل حکمی که کرد مردم را از سجده کردن بوقت حضور منع نمود و گفت که لایق
سجده ذات پروردگار حقیقی است و در همین سال دوازدهم رجب در جشن نوروز سلطانی بر تخت فرمانروائی جلوس کرد
و پادشاهزادگان عالیقدر را که چهار رکن سلطنت بودند در چهار گوشهٔ اورنگ پادشاهی حکم به نشستن داد و آصف خان
نزدیک تخت ایستاد و همگی را مورد مراحم خسروانه گردانید شاهزاده دارا شکوه را بخلعت ولیعهدی سرافراز نمود
و سلطان شجاع را بصوبه داری بنگاله مقرر داشت و اورنگ زیب عالمگیر را صوبهٔ دکن تفویض نمود و سلطان مراد
بخش بصوبه داری گجرات تعین گردید و آصف خان را بمنصب وکالت سرافراز نمود و هشتاد لک روپیه از نقد و
جنس بفقرا و مساکین عنایت کرد و بسال دوم از جلوس افضل خان شیرازی بمنصب وزارت سرافراز شد و در سال
چهارم ملکه ارجمند بانو از عالم فانی بسرای جاودانی خرامید و در سال پنجم بندر هوگلی را از قوم پرتگیز گرفت و در سال
هفتم بر تخت مرصع مشهور بتخت طاوس که یک کرور روپیه خرج آن شده بود جلوس نمود و پسر بزرگ خود
شاهزاده دارا شکوه را ولیعهد خود ساخت بنا بر آن دیگر برادرانش خصوص اورنگ زیب عالمگیر که پیشتر هم بغض می
بود مدام با وی عداوت می ورزید تا وقتی که در سنه ۱۰۶۷ هجری پادشاه بیمار شد و اخبار ناخوشی پادشاه باطراف
منتشر گردید دارا شکوه رتق و فتق مهام سلطنت را میداد عالمگیر که در دکن بود و در شجاعت گوی سبقت از برادران
دیگر می ربود و مدام خیال سلطنت در سر میداشت فرصت را غنیمت دانسته با امرا متفق شده لشکری عظیم
برداشته عازم دار الخلافه گردید در اثنای راه شاهزاده مراد بخش که در گجرات بود نیز رسید و پیوست چون هر دو برادر
بموضع دهرمت پور رسیدند مهاراجه جسونت سنگه و قاسم خان سپهسالار با افواج پادشاهی بتحریک دارا شکوه بقصد
محاربه بفاصلهٔ یک فرسخی و نیم کروه مقابل شده تلاقی فریقین دست داد بعد از کشش بسیار لشکر دارا شکوه شکست فاحش
یافت و اورنگ زیب عالمگیر از آنجا کوچ کرده بسواد گوالیار دایره لشکر نمود دارا شکوه از اکبرآباد برآمده در دهولپور
به بستن سنگر پرداخت چون اخبار آمدن دارا شکوه بگوش اورنگ زیب عالمگیر رسید بطریق ایلغار خود را مقابل
عسکر دارا شکوه رسانیده بفاصلهٔ یک میل خیمه زده در همان روز وقتی که آفتاب بوسط السماء رسید جنگ توپ
و تفنگ شعله کشید بعد از زد و خورد زیاد دارا شکوه شکست فاحش خورد و آواز نقاره فتح و نصرت اورنگ
زیبی بمسامع جهانیان رسید دارا شکوه بعد از هزیمت قریب شام باکبرآباد رسیده در آخر شب سپهر شکوه پسر
خود را با قدری جواهر برداشته با معدودی از سواران جانب شاه جهان آباد رفت شاهزاده اورنگ زیب
از آنجا کوچیده در باغ نور منزل که در سواد اکبرآباد واقع است نزول نمود و مالک تاج و تخت گردید مقدمات

جشن مثل خطبه و سکه را موقوف بر جلوس ثانی داشته روز دوم بتعاقب داراشکوه روانه شده در جانب پنجاب خیمه
زد در آنجا شنید که داراشکوه بجانب گجرات روانه شد شیخ میرزا را با نه هزار سوار بتعاقب داراشکوه روانه ساخت و
در خلال این حال شنید که شاه شجاع برادر دیگرش در بنگاله عزم جنگ دارد لهذا و از دهم محرم رایات را بمقابله
شاه شجاع باهتزاز آورد و بعد از طی منازل و قطع مراحل بمکن پور رسید و شاه شجاع بمسافت چهار میل لشکر پادشاهی رسیده
توقف نمود و بعد از چندین جنگ و جدل و کوشش بسیار هزیمت شده خدم و حشم او بتاراج درآمد و از آنجا عنان عزیمت
بر مهم داراشکوه معطوف داشت و داراشکوه مدت یکماه در گجرات بسر برده با بیست هزار سوار جانب اجمیر روانه شده
آماده رزم گردید و پادشاه نزدیک لشکر او رسیده حکم جنگ داد داراشکوه تاب صف آرائی میدان در خود
ندیده پناه بکوهستان اجمیر برد پادشاه بعد ازین فتح متوجه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید و از راه دروازه
داخل ارک شده شاه جهان پادشاه را محبوس نمود و بعد از هشت سال در حبس شب دوشنبه بیست و چهارم
شهر رجب سنه ۱۰۷۶ ازین دار فانی رحلت نمود مدت سلطنتش سی و یکسال و چهار ماه و بیست و سه روز بود
و عمرش هفتاد و شش سال و یکماه و بیست و شش روز بود در گنبد تاج گنج زیر زمین آسود

شبیه شاه جهان پادشاه غازی



ذکر پادشاهی عالمگیر پادشاه در هند

فصل هفتم ذکر سلطنت خلد مکانی محی الدین محمد اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی

در سنه ۱۰۲۸ یازدهم ذی قعده مطابق دهم اکتوبر سنه ۱۶۱۹ عیسوی از بطن ارجمند بانو بیگم تولد شد در حالت بیماری بجای پدر در غره ذی قعده سنه ۱۰۶۸ بر سریر سلطنت جلوس نمود و خطبه و سکه بنام خود جاری داشت برادر خود سلطان مراد و شاه شجاع را بدست آورده مقتول کرد و حکم باطراف ممالک داد که دارا شکوه را هرجا دیده دستگیر نموده بحضور برسانند تا آنکه دارا شکوه با پسرش سپهر شکوه بدست ملک جیون گرفتار گشته بحضور عالمگیر فرستاد در بیستم ذی حجه بدهلی رسید پادشاه حکم به حبس آنها نمود و چون از رسیدن دارا شکوه شورش عظیم در شهر پیدا شد عالمگیر در خفیه حکم بقتل آنها داد چنانچه در غره محرم سنه ۱۰۶۹ آن بیچاره ها را در حبس شهید کردند عالمگیر هنگامیکه از دغدغه برادران مطمئن شد نه سال در شاه جهان آباد نشسته بنظم و نسق سلطنت پرداخت بعد از انتقال پدر فارغ البال گشته متوجه تسخیر ملک دکن شد در سنه ۱۰۸۹ بعضی از ممالک دکن را مسخر نموده در سنه ۱۰۹۷ قلعه بیجاپور را محاصره نمود و راه دخول آمد و رفت را بر متحصنان قلعه بسته برج و باره قلعه را از ضرب توپ منهدم ساخت خواست داخل قلعه شود سکندر عادل شاه والی آنجا قلعه را حواله اولیای دولت نمود و خود بحضور عالمگیر شتافته مشمول عنایات شاه گردید چون از بند و بست بیجاپور فارغ گردید لوای عزیمت بطرف حیدرآباد افراشت و در سنه ۱۰۹۷ حیدرآباد را فتح کرد و والی آنجا سلطان ابوالحسن مشهور به تاناشاه گریخته بطرف قلعه گولکنده رفت افواج پادشاهی گولکنده را محاصره نمود و زمان امتداد قلعه مذکور چون بهشت ماه کشید و گرفتن قلعه ممکن نبود لهذا امرای عالمگیر متحصنین قلعه فریفته بوقت شب چند نفر از امرا از دیوار قلعه داخل حصار شدند و شاهزاده محمد اعظم شاه با فوج خود طرف دروازه قلعه آمده منتظر فتح الباب بود که همان دران قلعه گیر خود را بدروازه رسانیدند در را باز کرده روانه قصر سلطان ابوالحسن شدند از این معنی صدای گریه و زاری از اندرون قصر بلند شد ابوالحسن به تسلی وابستگان کوشیده همگی را وداع نموده منتظر مهمانان ناخوانده بود چون هنگام طعام خوردن او بود طعام حاضر کردند و مشغول طعام خوردن گردید کسانی که حاضر بودند از راه تعجب سوال کردند که درین حالت تشویش چگونه رغبت بطعام می نمائید جواب داد که موافق طریقه همه روزه است و با حاضرین بخوشروئی هم کلام شده گفت دانشمندان تجربه کار نوشته اند که بکار صاحب دولتان برگشته بخت را با حوادث روزگار سروکار افتد پیشتر جمله بردباری از دست نداده رضا بتسلیم را ملجای خود دارند بالجمله بعد از فراغ از طعام لباس پوشیده بکمال استقلال باتفاق امرای عالمگیر روانه گردید چون شاهزاده نزدیک بدروازه قلعه خیمه مختصری زده انتظار او می کشید او را نزد شاهزاده حاضر کردند شاهزاده اظهار لطف و مهربانی نموده او را تسلی داده بحضور عالمگیر آورد پادشاه نیز با او سلوک شایسته نمود بعد از چند روز او را روانه دولت آباد ساخت تا در آنجا نظر بند باشد پادشاه پس از تنظیم ملک حیدرآباد رایات نصرت آیات

کار ظاهر

جانب ظفرآباد برافراخت و در اوایل شهر جمادی الاول سواد کلبرگه را مضرب خیام ظفر انجام گردانید و در سال
پنجاه و دوم از جلوس که سال نود و یکم عمر او بود در شهر احمدنگر در سنه ۱۱۱۸ هجری مبتلا بمرض تب گردیده امید زندگانی
در خود ندید محمد کام بخش پسر کوچک خود را که عزیز میداشت به نظامت بیجاپور مقرر داشته با شوکت تمام بصوب مقصود
روانه نمود و محمد اعظم پسر وسطی که دایم الحضور بود برفتن مالوه رخصت داد شاهزاده هنوز مسافتی چندان طی نکرده
بود که عالمگیر روز جمعه بیست و هشتم ماه ذی قعده سنه ۱۱۱۸ برحمت حق پیوست و شاهزاده محمد اعظم بمجرد استماع
این خبر بسرعت معاودت نموده داخل اردوی پادشاهی گردید و نعش پدر را روانه اورنگ آباد ساخت
عالمگیر را پنج پسر و شش دختر بود اولین شاهزاده محمد سلطان که در حیات پدر فوت شد دومین شاهزاده
محمد معظم سومین شاهزاده محمد اعظم چهارمین شاهزاده محمد اکبر که در حیات پدر بطرف ایران رفت و در مشهد
گذشت پنجمین شاهزاده محمد کام بخش و دختران او زیب النسا و زینت النسا و زبدة النسا و بدر النسا و مهر النسا پادشاه بیگم بود

شبیه اورنگ زیب عالمگیر پادشاه غازی



فصل هشتم ذکر سلطنت محمد اعظم پادشاه سومین پسر عالمگیر پادشاه

ذکر پادشاهی محمد اعظم شاه در سنه

در سنه ۱۰۶۳ هجری در دوازدهم ماه شعبان از بطن بانو بیگم بوجود آمد بعد از روانه نمودن نعش پدر روز سه شنبه دهم ذی حجه

درشهراحمدنگرقدم برارکیه سلطنت گذاشت وآصف الدوله را بمنصب وزارت مستقل ساخته وذوالفقارخانرا
سپه سالارنموده ودیگراعیان وارکان دولت پدر برا بکاریکه مامور بودند برقرار داشت چون مرض عالمگیردرتمام
ممالک هندوستان اشتهاریافته بود سلطان محمدمعظم پسربزرگ او ازکابل کوچ کرده عازم هندوستان شد درانثای
راه خبرفوت پدررا شنید به لاهور آمده روز سه شنبه سلخ محرم سنه ۱۱۱۹ تاج سلطنت برسرگذاشت وخود را موسوم بهادرشا
ساخت وازآنجا به محمداعظم شاه نامه نگاشت که اگربحسب فرمان پدرمغفورشما بفرمان روائی صوبه جات دکن اکتفا
نمائید وپادشاهی باقی هندرا بمن بگذارید اصلح وانسب می نمائید اعظم شاه درجواب نوشت که دو پادشاه در
اقلیمی نگنجند محمدمعظم ازین معنی رنجیده همت بعروة الوثقی توکل ایزدی زده روانه اکبرآباد گردید چون اخبار رسیدن
محمدمعظم شاه به اکبرآباد گوش زد محمداعظم شاه شد باراده جنگ ازاحمدنگربافوجی کثیرکوچ نموده بعد ازطی
منازل درمیدان دهولپور تلاقی فریقین دست داد جنگ شروع گردید چنانچه درین معرکه محمداعظم شاه
با دو پسران خود با بسیاری ازامرا کشته شدند ونسیم فتح وفیروزی برپرچم علم محمدمعظم شاه وزیده اکثرامرا بحضور
آمدند واین واقعه درهجدهم ماه ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ هجری بوقوع آمده

سشبیه محمداعظم پادشاه



ذکر پادشاهی معظم شاه در سنه ۹

فصل نهم ذکر سلطنت شاهزاده معظم شاه عالم بهادر شاه

در سنه ۱۰۵۳ سلخ رجب از بطن نواب بائی در برهانپور تولد یافت بعد از فوت پدر و کشتن برادر در نوزدهم ربیع الاول سنه ۱۱۱۹ در اکبرآباد بر تخت سلطنت جلوس نمود و بشاه عالم موسوم گردید و خلعت وزارت به منعم خان و عهده وکیل مطلق به اسد الله خان مرحمت نمود و آصف الدوله را بشاه جهان آباد مرخص نمود که تمشیت آنجا را نماید درینوقت همگی افواج شاهی مرفه الحال گشتند محمد کام بخش چون اخبار کشته شدن محمد اعظم شاه را استماع نمود سر به اطاعت فرود نیاورده با وجود بی استعدادی آماده جنگ شد پادشاه هر قدر او را نصیحت کرد فایده نه بخشید و جوابهای سخت داد لاجرم پادشاه روز یکشنبه غره شعبان سنه ۱۱۱۹ از راه فتح پور متوجه بیجاپور شد و محمد کام بخش با فوجی که داشت از بیجاپور با کمال جرئت پیش آمده در سواد کلبرگه تلاقی شد روز سیم ذی قعده جنگ سلطانی فیما بین هر دو برادر بمیان آمد و محمد کام بخش مغلوب و زخمدار گشته بیخود افتاد ملازمان شاهی در همان حالت بی هوشی او را دستگیر نموده بحضور پادشاه آوردند و زخمهای او را بخیه کردند اندک روز جان بجان آفرین تسلیم نمود پادشاه پس از انتظام دکن علم مراجعت بدار الخلافه شاه جهان آباد افراشت درین بین خبر رسید که جماعت نانکپنته در صوبه لاهور از قدیم الایام توطن دارند اجماع نموده برواج کفر و هدم اسلام برخواسته اند و وزیر خان فوجدار آنجا را کشته اند و بتخریب مساجد و نقش قبور مسلمین و بتصرف در آوردن ملک شورشی کرده اند پادشاه توجه بدان صوب نموده و همگی آنها را گرفته بقتل رسانید و رفع شر آنها را نموده و درهمین سال کتارات لاهور را خیمه‌گاه با علمای سنت جماعت گفتگو نمودند تا آنکه وصایت امیر المؤمنین ع ثابت نمود و در خطبه کلمه علی وصی رسول الله را داخل نمود پادشاه مردی عالم و فاضل بود از کمال عزم و شجاعت او جمیع حکام و نوکران و زمین داران قریب و بعید مطیع و فرمان بردار بودند در عهد او شاهزادگان مطلق العنان و فارغ البال می زیستند چنانچه هفده شاهزاده بدست راست و چپ او می نشستند در چهاردهم محرم سنه ۱۱۲۴ خللی در مزاج پادشاه راه یافت و ۱۹ شهر محرم در لاهور جهان گذران را وداع نمود نعش او را بدار الخلافه شاه جهان آباد آورده بخاک سپردند هفتاد و سه سال زندگانی کرد پنج سال و دو ماه سلطنت نمود و پادشاه را چهار پسر بود که در حین حیات در رکاب بودند بعد از فوت پدر در امر خلافت اختلاف در میان آمد محمد عظیم الشان که از ایام سلطنت جدش بجهة نظامت بنگاله صاحب استطاعت بود و در عهد پدر نیز بجای خود مستقر بود و خزانه و اسباب سلطنت همه در تصرف او علیحده شده و سه برادر دیگر با وجود عدم استطاعت باهم شریک شده عهد و میثاق نمودند که بعد فتح بر عظیم الشان ملک را بالسویه قسمت نمایند و هر سه بر ممالک متعلقه خود فرمان روا باشند باین عزیمت هر سه بر عظیم الشان صفوف قتال آراستند و در آن معرکه بحسن تدبیر فتح نمودند و عظیم الشان در گرداب فنا افتاد و بعد فراغ این مهم هر سه برادر نقض عهد نمودند

علیحده شدند اوّل درمیان معزالدّین جهاندارشاه وشاهزادهٔ خجسته اختر جهانشاه جنگ عظیم واقع شد و رفیع الشان خودرا برکنار کشیده نظر بانجام هردو برادر میکرد که لشکر جهانشاه چیره شده سپاه او را از پیش رانده قریب بود که شاهزادهٔ جهان شاه فتح کند که دراین اثنا فرخنده اختر مهین پور شاهزاده جهان شاه کشته شد این معنی موجب اضطراب شاهزاده گردیده سراسیمه فیل سواری خود را در صف کارزار راند از هر طرف کشته پشته میساخت که ناگاه از قضا که زفیل بر بلی افتاد که تفنگچیان از عقب بکمین بودند بجز دیگر فیل شاهزاده محازی تل مذکور رسید تفنگچیان شلیک آغاز کردند جهانشاه بضرب گلوله آهنگ روضهٔ رضوان نمود و بعد از کشته شدن جهانشاه رفیع الشان با وجود قلت سپاه و عدم استعداد متوجه کارزار شد آنهم با برادرش ملحق گشت جهاندارشاه نعش برادران را برای دفن در مقبرهٔ همایون پادشاه بشاهجهان آباد فرستاد و خود بی مزاحمت بر تخت کامرانی نشست

شبیه شاه عالم بهادر شاه



فصل نهم ذکر سلطنت محمد معزالدّین جهاندارشاه

در ۱۰ محرم سنه ۱۱۲۳ بعد از فتح بر برادران بعمر پنجاه سالگی در لاهور با ورنگ جهانبانی رابجلوس آرایش داد ذکر شبیه بهادر شاه در هند

آصف الدوله را به منصب وکالت سربلند ساخت و ذوالفقار خان را بوزارت سرفراز نمود و هر یکی از اعیان سلطنت و ارکان دولت را بمناصب بلند و خدمات ارجمند اعزاز و اکرام نمود درین بین خروج فرخ سیر بخونخواهی پدر و برادر گوش زد خاص و عام گردید پادشاه محمد اعزالدوله را با فوجی عظیم بسمت او کوچ داد قریب کجهوه تلاقی فریقین روی نمود اعزالدین هزیمت یافته بطرف اکبره شتافت جهاندارشاه که در شاه جهان آباد بود و انتظار فتح پسر را می کشید چون قضیه را برعکس دید در شاهجهان آباد تهیه اسباب جنگ را دیده با توپخانهٔ شایسته و فوج قریب هشتاد هزار سوار و همین قدر پیاده لوای عزیمت افراخت بعد از طی مراحل و قطع منازل با کمال عظمت و شکوه و غایت کثرت و انبوه بر سواد سموگر متصل اکبرآباد بمقابل فرخ سیر فرودکش گردید و از آنطرف فرخ سیر با فوج قلیل با کمال بی سرانجامی مسافت دوروزه را در یک روز طی کرده آن طرف رودخانه مقابل لشکر جهاندارشاه نزول نمود عبدالله خان سپه سالار فرخ سیر در آخر شب از آب عبور کرده عقب فوج پادشاه مقیم گشت و فرخ سیر نیز با جمعیت خود باو ملحق گردید جهاندارشاه وقتی خبردار شد که فوج مخالف از عقب نمودار شد از جانب رو متوجه طرف پشت گردید مجدد بارادهٔ ترتیب افواج و اهتمام پیش بردن توپخانه در آن حال بودند که لشکر مخالف حمله آورده لشکر جهاندارشاه را پای ثبات استوار نمانده برهم خورده راه هزیمت سپردند و کار بر جهاندارشاه بمثابه تنگ شد که خود را در عماری فیل زنانه کشیده راه اکبرآباد را
پیش گرفته بوقت مغرب بشهر رسیده آن شب را در اکبرآباد بسر برده در
آخر شب تغییر هیأت داده روانه شاهجهان آباد گردید فتح
نصیب فرخ سیر شد سلطنت جهاندارشاه
ده ماه و سیزده روز بود

شبیه جهاندارشاه در صفحه بعد است

شبیه جهاندارشاه



ذکر پادشاهی فرخ سیر نوزدهم

فصل یازدهم ذکر سلطنت جلال الدین محمد فرخ سیر عظیم الشان پادشاه

در سنه ۱۰۹۲ در نهم شهر رجب متولد شد بعد از غلبه بر جهاندارشاه در سنه ۱۱۲۴ در اکبرآباد بر تخت فرمانروائی جلوس نمود
جمله امیران و صاحب منصبان بحضور آمده مورد مراحم خسروانه گردیدند بعد از چند روز از طرف شاه جهان آباد
کوچ نمود چون در خضرآباد که یک روزه بدهلی فاصله دارد رسیدند آصف الدوله و پسرش ذو الفقار خان را
طلب داشته پدر و پسر را بحضور آورده هر یکرا خلعت داده بظاهر مورد مرحمت ساخته حکم شد که آصف الدوله برود
و ذو الفقار خان در خیمه بماند که ما را با ایشان مشورت امورات ضروری منظور است آصف الدوله مراجعت
نمود و چشم از عافیت بربست و ذو الفقار خان مستعد لقتل خود در مکان مامور نشسته پادشاه اول پیغام خشونت
آمیز بدعوی خون عظیم الشان و پسرش محمد کریم میرزا بوی داد ذو الفقار خان نیز بنابرین که هر که دست از جان
بشوید هرچه در دل دارد بگوید جوابهای درشت داد درین ضمن لاچین بیگ میر غضب از عقب ذو الفقار خان
رسیده طناب بگردنش انداخته کشید تا آنکه طایر روحش از قفس بدن رهائی یافت و همان روز لاچین بیگ به
مذکور بحکم پادشاه جهاندارشاه را در قلعه ارک مقتول نمود و فرخ سیر با شان و شوکت تمام داخل شهر شده حکم نمود

که سر جهاندارشاه را بر سر نیزه کرده و لاش او را بر هودج فیل انداخته و نعش ذوالفقار خان را واژگون بر دم فیل بسته و در شهر گردانیده در پیش قلعه انداختند و آصف الدوله را بحکم حبس نمود و خلعت وزارت را بسید عبدالله سادات بارهه داد و بخطاب قطب الملک بهادر یار وفادار ملقب نمود و خلعت امیر الامرائی به برادرش سید حسین خان مرحمت کرد بالجمله بعد از چندی باغوای بعضی از امرای حسد پیشه درمیان فرخ سیر و قطب الملک غبار نفاق بمرتبه بلند گردید که تدابیر اسیر و دستگیر کردن قطب الملک در خاطر فرخ سیر پیچیده روز بروز در تدبیر گرفتار کردن قطب الملک بود تا آنکه مدت عداوت بامتداد گذشت و نوشتجات قطب الملک درین باده متواتر بطلب برادرش امیر الامرا میرفت تا آنکه او با فوجی از حد و حساب بیرون از دکن طی مسافت نموده به دار الخلافه رسید چون بهیچ نوع رفع تکدر پادشاه بتفتیش خاطر او نکرد دید بنابرین هر دو برادر حق نمک خوارگی از دست داده برای حفاظت جان خود لوای نمک بحرامی افراشتند و بنای جلوسش از اوج تخت جهانبانی انداختند و پادشاه سررشته صلاح حال از دست داده و در دام اغوای کوته اندیشان افتاده او را بفضیحت و بی ادبی تمام از ارک بیرون آوردند و میل نابینائی در چشم کشیده در تنگنای زندان اندرون قلعه ارک که جائی از گور تنگ تر بود محبوس ساختند بعد از دو ماه او را خفه کرده نعش او را برای دفن بمقبره همایون شاه رسانیدند ایام سلطنت او شش سال

شبیه فرخ سیر پادشاه



ذکر پادشاهی رفیع الدرجات و شاهجهان ثانی در عهد

فصل دوازدهم ذکر سلطنت شمس الدین رفیع الدرجات ابن رفیع الشان

چون قطب الملک و امیر الامرا از کشتن فرخ سیر فارغ شدند نظر به تمشیت امور سلطنت و رتق و فتق مملکت که بغیر از نام یکی از شاهزادگان تیموری صورت نمی بندد رفیع الدرجات را از حبس برآورده در سنه ۱۱۳۱ نهم ربیع الثانی بر سریر سلطنت نشانیدند و برای رفع شورش و آشوب طبل شادیانه بگوش اهل شهر رسانیدند و حیلت خان که از مخصوصان قطب الملک بود بمشرفی دیوان و اتالیقی و معلمی پادشاه و چند خدمات مقرر کردند و تمام امورات ملکی و مالی را خود متحمل میشدند خزانه و جواهر آلات و اسباب سلطنتی تمام بتصرف ایشان بود و هر قدر جواهر و نقود و نفایس بدیعه که میخواستند بر داشتند با وجود این تسلط باز از بیم و هراس و دغدغه هر دو برادر شبی بر بساط آسایش نیارمیدند و گوش بر اخبار فتنه و فساد و اطراف ممالک میداشتند و پیوسته چشم براه قصاص اعمال خودمی بودند چون رفیع الدرجات بسبب بیماری تب و خوردن کوکنار اینقدر ناتوان و ضعیف البنیه شده بود که اطبا از معالجه اش مایوس شده تا اینکه پادشاه فرمود که سزاوار شاهی رفیع الدوله برادر بزرگ من است مناسب آن است که مرا ازین تکلیف معاف داشته این امر خطیر را به او واگذارید قطب الملک حسب الحکم رفیع الدرجات روز شنبه بستم ماه رجب سنه ۱۱۳۱ هجری در خدمت رفیع الدوله شتافته او را بر سریر حکمرانی جلوه داد و بعد از پانزده روز از جلوس رفیع الدوله رفیع الدرجات رخت حیات بعالم بقا کشید ایام سلطنتش سه ماه یازده روز بود

و درهمین سال هزاریان قلعهٔ اکبرآباد نیکوسیر را که در قلعه محبوس بود از حبس برآورده بر تخت نشاندند قطب الملک بمجرد استماع این خبر پادشاه را بر داشته عزیمت اکبرآباد نمود و در اندک زمان بمحاصرهٔ قلعه پرداخته بعد از یکماه قلعه داران ناچار شده قلعه را بقطب الملک سپردند و نیکوسیر را باز بزندان بردند رفیع الدوله چون بدستور برادر معتاد به کوکنار بود در حالت اثر و ابعد از جلوس ترک کرده مبتلا باسهال گردید هرچند اطبا معالجه کردند فایده نبخشید و آثار انتقال از وجنات او نمایان گشت قطب الملک کس بطلب میرزا روشن اختر که ایام گشته شدن جهاندارشاه با والدهٔ خود در قلعهٔ دارالخلافه بود روانه نمود هنوز شعشعهٔ مژدهٔ طلوع آفتاب جهان تاب از افق مشرق برج دارالخلافه پرتو شیوع نینداخته بود که ماه حیات رفیع الدوله در مغرب ممات غروب نمود افسوس از آن دو نهال روضهٔ صاحبقرانی که با وجود جلوس بر تخت جهانبانی از جهان ناکام رفتند

شبیه رفیع الدرجات



شبیه رفیع الدوله



ذکر پادشاهی محمد شاه

فصل سیزدهم ذکر سلطنت ابو الفتح ناصر الدین محمد شاه پادشاه غازی

در سنه ۱۱۱۴ شب جمعه ۲۳ ربیع الاول از بطن قدسیه بیگم بوجود آمد بعد از وفات رفیع الدوله بتاریخ پانزدهم شهر ذی قعده ۱۱۳۱ بعمر هیجده سالگی در سواد فتح پور سریر آرای سلطنت گردید سکه و خطبه بنام محمد شاهی رونق گرفت تا چندی مطلع امر و نواهی قطب الملک و امیر الامرا بود و از حسن تدبیر این هر دو مدار المهام کار سلطنت انجام میگرفت اتفاقا که در میان قطب الملک و نظام الملک آصف جاه قمر الدین خان که یکی از امراء کبار دولت تیموریه بود صفای باطنی نبود تا آنکه نیز منازعتی دست داد نظام الملک از صوبه مالوه عزیمت دکن نمود و بر اکثر صوبه و قلاع دکن علاقه امیر الامراء تسلط یافت امیر الامراء قطب الملک از شنیدن این خبر ملول گشته برای دفع شورش هر دو برادر مصلحت دیدند که قطب الملک به نیابت پادشاه روی توجه بجانب شاه جهان آباد و بند و بست صوبه دار دو امیر الامراء در رکاب پادشاه همت بتنبیه نظام الملک گمارد لهذا امیر الامرا بفراهم آوردن سپاه پرداخت تا اینکه قریب پنجاه هزار سوار فراهم آورده در آخر شوال پیش خانه را بسمت جنوب بلی تخود تیز بمسافت دو میل از اکبرآباد کوچ نمود و نهم ماه ذی قعده در سال دوم از جلوس پادشاه از

مستقر خلافت بمسافت سه میل نهضت نموده مضرب خیام ظفر انجام فرمود و چهاردهم از آنجا کوچ نموده
متصل فتح پور محیط عساکر گردید و چهار روز توقف نموده روز پنجم از آنجا کوچ کرده متوجه دکن شدند و قطب الملک
نوزدهم ذی قعده کوچ بر پنج میلی اکبرآباد جانب شاه جهان آباد مخیم ساخت و پادشاه ششم ذیحجه با لشکر کوچ
نموده بمنزل توره که از فتح پور مسافت سی و پنج میل دارد وارد شده خیام پادشاهی برپا نمودند چون پادشاه
داخل حرم شد و امراء هر یک بخیمه خود رفتند امیر الامرا نیز از حضور پادشاه رخصت شده متوجه خیمه خود گردید که
در بین راه میر حیدر خان باشارهٔ پادشاه نزدیک امیر الامراء به بهانه دادن عریضه ناگاه بیکایکی خنجری بپهلو
او زد و کسان دیگر که درین کار شریک بودند بشمشیر کار او را تمام کردند درین اثنا از هر طرف یورش آورده سر امیر الامرا
را از تن جدا کرده نزد پادشاه بردند درین حین خواهرزادهٔ امیر الامرا به اصغای این خبر بدون آنکه جمع سپاه بپردازد
با چند نفر متوجه خیمهٔ پادشاهی شد چون نزدیک رسید هواخواهان شاهی او را امان نداده مقتول ساختند از طرف
پادشاه صدای طبل شادیانه بلند آوازه گردید اسباب و اموال امیر الامرا که زیاده بر کرور روپیه بود بضبط پادشاهی در
آمد قطب الملک هنوز بشاه جهان آباد نرسیده بود که خبر این حادثه را شنیده زمانه در چشم او سیاه گردید با امراء
و رؤسا که همراه داشت مشورت نموده صلاح درین دیدند که هنوز جمعیت شایسته در رکاب پادشاه نیست
اگر درین وقت عزیمت آنجا شود مقرون بصلاح است و تدارک خواهد شد قطب الملک که سالار تجربه کار
بود صلاح ندانسته فردای آن روز روانه دار الخلافه شاه جهان آباد گردید چون قریب دار الخلافه رسید به نجم
الدین خان صوبه دار نوشت که از شاهزادگان که در سلیم گده هستند یکی را برآورده بر تخت سلطنت جلوس
باید داد و به تدارک افواج اهتمام باید بکار برد و مقدمهٔ کشته شدن امیر الامرا را بقلم آورد چون این خبر به نجم الدین
خان رسید پیرهن صبوری بر تن درید چون ز تقدیر چاره نبود فرستادهای قطب الملک را همراه گرفته
در ارک شاه جهان آباد رفت اول نزد جهاندار شاه رفته پیام و تهنیت جلوس را دادند ایشان راضی نشدند
از آن مایوس شده نزد نیکو سیر شتافتند آنهم قبول نکرد سلطان ابراهیم خلف رفیع الشان را دیده باظهار
مطلب پرداختند بعد از اصرار بسیار سلطان ابراهیم قبول نموده قدم بر تخت سلطنت گذاشت و قطب
الملک بعد از دو روز داخل شاه جهان آباد گردیده در اندک روز قریب هشتاد هزار لشکر سواره و
پیاده جمع آوری نموده برفاقت سلطان ابراهیم از شاه جهان آباد برآمده بجانب عیدگاه لشکرگاه
ساخت پس از آنکه خبر توجه پادشاه از راه اکبرآباد بسمت شاه جهان آباد انتشار یافت قطب الملک
نیز راه فریدآباد اختیار نموده متصل شاهپور بلشکر شاهی مقابل شده شروع جنگ نمودند چون ایام زوال قطب
الملک رسیده بود مغلوب شده از فیل بزیر آمد سپاه چون فیل را بی سوار دیدند یکبارگی کشته شدن او را فرار

نمودند حیدر قلی خان قطب الملک را اسیر کرده زنده بحضور پادشاه آورد پادشاه حکم بحبس او فرمود و آوازه فتح
و فیروزی پادشاهی از چهار سو بلند گردید بتاریخ شانزدهم محرم کوس توجه بصوب دار الخلافه نواخت روز
نوزدهم متصل درگاه حضرت شیخ نظام الدین خیام ساخت بتاریخ بیست و دوم محرم سنه ۱۱۳۳ پادشاه با کوکبه
و دبدبه تیموری و بابری بر فیل سوار شده داخل دار الخلافه شده وارد ارک گردید شکر حقتعالی را بجا آورد و بعد از
آن نظام الملک خلعت وزارت پوشیده ملقب به آصف جاه گردید و در آخر ممالک صوبه دکن شد پادشاه
مشغول عیش و عشرت گردید ارکان سلطنت خود رای شده با یکدیگر عداوت پیدا کردند خلل کلی در امور مملکت
پدید آمد درین اثنا اخبار آمدن نادرشاه بهندوستان رسید مجمل از مفصل آنکه در سنه ۱۱۴۸ چون نادرشاه بر ممالک
ایران مسلط شد یکی از ارکان دولت را که علی مردان نام داشت بسفارت هند نزد محمد شاه فرستاد برای
اخراج افاغنه که از ایران فراری شده در هند آمده بودند یکسال طول کشید و از سفیر مذکور خبری نشد
نادرشاه بقندهار آمده قندهار را مسخر نموده ثانیا یار محمد خان ترکمان را بسفارت روانه نمود و از آنهم خبری
نشد نادرشاه از قندهار بکابل آمده از توقف ایلچی آزرده خاطر شده یکی از جلوداران خود را با چند نفر سوار بشاه
جهان آباد فرستاد جلوداران چون بشاه جهان آباد رسیدند پیام نادرشاه را بامرا رسانیده کسی ملتفت او
او نشده لابد مراجعت نمود چون بجلال آباد رسید چند نفر از اوباش آنجا بر سر او هجوم آورده او را بقتل رسانیدند
نادرشاه از استماع این خبر عزیمت هندوستان نمود چون بجلال آباد رسید بقتل و غارت اهالی آنجا پرداخت
بعد از آن به پیشاور و لاهور آمده آنجا را مسخر نموده در آخر شوال موکب نادری از لاهور نهضت نموده
روز هفتم ذی قعده وارد سرهند شدند و در آنجا بتحقیق پیوست که محمد شاه با سیصد هزار مرد و دو هزار عراده توپ
وارد کرنال که بیست فرسخی شاه جهان آباد گشته بعزم مقابله توقف دارد نادرشاه ششهزار نفر را بقراولی تعیین نمود
که تا حوالی اردوی محمد شاه دستبردی زده تحقیق احوال نموده چگونگی را بعرض رسانند و بعد از روانه ساختن
ایشان موکب نادری از سرهند حرکت و روز چهارشنبه نهم ذی قعده وارد قصبه انباله گشته بنه و اغروق را
بسرکردگی فتحعلی خان افشار و جمعی از سرکردگان در آنجا گذاشته روز پنجشنبه دهم از انباله حرکت کرده بشاه آباد
محل نزول اردو را ساخت و روز دوازدهم از شاه آباد روانه تهانه سرور و روز سیزدهم وارد عظیم آباد شدند و
قراولانی که برای تحقیق حال اردوی محمد شاه رفته بودند بر وفق فرمان حاضر شدند و از آنجا متوجه بطرف
پانی پت شدند و دو سه یوم در محل مزبور توقف نموده روز دوشنبه چهاردهم از آنجا حرکت نموده در دو
فرسنگی اردوی محمد شاه در مکان مسطحی خیام افراشته خود با چند نفر از دلاوران تا نزدیکی معسکر محمد شاه رفته لشکر
و لشکرگاه ایشان نظر بتحقیق انداخته مراجعت نمود تا هنگام شام خبر رسید که برهان الملک سعادت خان

که یکی از امرای معظم هندوستان بود با سی هزار قشون و توپخانه و استعداد تمام بعزم امداد محمد شاه وارد دیار
پلیت شده فی الفور جمعی از سپاه بمقابلهٔ او مامور شدند درین بین خبر رسید که سعادت خان برهان الملک در نیم
شب از بیراهه خود را باردوی محمد شاه رسانیده روز دیگر برهان الملک آماده جنگ گشته خان دوران سپهسالار
هندوستان و جمعی از خوانین عمده باعانت او از جا بر آمده آهنگ میدان جنگ نمودند یعنی محرک عرق
حمیت محمد شاه گشته او نیز با نظام الملک که صوبه دار دکن و از امرای اعظم آن دولت بود با توپخانه به نیم فرسخی
میدان جنگ بیرون آمده صف آرائی نمودند نادر شاه فی الفور با افواج و توپخانه متوجه میدان نبرد گردید از
ظهر تا دو ساعت بغروب مانده نایرهٔ حرب اشتعال داشت تا اینکه سعادت خان از لشکر هندیان روی بر تافته
یکباره بجانب انهزام شتافتند برهان الملک و نثار محمد خان برادر زادهٔ او که هودج فیل قرار داشتند بهمان
نحو زنده گرفتار و خان دوران که سپهسالار هندوستان بود زخمدار گشته و جمعی کثیر زنده بسلسلهٔ گرفتاری پیوستند و محمد
شاه بمعسکر خویش بازگشته خزاین بجید و مرحیطهٔ تصرف در آمد و تا شام عرصهٔ میدان از وجود هندیان خالی گردید بعد از وقوع
این فتح از چهار طرف اردوی محمد شاه را محاصره نمودند چون کار محمد شاه باضطرار انجامید از در صلح بر آمده روز دیگر
خلع سلطنت از خود کرده و افسر سروری از سر برگرفته با خوانین و امرا وارد درگاه نادری گردید و در حینی که پادشاه
عازم دار الامان بود بمراعات نسبت ایلی که فیما بین تحقق داشت از جانب نادرشاه شاهزاده نصر الله میرزا را
تا خارج اردو باستقبال فرستاد و هنگام ورود خود تا بیرون خیمه رفته دست پادشاه را گرفته در مسند همنشین
خویش ساخت و اظهار ملاطفت نموده اول سخنی که نادر شاه در میان آورد این بود که چند مرتبه سفیر روانه
خدمت نموده که از روابط قدیم که فیما بین سلسلهٔ تیموریه و شاهان ایران بود استمداد جسته و دفع افاغنه که
خار راه هر دو دولتند نموده و چند سال منتظر جواب شده مایوس گشته ناچار حرکت برین سمت شده و الا
هرگز غیر از قواعد اتحاد امری دیگر پیرامون خاطر نبود این همه تغافل شایستهٔ سلاطین نیست محمد شاه گفت
تغافل موجب سعادت ملازمت گردید این سخن موجب سرور خاطر نادر شاه شده گفت سلطنت هند
به اعلیحضرت مبارک باد هرکه از حکم اعلی سر تابد برای گوشمال او حاضرم محمد شاه چاشت آن روز مهمان نادر
شاه بود و بعد از ظهر بمعسکر خود مراجعت نمود روز دیگر با امرا از اردوی خود کوچ کرده عازم اردوی نادر
شاه شده خیمهٔ خود را در حوالی معسکر نادر شاه قرار داده روز پنجشنبه غرهٔ ذی حجه رایات نادری بجانب دهلی نهضت
کرده روز هفتم در باغ شعله ماه نزول نموده و یک روز در آنجا توقف و پادشاه برای تدارک لوازم مهمانی
مرخص شده پیشتر روانهٔ شهر گردید و روز نهم از باغ مزبور سوار شده با کوکبهٔ تمام بدار الخلافه دهلی داخل شد
و بروز عید اضحی خطبه بنام نادر شاه خوانده شد و در شام آن روز دهر دو رنگ فتنهٔ عجیب بحیثیت و نقش

طرفه برآنکه جمعیت بتبیین بمقال آنکه در شب یازدهم جمعی از عوام و اوباش در میان شهر با اهل اردو پرخاش کرده چند نفر ایرانی را بقتل رسانیدند چون خبر بنادرشاه رسید جمعی از دلیران قزلباش را مامور نمود که در سر محلات پاس دارند تا فردا بد آنچه مقرر کرده عمل نمایند هنگام طلوع آفتاب نادرشاه بقصد انتقام تیغ از نیام کشیده از قلعه برآمده در مسجد روشن الدوله قیام نموده بعد از تحقیق حرکات دوشبینه حکم بقتل عام داد شور محشر و آشوب فزع اکبر در میان شهر پدید آمد دکاکین تجار و ارباب مکنت و تمامی اسواق شهر بحیطهٔ یغما درآمد از هنگام طلوع آفتاب تا غروب آفتاب هنگامهٔ قتل و غارت برپا بود پادشاه و امرا در صدد شفاعت برآمده نواب آصف جاه بخاک افتاده عرض کرد اگر پادشاهی ببخش و اگر تاجری بفروش و اگر قصابی بکش نادرشاه بطور مطایبه گفت بریش سفید تو بخشیدم حکم امان داد جارچیان در کوچه و بازار دویده حکم امان رسانیدند بمحض صدور حکم دیگر کسی را یارا نبود که بکسی اذیت رساند بالجمله بعد از عشرهٔ محرم جشن عروسی نصر الله میرزا با دختر محمد شاه در میان آورد و پس از آن از خزانهٔ پادشاهی آنچه توانست گرفت و صوبهٔ کابل را با بعضی از محالات پنجاب ملحق بمملکت ایران ساخته محمد شاه را بر تخت سلطنت نشانیده در هفتم ماه صفر سنه ۱۱۵۲ از دهلی رایت مراجعت افراخت و بهمه جهت پنجاه و هفت روز دربند توقف داشت

شبیه نادرشاه افشار پادشاه مملکت ایران



پس از زوال نادرشاه محمد شاه سرگرم انجام مهام سلطنت گردید عمدة الملک را به صوبهٔ الٰه آباد و آصف
جاه بخلعت و فرمان نظامت صوبهٔ اوده و نظام الملک پسر آصف جاه را برای بندوبست صوبهٔ دکن
روانه نمود که درین هنگام اخبار خروج احمد شاه ابدالی بسمع پادشاه رسید از شنیدن این خبر پسر خود شاهزاده
احمد شاه را با وزیر الممالک نواب ابو المنصور خان صفدر جنگ و دیگر امرا با سپاهی وافر برای مقابله وا
نمود چون شاهزاده از سرهند درگذشته بر کنار دریای ستلج تخیم ساخت احمد شاه ابدالی با سی هزار سوار
راه را چپ کرده در سرهند رسید شروع در تاراج شهر نمود چون خبر وصول شاه درانی بسرهند بعرض شاهزاده
رسید فوراً عنان توجه بجانب آن بلده گردانیده بر چهار فرسنگی سرهند خیام نموده لشکر را صف آرائی کرده
رو بمیدان آورد از هر دو لشکر کوس رزم سر بآسمان کشید و جنگ توپ و تفنگ در آن مرحله گرم گردید
قریب شانزده روز جنگ توپ در میان بود و بعد از آن جنگ را در میدان انداختند از هر دو جانب
لشکر حمله ور گردیده اکثری از سرداران ابدالی بی سر شدند افواج شاه ابدالی تاب مقاومت نیاورده بجانب
قندهار شتافتند و نسیم فتح بر پرچم اقبال شاهزاده وزیده در کنار دریای ستلج اقامت گزیدند هنوز
شاهزاده در نواحی سرهند بود که پدرش محمد شاه در شاه جهان آباد بتاریخ بیست و هفتم ربیع
الثانی سنه ۱۱۶۱ مطابق شانزدهم اپریل سنه ۱۷۴۸ عیسوی داعی حق را لبیک گفته برحمت ایزدی پیوست
نواب ملکهٔ زمانه باتفاق امیر الامراء اظهار این واقعه را باعث فتنه انگاشته در پنهان داشتن
این راز تا ورود شاهزاده سعی بلیغ بکار بردند شاهزاده بمجرد اطلاع بر این حادثه نواب معین الملک را
بدار السلطنه لاهور رخصت نموده بایلغار متوجه دار الخلافه گردیده بر تخت سلطنت جلوس نمود و بعد از آن
نعش پدر را تجهیز و تکفین نموده بخاک سپرد بیت بدنیا دل نبندد هر که مرد است
که دنیا سر بسر افسانه در دست برو باری بگورستان گذر کن
که این دنیا حریفان را چه کرده است ایام سلطنت محمد شاه
سی سال و یازده ماه و پنج روز بوده

شبیه محمد شاه در صفحه بعد است

شبیه محمد شاه غازی



ذکر بادشاهی احمد شاه در هند

فصل چهاردهم ذکر سلطنت مجاهد الدین احمد شاه بن محمد شاه غازی

روز سه شنبه غرّه ربیع الثانی سنه ۱۱۶۱ ه بعمر بیست سالگی بعد از فوت پدر در باغ شاله مار سریر سلطنت را
زینت داد و افسر جهانبانی بر سر گذاشت و مراسم آرایش جشن جلوس را بر آئین آبای کرام بتقدیم رسانید
رای جهان آرایش مقتضی این شد که صفدر جنگ بهادر را بمنصب وزارت سرافراز دارد مقربان حضور
معروض داشتند که تا بودن آصف جاه در قید حیات انتقال این خدمت بدیگران مقرون صلاح نیست
و او آفتاب لب بام است تا که خبر فوت او از دکن نرسد معطل داشتن این امر ضرور است این عرض پسند خاطر
پادشاهی افتاد بمتصدیان دفتر دیوانی اشاره شد که رجوع مهمات خود با نتظام الدوله خلف وزیر الممالک
داشته باشند از قضا بعد از سی و هفت روز آصف جاه چشم از اسباب هستی بر بست بعد از فوت آصف جاه
پادشاه بدهلی آمده خلعت وزارت بصفدر جنگ مرحمت نمود و جاوید خان خواجه سرا را بخطاب نواب
بهادر نامور گردانید بعد از چندی میانه صفدر جنگ و جاوید خان کدورت واقع شد جاوید خان
میخواست که باتفاق نواب قدسیه والده پادشاه جمیع امور ملکی و مالی را بلا شرکت غیری باختیار خود

بگیرد صفدر جنگ وزیر اعظم نیز خواهان این مطلب بود هر دو منتظر وقت بودند آخر صفدر جنگ پیش دستی کرده او را بهانه ضیافت بخانه خود طلبیده بقتل رسانید ازین سبب پادشاه و ارکان دولت تخم عداوت صفدر جنگ را در دل کاشتند و بمرور ایام پادشاه را از وی بدگمان کردند تا آنکه پادشاه صفدر جنگ را از وزارت معزول ساخته بنواب انتظام الدوله محول نمود صفدر جنگ از استماع این خبر مضطرب شده از شهر بدر رفته مستعد جنگ گردید شروع بمحاربه نمود تا چند ماه هنگامه کارزار گرم داشت چون دید که روز بروز اهالی لشکر بطمع زر بطرف لشکر مخالف میروند چاره جز صلح ندید عرضه داشت بحضور پادشاه نوشته بطرف اوده که تعلق باو داشت روانه شد بعد از رفتن صفدر جنگ تمام امور سلطنت محول بعماد الملک شد تا آنکه بعد از چندی میانه او و پادشاه کدورتی بهم رسید وزارت را از عماد الملک گرفته به محمود خان داد عماد الملک با امرا همداستان شده و اوباش شرع را جمع آورده در باب عدم احمد شاه از سلطنت شقه نوشته و همان روز نوکران خود را فرستاده از اریکهٔ کامرانی احمد شاه را بزندان ناکامی فرستاد و بعد از آن نزد شاهزاده های تیموریه رفته برای جلوس بر تخت جهانبانی اظهار نمود چون در آن حال از بیم انتقال کسی تن باقبال این امر نمیداد لهذا بعد از الحاح بسیار سلطان عزیز الدین محمد معز الدین جهاندار شاه را که در آن عزلت نشینی بتحصیل علوم مشغول بود بر اقدام این امر راضی ساخته بتخت جهانبانی زیر پایش کشیدند احمد شاه ۶ سال و ۲ ماه و ۱۰ روز پادشاهی کرد

شبیه احمد شاه بن محمد شاه



فصل پانزدهم ذکر سلطنت عزیز الدین عالمگیر ثانی بن معز الدین جهاندار شاه

روز یکشنبه دهم شعبان سنه ۱۱۶۷ بر اورنگ سلطنت و تخت خلافت جلوس نمود و عماد الملک را خلعت وزارت بخشید
و بهر یک از امرا حسب حال منصب و مواجب مقرر نمود و فرمود تا تخت سلطنت را بجهة نگهبانی رعایا قبول نموده‌ایم
و این بار گران را محض رفاهیت عباد الله بر ذمت همت خود نهاده‌ایم صلاح ملک و ملت در آنست که فرزندان
و برادرزادگان خود را از حرم سرا بحضور آورده بمدارج و مراتب ارجمند سرافراز نمائیم و بر صوبجات ممالک هندوستان
حکمران نمائیم تا متمردان و سرکشان بسعی آنها بمکافات کردار رسیده باشند عماد الملک طوعاً و کرهاً متابعت حکم
والا نموده بموجب ارشاد پادشاه شاهزادگان عالی جاه را بحضور آورده و هر یک را بمناصب ارجمند سرافراز
نمود چون هشت روز از جلوس پادشاه گذشت بحکم پادشاه در چشم احمد شاه و مادرش میل نابینائی کشید بعد از آن عاقبت محمود
خان را بسبب بعضی حرکات ناشایسته مقتول نمود در سال دوم از جلوس عماد الملک با پادشاه در اوده از انجا فرزند را
شاهزاده عالی گهر را با سایر خوانین همراه گرفته از راه هانسی روانهٔ لاهور شد چون به لودهیانه رسید فوجی را
سرکردگی جمیل الدین خان سپه سالار معین کرده بتعجیل تمام به لاهور فرستاد آنها در یکشب خود را به لاهور رسانیده
و خواجه سرایان را در حرم سرا فرستاد و مغلانی بیگم زن معین الملک را که در خواب بود مقید ساخته در خیمه خود جا داده دختر
عماد الملک را به نکاح در آورده و صوبه داری لاهور را به آدینه بیگ داده بدهلی معاودت نمود شاه درانی با
استماع این خبر از قندهار بکابل و از کابل بلاهور رایات عزیمت برافراخت آدینه بیگ خان تاب مقاومت خود
ندیده فرار نمود شاه درانی از انجا کوچ نموده در قصبه سونی پت خیمه زد عماد الملک وزیر که در انجا بود جز اطاعت
چاره ندیده خود را بملازمت شاه رسانیده اول بغضب سلطانی در آمده در آخر بسفارش بیگم مورد عنایات
گردید و منصب وزارت بشرط دادن پیشکش معقول برو مقرر شد شاه درانی در هفتم جمادی الاول سنه ۱۱۷۰ داخل
قلعهٔ شاه جهان آباد شد و با عالمگیر ملاقات نموده به نهب و غارت شاه جهان آباد دست گشاده دقیقه
فروگذاشت نکرده و یکماه در انجا توقف گزیده دختر عالمگیر ثانی را به ازدواج تیمور میرزا پسرش در آورده
شاه جهان آباد کوچ کرده بکوشمال سورجمل که از سالها بر صوبه اکبرآباد تصرف داشت رفته و قلعه بلم گده را
مسخر نموده مستحفظان انجا را بقتل آورده و از انجا بر متهرا شتافته بقتل و غارت انجا پرداخت به اکبرآباد
آمده چند روزی در انجا اقامت نموده روانهٔ کابل گردید چون نزدیک شاه جهان آباد رسید دختر محمد شاه را
بعقد خود آورده و نجیب الدوله را خطاب امیر الامرائی هندوستان داده و بسفارش او با عالمگیر وداع
کابل کرده عماد الملک چون شنید که منصب امیر الامرائی به نجیب خان رسیده بطرف فرخ آباد رفته نواب احمد خان
بنگش را از انجا همراه داشته در دهلی نجیب الدوله را از شاه جهان آباد بدر کرده متکفل رتق و فتق مهمات سلطنت گشت

و احمد خان بنگش را عهده امیر الامرائی داد پادشاه چون از عماد الملک مطمئن نبود و نظر به بعضی ملاحظات شاهزاده
عالی گهر را روانه محالات غربی شاه جهان آباد نموده درین هنگام عماد الملک بتقویت مرهته زیاده از سابق
در امور سلطنت مسلط شد و هر روز به پادشاه اصرار می نمود که طلبیدن شاهزاده را از محالات صلاح دولت
است تا آنکه مجبور آ شاهزاده را طلب نمود چون شاهزاده نزدیک دار الخلافه نمود در قصر علی مردان شاه
فرود آمد هر چند عماد الملک اصرار نمود که شاهزاده داخل قلعه ارک شود قبول ننمود عماد الملک بعد از ده روز
فوجی بسرکردگی نواب سیف الدوله فرستاد که شاهزاده را بهر نوع که توانند داخل قلعه نمایند شاهزاده با
وصف قلت لشکر و کثرت افواج عماد الملک در باغ مذکور سنگر محکمی بسته بکیر و زور کشیب باستقلال تمام در دفع
دشمن کوشش نمود پس از آن شاهزاده تکیه بر عون الهی کرده از باغ برآمده جنگ کنان خود را بخیمه منیل راو
که یکی از سرداران عمده مرهته بود و با فوجی کثیر متصل دار الخلافه جانب تکیه مجنون مقیم بود رسید او قدم
شاهزاده را غنیمت دانسته بلوازم خدمت و جان فشانی قیام نمود شاهزاده از آنجا بفرخ نگر نهضت نمود
و از آنجا متوجه کنج پوره شد و از دریای جون عبور نموده روانه سهارن پور گردید نجیب الدوله که در آنجا
بود هشت ماه لوازم خدمتگذاری را بتقدیم رسانید شاهزاده از آنجا رایات از راه مراد آباد و بریلی به
صوبه اوده جنبش داده بتاریخ بیست و نهم ربیع الثانی سنه ۱۱۷۲ در قصبه عین متصل سوهان که به لکهنو هفت میل مسافت
دارد وارد گردید از آنجا نواب شجاع الدوله صوبه دار اوده بحضور رسیده یک صد و یک اشرفی بطریق
نذر گذرانید بعد از آن چهار لک روپیه و چهار زنجیر فیل و چند راس اسپ و اسلحه و چهل شتر غرائب بار کشتی بنظر شاهزاده
در آورد شاهزاده ساعتی با شجاع الدوله خلوت کرده او را رخصت نمود شاهزاده رو به اله آباد آورد
ناظم اله آباد استقبال نموده لوازم خدمت را بجای آورد شاهزاده از اله آباد جانب پتنه عظیم آباد متوجه
شد در موضع بهاواری قیام نمود در اول سال با فوجی قوی همت بر تسخیر ملک بنگاله نموده روانه شد چون درین
ایام غلبه مرهته ها بسیار شده هنود و مسلمان از دست آنها عاجز آمده باتفاق نواب شجاع الدوله عرضه
داشت با حمد شاه درانی فرستادند که تشریف آورده این فرقه بیدین را مستاصل گرداند چنانچه احمد
شاه در سنه ۱۱۷۳ رو به توجه بسمت هندوستان آورد از شنیدن این اخبار عماد الملک بخیال جنایتهائی که نسبت
به عالمگیر شاه از و بظهور آمده بود از خوف جان خود انتظام الدوله را از تیغ گذرانید و بعد از سه روز بچند نفر از معتمدین
خود اشاره نمود پادشاه را کشتند و جسد نعش را از بالای ارک بطرف دریا انداختند بعد از شش ساعت
بعضی کسان نعش او را بر داشته در مقبره همایون مدفون ساختند و همان روز بحکم عماد الملک محی السنت را
بر تخت جلوس داده بشاه جهان موسوم نمود و شاهزاده عالی گهر نیز باستماع خبر فوت پدر در سواد عظیم آباد

و بیسیم خلافت بر سر نهاد و درین بین خبر رسیدن احمد شاه گوش زد خاص و عام گردید و تا رسید با لشکر خود که قریب هشتاد
چون خبر کشته شدن — هزار سوار جرار بمقابلهٔ احمد شاه روانه شد و در حملهٔ اول کشته گردید و تا رسیدن بسداشیو بهاو برادرزادهٔ او و بسواس راو بفوجی
عظیم روانه هندوستان گردید چون بشاه جهان آباد رسید اول شهر را تاراج نمود بعد از آن محی السنه که بر تخت نشسته
بود معزول ساخته میرزا جوان بخت را بخطاب جهاندار شاه ملقب نموده بولیعهدی پدر که در بنگاله بود بر مسند فرمانروائی
نشانیده خود متوجه جنگ احمد شاه گردیده در آن جنگ کشته شد احمد شاه در شاه جهان آباد آمده چند ماه
توقف نمود و بپاس خاطر خویشی سلطنت هند را بشاه عالم پادشاه که در آن ایام در بنگاله بود مقرر ساخته
و جهاندار شاه را همچنان بجای پدر بولیعهدی گذاشته خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله پوشانیده و
عمدة الامرائی را به نجیب الدوله بخشید تاریخ شانزدهم شهر شعبان ۱۱۷۴ از آن طرف قندهار مراجعت نمود
و نواب شجاع الدوله بعد از روانگی شاه ابدالی روانه طرف شاه عالم گردید


شبیه عالمگیر ثانی


شبیه محی السنه

ذکر پادشاهی شاه عالم در بهار

فصل شانزدهم ذکر سلطنت ابو المظفر جلال الدین شاه عالم پادشاه غازی بن عالمگیر ثانی

در سنه ۱۱۴۱ از بطن زینت محل بوجود آمد پیش ازین مرقوم شد که شاهزادهٔ عالی گهر در حین حیات پدر از شاه جهان آباد

فرار کرده به تسخیر ملک بنگاله عزیمت نموده بود و در آن ایام تنی چند از انگریزان از طرف کمپنی در کلکته و عظیم آباد کوتهی
تجارت داشتند یکسال قبل از هم شاهزاده در میان نواب سراج الدوله ناظم بنگاله و روسای انگریز خصومتی دست
داد که همان باعث خرابی و تمامی او شد تبیین این مقال آنکه در سنه ۱۱۷۰ سراج الدوله ناظم بنگاله شد بعد از آن به
اراده تصرف نمودن ملک پورینه عازم راج محل گردید در آن اثنا خبر رسید که کسانی که برای گرفتن کشن بسر راجه
ملبه داکه رفته بودند باز آمده اند زیرا که کشن گریخته خود را به کلکته رسانیده پناه به انگریزان آورده و سرداران
انگریز حمایتش می کنند از استماع این خبر معاودت بمرشدآباد کرد و بعد از چندی لشکر بکلکته کشیده با انگریزان جنگیده
چون عرصه بر انگریزان تنگ شد سرداران انگریز با معدودی چند خود را بر جهازی رسانیدند و جان بسلامت
بردند و باقی ماندگان اسیر پنجه سراج الدوله شدند بعد از یکسال کرنیل کلیو که سردار انگریزان بود با یک فوج
انگریزی و ده فوج هندوستانی قریب مرشدآباد با نواب موصوف جنگیده با وجودیکه همراه نواب قریب
پنجاه هزار سوار و پیاده بود هزیمت یافته دستگیر شده بقتل رسید و امیر جعفر علی خان را که نایب نواب
مذکور بود بجای او به مسند ریاست نشاندند یک سال بعد ازین مقدمه شاهزاده موصوف در صوبه بهار رسیده
باراده تسخیر بنگاله محاربه و مجادله پیش داشت در این اثنا خبر فوت پدر در رسانیدند شاهزاده بصوابدید
امرا که همراه داشت بتاریخ چهارم جمادی الاول سنه ۱۱۷۳ در حوالی عظیم آباد دیهیم فرمانروائی بر سر نهاده
جلوس نمود و خود را ملقب بشاه عالم نمود سکه و خطبه بنام خود کرد و خلعت وزارت بنواب شجاع الدوله
صوبه دار اوده و خلعت امیر الامرائی به نجیب الدوله فرستاد و با فوجی عظیم بتسخیر قلعه عظیم آباد متوجه شد
و مدتی با متابعان نواب جعفر علی خان جنگ داشت تا آنکه میر صادق علی مشهور بمیرن صاحب اتفاقاً وفات
نمود و قاسم علی خان نایب او گردید بعد از چندی قاسم علی خان با روسای انگریز متفق شده نواب جعفر علی خان را
معزول گردانیده خود بر مسند ریاست نشسته مالک آن ولایت گردید بعد از آن بحضور شاه عالم آمده برای مصارف
پادشاه از صوبه بنگاله بیست و چهار لک روپیه سالیانه مقرر نمود از آنجا کوچ کرده به الهآباد توجه نمود در آنجا شجاع
الدوله بحضور رسیده مدت دو سال در آنجا بسر برده چون اواخر سال ۱۱۷۶ هجری میانه روسای انگریز و
نواب قاسم علی خان ناظم بنگاله کدورتی واقع شد بنابرین انگریزان قاسم علی خان را معزول و جعفر علی خان را
بجای او منصوب نمودند تا چندی نواب معزول با ایشان محاربه داشت آخر الامر هزیمت یافته متوجه الهآباد
شده از شاه عالم استمداد و کمک خواست که مدد کرده او را بر ملک خویش مسلط گردانند چنانچه شاه عالم و شجاع الدوله
در آخر سنه ۱۱۷۷ با فوجی عظیم کوچ کرده به عظیم آباد رسیدند بسبب ایام بارش یکماه توقف نمودند چون ایام بارش منقضی
گردید توقف را مناسب ندیده از آنجا کوچ نموده در بکسر رسیده مقام کردند میجر منرو صاحب از سرداران انگریز جب

الاشاره صاحبان کونسل با فوجی قلیل که در آن ایام داشتند در بکسر آمده طرح جنگ با نواب شجاع الدوله انداختند
آخر الامر نواب موصوف تاب مقاومت در خود ندیده از میدان جنگ رو برتافته بطرف بریلی شتافت انگریزان بفتح
و فیروزی تا اله آباد و لکهنو و فیض آباد داخل شدند چون شاه عالم دید که شجاع الدوله منهزم شد ناچار با رؤسای انگریز
طرح صلح انداخته باتفاق ایشان تا اله آباد آمد این واقعه در ماه می سنه ۱۷۶۴ عیسوی مطابق سنه ۱۱۷۸ هجری بوقوع
پیوست از همین وقت پایه دولت کمپنی انگریز در هند قائم گردید و عملداری انگریز از همین زمان تصور باید کرد و تاریخ
دولت انگریز از این مصرع یافته اند «در هند امیر شد فرنگی» خلاصه شجاع الدوله بعد از انهزام طرح
صلح با رؤسای انگریز در میان آورد و با جنرل کارنک صاحب ملاقات نموده عهد و پیمانی که تا چند سال
قبل از این بر آن قائم بودند در میان آمد و از این زمان کل مملکت هندوستان در تصرف دولت بهیه انگلستان آمد
بعد از صلح نواب شجاع الدوله خلعت پادشاهی اوده پوشیده بطرف صوبه اوده رفت و سند نظامت صوبه
بنگاله بنام نجم الدوله پسر نواب جعفر علی و سند دیوانی بنام کمپنی انگریز بقرار بیست و چهار لک روپیه بخزانه پادشاهی
برسانند نوشتند و محاصل صوبه بنگاله را بطریق باج بنام کمپنی انگریز در سند شاهی نوشتند و مقرر شد که نجم الدوله
سالی شصت لک روپیه جهت مخارج خود گرفته و جمیع معاملات ملکی و مالی و مخارج فوج و تحصیل مال متعلق بصاحبان
کمپنی باشد بعد از آن تاریخ دوازدهم ماه اگست سنه ۱۷۶۵ مطابق چهارم صفر سنه ۱۱۷۹ هجری لارد کلیو بطرف کلکته
روانه شد و شاه عالم در شهر اله آباد طرح اقامت انداخت

چون نجیب الدوله در شاه جهان آباد جهان فانی را وداع نمود سرداران مرهته عرایض پی در پی بحضور شاه عالم
ارسال داشتند که آمده ملک موروثی را متصرف شود پادشاه در شهر ذی حجه سنه ۱۱۸۴ هجری مطابق سنه ۱۷۷۱
عیسوی از اله آباد بجانب شاه جهان آباد کوچ نموده سواد فرخ آباد را مخیم ساخت از اتفاقات احمد خان بنگش
حاکم فرخ آباد قبل از ورود عساکر شاهی فوت شد و پسر بهمت خان ولد خان مرحوم بحضور پادشاه رسیده از عنایات
خسروانه خطاب مظفر جنگ یافت و بر ملک پدر حاکم روا شد پادشاه بعد از بیست و دو روز از آنجا کوچ
نموده بعد از طی منازل و مراحل در گلشن گنج که دو منزل بدار الخلافه مسافت دارد محل نزول را قرار داد
سرداران مرهته باستقبال شتافته مشمول عواطف شاهانه گردیدند و از آنجا کوچ کرده روز عید رمضان سنه ۱۱۸۵
داخل ارک شاه جهان آباد شد ضابطه خان که مصدر بعضی حرکات ناشایسته شده بود پادشاه چند روز بعد از
ورود خود برای استیصال او و انهدام طایفه روهله کمر همت بربست و باستمداد مرهته تا شش ماه جنگ در پیش
داشت تا آنکه ضابطه خان هزیمت یافته رو بفرار نهاده خود را بکوهستان قلب رسانید و از آنجا ملتجی
بشجاع الدوله شده روزگار بناکامی بسر میبرد پادشاه با فتح و فیروزی داخل شاه جهان آباد گردید

چون میرزا نجف خان درین مهم مصدر بعضی فتوحات نمایان شده بود پادشاه عهدهٔ امیر الامرائی با و مرحمت
نمود و بخطاب نواب ذوالفقار الدوله غالب جنگ او را مخاطب ساخت اگرچه پادشاه را بعد از مغلوب ساختن
طایفهٔ روهیله ملکی وسیع بدست آمده بود لاکن روز بروز کارش تنزل داشت زیرا که آنچه ملک از دست
ضابطه خان و روهیله ها گرفت مرهته ها رشوه گرفته به ضابطه خان مسترد کردند تا بجدیکه ضابطه خان با توکوجی هُلکر
و مدهوجی سندهیه کلی نمود و بواسطهٔ او طالب منصب امیر الامرائی گردید چون پادشاه گوشهٔ نظر بمیرزا نجف خان
داشت این مطلب مقرون با جابت نشد توکوجی رنجیده مستعد جنگ شد پادشاه نیز بمیرزا نجف خان حکم داد
که تهیهٔ لشکر دیده مستعد جنگ باشد و در اندک روز لشکر فراهم آورده با مرهته ها بجنگ در پیوست آخر الامر بعد
از کشش و کوشش میرزای موصوف هزیمت یافت بعد از آن مرهته ها پادشاه را بر آن داشتند که ضابطه
خان را خلعت امیر الامرائی بخشید بخلاصه مرهته ها از پادشاه مرخص شده بارادهٔ تسخیر ملک افاغنه روانه شدند
میرزا نجف خان را نیز همراه بردند و از گنگا عبور نموده بیابی تاخت و تاراج نمودند چندی نگذشته بود که
خبر فوت نارایَن راو از دکن رسید سرداران مرهته ازین واقعه مشوش شده بنواب شجاع الدوله نوشتند
که توقف ما حال درینجا صورتی ندارد اگر شما شصت لک بما دهید ملکی که از افاغنه گرفته ایم بشما
می سپاریم چون نواب بجز الی افاغنه راضی نبود حافظ رحمت خان را طلبیده گفتگو نموده او را
راضی ساخت حافظ رحمت خان گفت که بالفعل شما یک کرور روپیه بمرهته ها از خود بدهید شصت
لک بحساب خود و چهل لک در حساب من بنویسید و من این مبلغ را بتدریج سر انجام نموده بخدمت میرسانم
نواب وجه مذکور را تسلیم مرهته ها نموده آنها پس از وصول وجه بملک دکن روانه شدند بعد از آن میرزا
نجف خان بخدمت نواب شجاع الدوله رسید بسفارش ایشان بمختاری مهمات سلطنت بنیابت وزارت
کردن افتخار بلند ساخت بدهلی آمده مجد الدوله که مشیر سلطنت بود بی بجرح نموده و حسام الدوله را حسب
الاشاره پادشاه محبوس ساخت بعد از آن به تسخیر قلعهٔ اکبرآباد که بتصرف راجه نول سنگه بود در رفته محاصره
نموده قلعه را مفتوح ساخت بعد از آن قلعهٔ دیگ را محاصره نموده می جنگید که درین اثنا راجه نول سنگه
در قلعه فوت کرد قلعه را مسخر نمود چون میرزا نجف خان ملکهای مفتوحه را تماماً بتصرف خود میداشت مجد الدوله
پادشاه را بر آن داشت که فرمانی بنام میرزا نجف خان فرستادند باین مضمون که چون درین ولا دو فوج انگریز
ملازم رکاب شده اند لازم است که از ملکت های متصرفه بقدر مواجب دو فوج جدا ساخته حواله ملازمان
سرکاری نمائی غرض مجد الدوله این بود که اگر میرزا نجف خان اطاعت نماید نصف ملکت او صرف
در مواجب دو فوج خواهد رفت و اگر سر از فرمان باز زند فوج انگریز را فرستاده لشکر او را برهم زنند لاکن چون نجف

گورنر جنرال شامل حالش بود خللی بدو نرسید و در همان سال از اکبرآباد بشاه جهان آباد آمد. حسب الاشاره پادشا
مجدالدوله را مقید ساخت بعد از چند یوم در هشتم جمادی الثانی ۱۱۹۶ھ بعارضهٔ تپ فوت کرد پادشاه
منصب امیرالامرائی را به افراسیاب خان بخشید و او را مخاطب بخطاب شرف الدوله ساخت مجدالدوله از
حبس رهائی یافت بعد از چندی میرزا شفیع خان که او نیز پسر خواندهٔ میرزای موصوف بود افراسیاب خان را
از دهلی بدر ساخت و منصب امیرالامرائی را از پادشاه گرفت بعد از یکسال میرزا شفیع خان در قلعهٔ
دیگ کشته شد بعد از کشته شدن او مجدداً افراسیاب خان پسر خوانده میرزا نجف بخلعت امیرالامرائی
سربلند گردید چون سالی ازین مقدمه گذشت فتنه و فساد کلی برپا شد و میرزا جهاندار شاه از جور افراسیاب
خان گریخته به لکهنو رفت و در شروع ۱۱۹۹ھ عهدهٔ وکالت به مادوجی رسید و تمام مهام سلطنت را بقبضهٔ
خود آورد چنانچه پادشاه را جز نامی نبود درین بین غلام قادرخان پسر ضابطه خان فرصت غنیمت شمرده
لشکری از افاغنه جمع آوری نموده شاه جهان آباد را محاصره نمود و عرصه را بر پادشاه چنان تنگ
ساخت که مجبوراً او را طلبیده منصب امیرالامرائی را باو واگذار نمود و پس از آن خان موصوف خواست
که مرهته ها را از ملک بدر ساخته بی مزاحمت بکار ملک پردازد مبلغی کلی از پادشاه جهت مصارف سپاه طلب
نمود چون پادشاه میدانست که او از عهدهٔ این کار بر نمی آید در دادن وجه راضی نشد غلام قادرخان
مکدر شده روز دیگر چند نفر از افغانان را برداشته همراه خود آورده اول پادشاه را مع شاهزادگان
دستگیر نموده مقید ساخت و شاهزاده بیدار بخت را از محبس برآورده بر تخت نشانید پس آن از زر و جواهر
آنچه توانست از خزانه بدست آورد درین هنگامه پادشاه و شاهزادگان چند روز بی آذوقه بودند بلکه چندی
از انها از گرسنگی جان دادند بالجمله بعد از جبر بسیار در هفتم ذی قعده هر دو چشم پادشاه را از حدقه برآورده
دست تظلم بر اولاد تیموریه دراز داشته از ترس مرهته ها فرار نموده بطرف غوث گده شتافت بعد از روانگی او
مرهته بشاه جهان اباد آمده پادشاه را بدستور سابق بر تخت نشانیده و از نو بنام او سکه و خطبه مقرر شد
چنانکه سکه او تا ۱۲۰۵ سنه در تمامی ملک هندوستان جاری و رواج بود بعد از آن مرهته ها به تعاقب غلام
قادرخان رفته او را دستگیر نموده بسزای عمل خویش رسانیدند پادشاه تا چند سال دیگر بر تخت نشسته
بود لاکن جز نامی باقی نبود بعمر هشتاد ساله‌گی در هفتم شهر رمضان ۱۲۲۱ سنه هجری مطابق نومبر ۱۸۰۶ سنه
عیسوی در شاه جهان اباد برحمت ایزدی پیوست چهل و چهار سال سلطنت کرد از انجمله دوازده سال
در صوبه بهار و هفده سال با دو چشم بینا و نوزده سال با دو چشم کور در شاه جهان آباد

بقیهٔ شاه عالم پادشاه در صفحه بعد است

شبیه شاه عالم پادشاه



فصل هفدهم ذکر سلطنت معین الدین محمد اکبر شاه ثانی ابن شاه عالم پادشاه غازی

ذکر پادشاهی محمد اکبر شاه

بتاریخ ۱۰ شهر رمضان ۱۲۲۱ هجری مطابق ۲۰ نوامبر ۱۸۰۶ عیسوی بعد از فوت پدر بعمر چهل و هشت سالگی بر تخت سلطنت نشست لیکن نظم و نسق امور مملکت تماما بسرکار کمپنی انگریز بود و سالیانه برای مصارف شاه دوازده لک مقرر کرده بودند بعد از سی سال بروز جمعه بیست و هشتم شهر جمادی الثانی سنه هزار و دویست و پنجاه و سه هجری مطابق بیست و هشتم ستمبر سنه هزار و هشتصد و سی و هشت بمرض استسقا بدرود جهان فانی نمود

شبیه محمد اکبر شاه ثانی در صفحه بعد است

شبیه محمد اکبر شاه ثانی



فصل هجدهم ذکر سلطنت سراج الدین محمد بهادر شاه بن محمد اکبر شاه ثانی پادشاه غازی

بتاریخ بیست وهشتم جمادی الثانی ۱۲۵۳ هجری مطابق بیست وهشتم سپتمبر ۱۸۳۷ عیسوی بعد از فوت پدر برتخت حکومت نشست واز سرکار کمپنی ماهی یک لک روپیه جهة مصارف او مقرر شد مخفی نماند که بعد از احمد شاه در سلطنت دهلی هرج ومرج زیاد روی نمود سرداران دولت تیموریه بر اقطاع هند متصرف گشتند وبطریق نذر آنچه برای پادشاه میفرستادند پادشاه غنیمت شمرده قبول میکرد وفرمان ایالت و حکومت با خطابهای شاهی نوشته میداد وبراین مداخل مصارف شاهی مقرر بود وچون انگریزان بر اکثر بلاد هند تسلط یافتند سرکشان را مطیع ساخته با همه عهد وپیمان نمودند از آنجمله جهة اکبر شاه ثانی سالیانه دوازده لک روپیه معین ساختند وچند قریه از توابع دهلی که در سال قریب سه لک روپیه آمدنی آن بود بپادشاه واگذاردند وبظاهر احترام شاهی را مرعی میداشتند چون نوبت به بهادر شاه ثانی رسید قانون گرفتن فرامین حکومت وگذرانیدن نذر بهم بهم خورد وفقط همان مقرری که برای پدر تعین بود برای پسر نیز مقرر شد بهادر شاه چون مرد صوفی ومنشی بود بهمین قناعت کرده در شاه جهان آباد بسر میبرد وهندوستان تماما زیر حکومت ملکه

انگلند کوین وکتوریا شد تمام راجگان ونوابان مطیع حکام فرنگ شدند تا آنکه از لندن فشنگ های جدید الوضع جهة تفنگ سپاه آوردند کاغذی که بر آن فشنگ ها پیچیده بود روغنی بود جهة آنکه در دریا از آسیب رطوبت محفوظ ماند هندوان گفتند که چون باید بوقت استعمال سر فشنگ را بدندان برید یقین بروغن گاو چرب کرده اند اهل اسلام مذکور داشتند که غالباً باید از پیه خنزیر باشد بریدن از دندان خلاف دین و آئین ماست انگریزان از این گفتگو برآشفتند و بعضی از سران سپاه را از هندو و مسلمان در میرت مقید نمودند فوج احاطه بنگال سر از اطاعت باز زدند و بقدر شصت سوار و چند سردار خود را که انگریز بودند کشتند و در قشلاق و ایلاقها آتش زدند و خانهٔ انگریزی و بیوت رعایا را تاراج نمودند فوج فوج در شاه جهان آباد آمده در ماه رمضان سنه ۱۲۷۳ بهادر شاه ثانی را بر جنگ فرنگیان بر انگیختند گرد فساد تا افلاک دوار بلند گردید تا چندی فرنگیان منکوب و مخذول بودند چون لشکر فرنگ از لندن و جزایر متفرقهٔ فرنگیان و احاطهٔ بمبئی و مدرس و پنجاب و لشکری که برای جنگ خلیج فارس رفته بود گرد آمد و راجه جمون و نیپال و دیگر فرمانروایان هند منجمله نظام والی حیدرآباد دکن و رئیسهٔ بهوپال فوج مدد انگریزان نمودند حال دگرگون گردید در اوایل سنه ۱۲۷۴ مردمان شریر بدست سرداران فرنگ گرفتار شدند و شاهزادگان بقتل رسیدند و قلعهٔ دهلی بتاراج رفت و بهادر شاه را بشهر رنگون برده قید کردند و وی در حبس در سنه ۱۲۷۹ هجری از قید هستی نجات یافت و دولت تیموریه نیست و نابود گردید جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

شبیه بهادر شاه ثانی



ذکر صوبه داری برهان الملک در هند

مقالهٔ سیم تاج التواریخ موسوم بسلالة السیر ذکر حالات خاندان شاهان صوبه اوده مشتمل بر ۱۲ فصل

فصل اول نواب برهان الملک سعادت خان است

نامش میر محمد امین پسر میرزا نصیر که اصلش از نیشاپور بود و در سنه ۱۱۲۰ هجری بملاقات پدر با برادر ترک وطن کرده هنگامی در هند بشهر عظیم آباد رسید که پدرش فوت شده بود از آنجا هر دو برادر بسوی دهلی روانه شدند روزگاری چند در دهلی بسر بردند بشاه جهان آباد درآمدند در زمان سلطنت محمد معظم شاه بهادر به امرا و ارکان سلطنت در ساخته بمناصب مختلفه روزگاری خوش گذرانیدند در این اثنا میر محمد امین علاقه جات تحصیل و فوجداری هندون بیانه از مضافات صوبه اکبرآباد را بجمعی هفده لک روپیه بدست آورده بنظم و نسق علاقهٔ مذکور با عساکر اشتغال میداشت تا آنکه با اوان سریرآرائی فردوس آرامگاه محمد شاه هنگام شورش سید عزت خان با جمعیتی که داشت مصدر خدمات نمایان شده در نزد پادشاه خصوصیتی پیدا کرده بمنصب پنجهزاری با پنج هزار سوار و خطاب بهادری سرافراز گردید و در سنه هزار و صد و سی و یک ۱۱۳۱ بمنصب هفت هزاری و خطاب نواب سعادت خان بهادر جنگ برهان الملک سرافراز شد پس از آن در سنه هزار و صد و سی و دو ۱۱۳۲ خلعت صوبه داری ممالک اوده را پوشیده با افواج و توپخانه و انواع تجملات بسرزمین اختر نگر اوده رسیده همانجا رحل اقامت انداخت و باندک زمانی از حسن تدبیر آن حدود را از خس و خاشاک مخالف پاک ساخت و در پنج اضلاع آن ملک که راتهه اوده و خیرآباد و لکهنو و بهرایج و معظم آباد نام داشتا با نتظام شایسته کوشیده محاصل هر پنج اضلاع را که هفتاد لک روپیه سالیانه بیش نبود افزایش داد و زیاده از یک کرور روپیه بخزانه شاهی رسانید و سال دوم محض از مساعی جمیلهٔ خود بدون جبر با حدی محصول آن ممالک را بدو کرور رسانیده مورد عواطف خسروانی گردید و بهمین سال میرزا محمد مقیم همشیره زادهٔ خود را از وطن طلبیده دختر خود را بسلک ازدواج او درآورد و چون انوار فراست و کامکاری از ناصیه احوال میرزای موصوف فروزان بود به نیابت خودش برگماشت و بفرا گرفتن قواعد سلطنت و درس فنون معدلت و حکمرانی مصروف و مشغولش میداشت و در سنه هزار و صد و پنجاه و یک که نادرشاه افشار از ایران متوجه هندوستان گردید ازاو خدمات نمایان بمنصهٔ ظهور رسید و همان اوان از جهان فانی بسرای جاودانی رحلت نمود بالجمله نوزده سال بصوبه داری ممالک اوده بسر برد

شبیه او در صفحهٔ بعد است

شبیه نواب برهان الملک



فصل دوم ذکر صوبه داری صفدر جنگ بهادر همشیره زاده و داماد برهان الملک

ذکر صوبه داری صفدر جنگ بهادر

اسمش میرزا محمد مقیم است در زیرکی و فطانت از ابتدای عمر متصف بود حسب الاشارهٔ مرحوم نواب برهان الملک به هندوستان آمده و در سنهٔ هزار و صد و شصت و یک پس از فوت نواب برهان الملک بخلعت صوبه داری اوده سرافراز شد در اوایل همین سال هنگامی که احمد شاه درانی بهند آمد حسب الحکم پادشاه خدمات نمایان کرده عساکر خصم را شکست داده و تقرب کلی بدرگاه پادشاه بهم رسانید بمنصب وزارت فایض گردید و بخطاب مدار المهام وزیر الممالک اعتماد الدوله مباهی گشت و در عهد وزارت خود به ضبط محالات احمد خان بنگش داد مردانگیها داد صاحب رای ثاقب و شجاع بود

در سنهٔ هزار و صد و شصت و هفت هجری در مقام پرگهات ۱۱۶۷

بلحوق عوارض جسمانی ازاین جهان فانی

رحلت نمود

شبیه او در صفحهٔ بعد است

شبیه صفدر جنگ بهادر



ذکر صوبه داری شجاع الدوله

فصل سیم ذکر صوبه داری نواب شجاع الدوله بهادر ابن وزیر الممالک صفدر جنگ

نامش میرزا جلال الدین حیدر است بعد از فوت پدر بر مسند امارت متمکن گردید و در عهد سلطنت عزالدین عالمگیر ثانی و زمان ولیعهدی شاهزادهٔ بلند اختر شاه عالم مظفر و فتنه پردازیهای علی مردان روهیله و غیره همت برگماشت و بهر طرفی که توجه می نمود علم نصرت بتدابیر شایسته برمی افراشت خصوصاً هنگامی که باز احمد شاه درانی باستماع مفسدهٔ افغانان متوجه هندوستان شد در حفظ و حراست حدود ممالک و دفع هر گونه فساد و رفق و مراعات با قدرانیان بدانچه مناسب آن هنگام بود پرداخت و با اینهمه بطلب رضای پادشاه خود نیز کوشید تا هم در آن بست و کشاد در سنه هزار و صد و هفتاد و سه ١١٧٣ هجری بمنصب وزارت هند بر قرار گرفت و بوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر مخاطب گردید و تمام اطراف و اکناف را بمساعی جمیله خود از فتنه‌ها و حوادث وارهانید و چون در سنه هزار و صد و هفتاد و هشت ١١٧٨ قاسم علی خان ناظم صوبهٔ بنگاله از جنگ با افواج انگریز بستوه آمده پناه بنواب شجاع الدوله آورد نواب ممدوح فوری بقصد اعانت ناظم آماده گردید جنبش افواج بر روی کار آمد با وجود آنکه اکثر سرداران افاغنه و کارپردازان هند و نژاد از خیانت

تنگ ظرفی بطمع دنیوی قلوب مغشوش در آن وقت میداشتند و در حقیقت معاملهٔ این نبرد با معاندان نظر خالی از
خوف نمی نمود فاما چون نیر بخت و اقبال نواب از افق سعادت تابان بود کج روییهای معاندین کاری نکرد
تا آنکه بعد از طی بسیار مراحل که تفصیلش بتطویل می انجامد آب صلح و وفاق بر آتش بغض و نفاق افتاد و دانش
آگاهان جانبین دست از خونریزی خلایق باز داشتند و بهمین اثنا باشارهٔ خاقان هند و انگلند مابین
شجاع الدوله و سرکار کمپنی معاهدهٔ صلح و محبت با استحکام شرایط چند مصادقت پیوند حسن انعقاد یافت
و رزیدنسی سرکار انگریز در ممالک اوده قایم گردید پس عهدهٔ گورنری هم از حضور پادشاه انگلستان در کشور
۱۷۷۳
هندوستان بماه اگست سنه هزار و هفتصد و هفتاد و سه عیسوی مقرر گردید و اولین ملاقات نواب گورنر
جنرل با نواب شجاع الدوله در مقام بنارس بمنصهٔ ظهور آمد پس از آن معاودت بمستقر ریاست خود نموده
توجه شایسته بانتظام مهام مالی و ملکی مبذول میداشت تا آنکه بعمر چهل و پنج سالگی در بیست و چهارم ذی قعده
۱۱۸۸
سنه یکهزار و صد و هشتاد و هشت هجری داعی اجل را لبیک اجابت گفت مدت ریاست او نوزده
سال بود محاصل قلمروش دو کرور و هفتاد لک بوده

شبیه نواب شجاع الدوله بهادر



ذکر صوبه داری آصف الدوله

فصل چهارم ذکر صوبه داری نواب آصف الدوله پسر مرحوم نواب شجاع الدوله بهادر

اسمش میرزا امانی محمد یحیی خان بعد از فوت پدر بتاریخ بیست و پنجم ذی قعده سنه ۱۱۸۸ بر مسند فرمان دهی صوبه اوده نشست و از جانب پادشاه بخطاب وزیر الممالک آصف هزبر جنگ مخاطب شد پس از آن از فیض آباد بشهر لکهنو قدوم ارزانی فرموده بتعمیر عمارات عالیه و باغات پر فضا و مساجد پرداخته چون رابطه محبت و وداد و واسطه تودد و اتحاد فیما بین سرکار دولتمدار کمپنی انگریز زیاده تر از زیاده ترقی پذیرفت نظر بمصالح ملکی و مراعات روابط اتحاد و یکجهتی علاقه جات بنارس و جونپور و غازیپور را بسرکار کمپنی مفوض کرده و از طرف کمپنی در عوض اینگونه احسان نمایان اقرار جدید بخصوص حفظ ملک و مال وزیر الممالک از هر قسم مخالفان و بدخواهان درونی و بیرونی موثق گشته در مراسم وداد و لوازم اتحاد کمال توکید پدید آمد شهر لکهنو که پیش از آن بقریه بیشتر مانست بروزگی چند زینت البلاد گشت از جمله اعمال خیری که ازو باقی هست یکی آنست که در نجف اشرف نهری در آن زمین حفر نمود باسم نهر آصفی ملقب و مشهور است قریب هفت لک روپیه خرج آن شده بتاریخ هشتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دویست و دوازده ۱۲۱۲ در عمر پنجاه و یکسالگی برحمت ایزدی پیوست ۲۳ سال ریاست نمود

شبیه آصف الدوله بهادر



ذکر نواب آصف جاه

فصل پنجم ذکر صوبه داری میرزا وزیر علی خان بهادر آصف جاه

چون آصف الدوله وزیر الممالک فرزندی نداشت وزیر علی خان پسری را از خانوادهٔ شریف بفرزندی خود گرفته پس از تعلیم و تربیت ولیعهد خود ساخته بود بعد از رحلت نواب موصوف ولیعهد ممدوح باتفاق امراء و رزیدنت انگریز بر مسند ریاست متمکن شد و بلقب نواب وزیر آصف جاه شهرت یافت امّا از افعال بی باکانه و مزاج طفلانه و عدم مناسبت با این دودمان هر یکی را تنفری از وی دامنگیر خاطر گردید تا اکثری از ارکین ریاست سر از متابعت او وا زدند تا اینکه بعد از چهار ماه حسب ایمای گورنر جنرل از منصب وزارت و ریاست خارجش کردند و پس از تقرر سه لک روپیه سالانه در بنارس محل اقامتش را قرار دادند چون اختر سعادتش رو به پستی بود آنجا هم مصدر هیجان ستم بی اعتدالی ها شد چنانچه رزیدنت انجا را مع سه نفر از صاحب منصبان انگریز را کشته سر با آوارگی نهاد در اطراف هند گرفتار شده در قلعه کلکته مدت هفده سال محبوس شد و در ماه شعبان سنه هزار و دویست و سی و دو ۱۲۳۲ بعمر سی و شش سالگی از قید حیات نجات یافت چون وقت مسندنشینی میرزای موصوف بس قلیل بود از وی امری تازه بظهور نرسید که قابل یادگار باشد

شبیه نواب وزیر علی خان آصف جاه



ذکر صوبه داری نواب یمین الدوله

فصل ششم ذکر صوبه داری نواب یمین الدوله سعادت علی خان بهادر پسر دوم شجاع الدوله

باشارهٔ گورنمنت سوم شعبان سنه ۱۲۱۲ هجری رونق افروز دولت خانهٔ وزارت شده بائین مستمرهٔ ریاست وساده آرای منصب پدر گشت از آنجائی که مراتب محبت و اخلاصش با سرکار انگریز وافر و متکاثر گردید مرعات ایفای بعض مواعید و عهود که سابق بمیان آمده مطمح نظرش افتاد و بنا بر علی هذا مبلغ نوزده لک و بیست و دو هزار و ششصد و شصت و دو روپیه سالانه بمبلغ پنجاه و شش لک و هفتاد و شصت و هفت روپیه مصارف سالانه افواج که برای حفاظت و اعانت او متعین بود بیفزود و بنای مودت را فیما بین دولتین از سر نو موثق تر ساخت چون در سال چهارم از جلوس نواب گورنر جنرل به لکهنو آمد ذکر افزونی مصارف سرکار انگریزی و احتیاج نگهداشت افواج در انگلستان پیش آمد خواهان استمداد شد نواب وزیر الممالک نظر بر مزید اتحاد بجواب فرمود که در مقدار سالانه زیاده از آنچه مقرر است گنجایش افزایش بنظر در نمی آید فاما از برای تسهیل وتحصیل وجه مقرر ممکن که بعوض مصارف تنخواه افواج انگریزی متعلقه ملک اوده جمله ملک دوآب تا صوبه اله آباد مع قلعه فتح گده و فتحپور و اعظم گده و فرخ آباد و تمامی حدود روهیلکند مع اخراجات تحصیلی و مشاهرهٔ شاهزادگان و سالانه معمولات اولاد ناصر جنگ و احمد خان بنگش و معافیها و چاکرات وغیره که همه از خزانهٔ وزارت ادا میشود بکارپردازان گورنمنت مفوض کرده میشود و بقیه ممالک بعلاقهٔ وزارت باشد چنانکه تقسیم این هردو حصص بخوبی شود هر دو سرکار قرار یافت و بتاریخ سوم رجب سنه ۱۲۱۶ تقسیم مذکور بمنصهٔ ظهور آمد بعد از طی این جمله مدارج بیست و گشادکار ریاست توجه نمود و رونق و آبادی ملک را دو مقابل افزود تا اینکه ملک هند از کمپنی منتقل بپادشاه انگلند شد کیفیت اینکه انگریزان چند نفر باهم متفق شده برسم تجارت بهند آمدند چندی که در هند توقف نمودند بتدابیر بعضی جاها را متصرف شدند بپادشاه انگلند قرار دادند که ما بنحویکه ممکن باشد مملکت هند را بدست می آوریم بشرط آنکه جز ما دیگری مرخص نیست که برای تجارت بهند آید و هر قدر ملک که مفتوح شود در اجارهٔ خود ما باشد و آنچه مال الاجاره معین شود خود بخزانهٔ شاهی میرسانیم پادشاه انگلند قبول نموده عهد و پیمان با ایشان مؤکد ساخت و ایشان رفته رفته تمام هند را متصرف شدند تا در سنه ۱۲۷۴ مملکت هندوستان بنام کمپنی نامیده میشد و بعد از سنه مذکور بسبب غلغشاشی که در هند پیدا شد و فوج هندی سر از اطاعت کمپنی باز زدند و هزارها انگریز کشته شد ملک هند از تصرف کمپنی بیرون آمد و کوئین وکتوریا ملکهٔ لندن از پیشگاه خود کارفرمایان بهند برگماشت نواب موصوف خواست که ممالک هند را نوعی که بمتاجری کمپنی است از حضور پادشاه انگلستان گرفته بحیطهٔ انتظام خود آرد تا اینکه تحریکی اندرین خصوص بمیان آمده درخواست نواب پذیرا شد بشرط آنکه یکساله محصول ملک را پیشگی نواب ازین نوید شاد خاطر گشته هیجده کرور روپیه

فراهم نموده و برای یک کرور دیگر میخواست که وام گرفته سرانجام کار خود نماید که کارکنان قضا و قدر سر کرم انتظامی دیگر بودند کشور چهار وانکت تن عنصر شش پیش از سرانجام این مرام خارج از قبضه مستاجر جان مستعار کردید یعنی بعمر شصت و سه سالکی در ماه رجب سنه هزار و دو صد و بیست و نه ۱۲۲۹ هجری ازین سرای فانی رخت بر بست

شبیه نواب یمین الدوله بها



فصل هفتم ذکر ابو المظفر غازی الدین حیدر پادشاه

ذکر غازی الدین حیدر پادشاه

نام وی در اوان ولیعهدی رفعت الدوله رفیع الملک حیدر خان بهادر شهامت جنگ بود و بعد از فوت پدر در شهر رجب سنه ۱۲۲۹ هجری تاج شاهی بر سر و قبای ریاست در بر کرد و بر مسند نشست وی را رعایت مراسم اتحاد و خلوص با سرکار انگریز زیاده تر از نیاکان خود منظور نظر افتاد و کورنمنت نیز نظر بر عواقب امور کرده ابواب محبت را مفتوح نموده چنانچه در پانزدهم ذی حجه سنه ۱۲۳۵ از طرف ملکه انگلند بخطاب شاه زمن مخاطب کردید و صاحب خطبه و سکه شد و در تعمیر عمارات رفیعه مشغول کردید و مبالغی کثیر صرف این کار نمود و آغا میر معتمد الدوله ضیغم جنگ را خلعت وزارت بخشید بالجمله وزیر باتفاق ارکان دولت شاه را قفل زیر درخت زوالی نموده .:. و شب بنوشانیدن بنگ و کشیدن چرس در لهو و لعب مشغول داشت خلاصه شاه زمن عزایم پدر را

بنیامنیتها کرده عمر عزیز را در عیش و عشرت گذرانید در بیست و هفتم شهر ربیع الاول سنه هزار و دو صد و
چهل و چهار هجری بعارضهٔ اسهال انتقال نمود

شبیه غازی الدین حیدر پادشاه



ذکر پادشاه سلیمان جاه

فصل هشتم ذکر سلیمان جاه نصیر الدین حیدر پادشاه

بعد از فوت پدر در بیست و هشتم ماه ربیع الاول سنه هزار و دو صد و چهل و سه هجری با تجملات خسروانه رونق افروز تخت سلطنت گردید و در لهو و لعب هزار مرتبه زیاده از پدر مرتکب و منهمک شد رتق و فتق امور مملکت بوزرا بود مدت ده سال با حشمت و خوشی سلطنت و جهانبانی نمود و بعمر سی و پنج سالگی در اوایل عهد فرمانروائی ملکه وکتوریا پادشاه انگلند بتاریخ چهارم ربیع الثانی سنه هزار و دو صد و پنجاه و سه هجری پیوند زمین گردید

شبیه او در صفحهٔ بعد است

ذکر میرزا رفیع الدین حیدر

فصل نهم ذکر میرزا رفیع الدین حیدر معروف بمناجان

وی پرورده و پسرخواندهٔ شاه بود اول زیر سایهٔ الطاف نواب عالیه پادشاه بیگم پرورش یافت بعد هفت سالگی بصد و بعض امور خلاف از نظر شاهی بیفتاد حتی آنکه بسرکار گورنمنت اطلاعش داد لاکن میرزا مطمح نظر عاطفت بیگم بود چون بعد از فوت پادشاه بهانشب بیگم صاحبه و میرزا رفیع الدین حیدر با جمعیت دو هزار تن مسلح بدولتخانهٔ شاهی داخل شده بر تخت سلطنت جاگزین گردید همراهیان و هواخواهانش نذر گذرانیدند چون خبر برزیدنت رسید گفت شخص عاق استحقاق مسند سلطنت را ندارد فوری حکم بافواج انگریزی داده متوجه خانهٔ شاهی شدند از هر دو جانب آتش محاصره زبانه زن گشت اگرچه از جانب رزیدنت کمال احتیاط ملحوظ بود ولیکن باز چندین از سپاهیان کشته شدند و پادشاه بالانشین چون خود را مطرح ضرب توپ دید فرود آمده از سر تخت بگذشت بیگم صاحبه مع مناجان بعد ساعتی از تخت نشینی بمحاصره در افتادند و مشیران خود را نیز با خود باسیری همراه بردند اولا بکانپور بعد از آن بقلعهٔ چنار که رفته باسایش اقامت گزین شدند و مبلغ بیست و هشت هزار روپیه سالیانه از برای مصارف بیگم و مناجان از خزینهٔ سلطنت اوده مقرر کردند تا آنکه شانزدهم ماه محرم سنه هزار و دویست شصت و دو مناجان در قلعهٔ مذکور وفات یافت

شبیه میرزا رفیع الدین حیدر مناجان





ذکر محمد علی پادشاه

فصل دهم ذکر صوبه داری محمد علی پادشاه

وی فرزند وزیر الممالک نواب سعادت علی خان بود بعد از محبوسی مناجان باتفاق رزیدنت در چهارم ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۳ بر تخت پادشاهی اوده جلوس نمود در آغاز جلوس پادشاه ممدوح حسب المشورت رزیدنت با پادشاه ترمیم و تجدیدی در عهدنامه موثقه سابق بتقرر جدید چند لک روپیه سالانه از خزانه شاهی جهة مصارف انگریزی سلحشوران که متعین بحراست حدود ملحقه کوهستان می مانند راه یافته بود از کیفیت این قرار داد بکورت جنرل آگهی شد و کنکاشی اندرین خصوص فیما بین ارباب محکمه علیه پارلمنت بعمل آمده نظر بمراعات حقوق حکم بنام رزیدنت رسید که پادشاه اوده را برای ادای این مبلغ تکلیفی نتوان داد بسا بی انتظامی ها که در کارخانجات مالی و ملکی این دیار که بسوء تعمیل کارپردازان پیشین راه یافته بود از حسن تدبیرش باصلاح گرائیده طبع والا این پادشاه باشاعت خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود ولیکن حیف که در آغاز سال ششم از جلوس که سنه هزار و دویست و پنجاه و هشت ۱۲۵۸ هجری باشد در پنجم ماه ربیع الثانی ازین جهان فانی متوجه عالم جاودانی گشته زیر سایه رحمت یزدانی جا گزید

شبیه محمد علی پادشاه



ذکر ثریا جاه پادشاه

فصل یازدهم ذکر ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بعمر چهل و سه سالگی پنجم ربیع الثانی سنه ۱۲۵۸ بر تخت سلطنت جلوس نمود و پس از جلوس علاوهٔ اجرای قوانین عدالت و مراعات حقوق هرگونه حقداران و تأسیس مبانی دین مبین و اتباع اوامر و نواهی شریعت قصب السبق را از نیا پیشینیان این سلطنت برده و در کثرت طاعت و عبادت و ادخار نقود و خزاین خیر سعادت بر اکثر سلاطین با فر و تمکین فضیلتی و مزیتی حاصل کرده مراعات مراتب وداد و اتحاد با سرکار انگریز اکثر جاگزین خاطر آن پادشاه می بود چنانچه هنگام نهضت افواج انگریز بسمت کابلستان و هم بوقت نگهداشت عساکر جرار به پیش آمد مهم لاهور چه قدرها اعانت نمود و لکوک ها روپیه تفویض کرده که هنوز از منافع مستمرهٔ آن شاهزادگان کامیاب هستند چون مدت حیات این پادشاه با مضای فرمان سر آمد هشت روز قلیل مانده شب یکشنبه بیست و ششم ماه صفر سنه هزار و دو صد و شصت و سه داعی اجل را لبیک گفته

شبیه ثریا جاه محمد امجد علی شاه پادشاه



ذکر پادشاه واجد علی شاه

فصل دوازدهم ذکر سلطان عالم محمد واجد علی شاه پادشاه

بعد از فوت پدر بیست و ششم ماه صفر سنه ۱۲۶۳ بر تخت شاهی جلوس نمود جمله متوسلان سلطنت و ارکان دولت

بیافتن خلعت های گران بها پیرایهٔ عزت و اعتبار خود برافزودند و سرگرم کارگذاری گردیدند چون میلان و توجه
پادشاه بطرف علم موسیقی بود در تحصیل تکمیلش کوششها بکار برد که اوستادان این فن بمعاینهٔ کمالاتش دم از دعوی
اوستادی فرو بستند روزگی چند در تدبیر آسایش و اصلاح مزاج مصروف بود و بتفریح و آرامش طبع صرف
اوقات گرامی نمود و چون درین اوان جمله رتق و فتق مهمات سلطنت تعلق بعلی نقی خان وزیر داشت رزیدنت انگریز
به بعضی وجوهات نا ملایم کدورتی با وزیر رو داد و روش حکومت و طرز کارگذاریها خاصه آنش پسند او نه افتاد
تا آنکه شکوه و شکایت وزیر را بحضور پادشاه آغاز نهاده بخواهش تبدیل وزیر را نمود و وزیر نظر به اقتداریکه درین سرکار
داشت علی العکس توصیف حسن انتظام خود را با تردید شکایت رزیدنت بوساطت بیان سایر مقربان شب
و روز بمعرض عرض در می آورد و از اینکه پادشاه بالحاظه و تدبیر وزیر حرف شکوه و شکایتش از هیچ در دیگری نشنید
عزل وزیر را بمجرد اظهار رزیدنت خلاف آئین مروت دانسته تن بقبول این مسئول نمیداد چون رزیدنت شکایت
این معنی بگورنر جنرل نوشت درین اثنا بسال ۱۸۲۷ عیسوی گورنر جنرل هنگام سیر ممالک بملاقات پادشاه
قصد لکهنو نمود و از استماع این خبر در تدارک مهمان آماده شده تا کانپور باتفاق امرا استقبال نمود بوقت
ملاقات با کمال مهربانی در یک هودج نشستند و بکلمات لطف آمیز سرگرم گفتگو شدند بعد ازین تلاقی پادشاه پیغام
طلب ضیافت بمستقر خلافت داد و خود از پیشتر متوجه دار الخلافه گردید بعد از آن گورنر جنرل بحکم ضیافت از
عقب بمستقر خلافت در رسید سه روز در لکهنو توقف نموده روز چهارم بوقت روانگی محبت نامهٔ متضمن بعضی
شکایات و نصایح دوستانه درخصوص انتظام مهام سلطنت برای گذرانیدن بحضور پادشاه به رزیدنت بسپرد و رزیدنت
آن نامه را پس از روانگی گورنر جنرل بحضور پیش کرد پادشاه چون در آن نامه نیک نظر کرد و توجه باستکشاف
مندرجاتش نمود وزیر باز حسن انتظام خود را بشهادت سایر مقربان بپایهٔ ثبوت رسانید پادشاه بر گفته وزیر
اطمینان نمود و چون سالی چند بر همان وطیره بگذشت رزیدنت تحریری با اظهار شوق تفرج اضلاع ملک اوده
بحضور فرستاد پادشاه نظر بر تواحد و اتحاد انگاشت قبول این مسئول بر دیدهٔ صلاح بین نهاد و رزیدنت را
اجازت سیر سفر داد و چون این قسم دورهٔ رزیدنت درین مملکت امری بود عجیب از همان وقت توهمات
کاسده بدلهای عوام راه یافت بلکه وساوس و اشتباهات بعضی خواص هم باطراف خلاف سیرت
کسانی که باغراض نفسانی باطنو بعضی بی اعتدالیها که از وزیر چیزی بدل میداشتند چنین موقع را از مغتنمات
انگاشته عریضه های شکایت بنظر رزیدنت گذرانیدند و همه را رپورت بگورنر جنرل می نمود تا آنکه از شکایات
متواتره که تسلسلش در آن دور انقطاعی نمی‌شد گوشهای ارباب صدر ولایت انگلند آگنده بود و دیگر تاب شنیدن
نمانده تا آنکه از کمال دلتنگی های عالی چنان آماده شدند که سر رشتهٔ انتظام مهام سلطنت اوده را بکف کفایت

خود درکیسه چنانچه حکمی درین خصوص بنام گورنر جنرل بهادر نفاذ یافت و میجر جنرل اترم رزیدنت لکهنو از برای اجراء همین حکم
حسب الطلب گورنر جنرل بکلکته فرا رسید و سرکردگی افواجیکه برای ضرورت این مهم فراهم آمده بود باز پس روانه اوده
گردید هواخواهان دولت اوده خبر توحش اثر را بپادشاه رسانیدند لیکن همه معروضات از هفوات وزیر ناسنجیده
کار که با وصف یگانگی از نکو اندیشیها بیگانه افتاده بود در پرده اختفا ماند و میجر جنرل اوترم با افواج انگریزی چون
بلای ناگهانی در رسید وزیر باستعجال باستقبالش شتافت و بوقت ملاقات اراده اش را دریافت بعد دو روز
جنرل موصوف حاضر بارگاه شاهی گشت پس از تقدیم لوازم ادب محبت نامه که بحقیقت عکس بود از نظر
پادشاه گذرانید پادشاه آنوقت بر کردار ناسزاوار وزیر واقف شد و درینوقت هیچ سودی نداشت در غره ماه
جمادی الثانی سنه ۱۲۷۲ هجری پادشاه را از تخت فرود آورده و ملک اوده را شامل ملک انگریزی نمودند نظم و نسق
انگریز از آن سلطنت کهن سال جاری کردند و یک لک روپیه ماهانه جهة مخارج پادشاه مقرر نمودند پادشاه بعزم سفر
لندن از لکهنو بر آمده بکلکته رسیده مقیم گشت و مادرش بلندن رفت و در پاریس انتقال نمود و شاه معزول
در کلکته عمارات عالی بنا کرده و از دنیا و ما فیها چشم بسته به عیاشی و خوشگذرانی مشغول گردید و در ۲۳ محرم سنه ۱۳۰۵
انتقال نمود و نعشش را بکربلا بردند بعد از رحلت از سرکار انگریز جهة اولاد ایشان ماهانه بقدر سد رمق معین گردید
و قریب بسیصد هزار کس وظیفه خوار بودند برطرف شدند

شبیه محمد واجد علی شاه بادشاه



۹۰ ولته

خاتمه

مخفی مباد که در وقت روانگی واجد علی شاه از لکهنو بکلکته پسر صغیر موسوم به برجیس قدر و مادرش را در لکهنو گذاشته بود در ۱۲۷۳ هجری که فوج فرنگ یاغی شد و در دهلی وغیره فساد برپا کردند مردم برجیس قدر را بپادشاهی مقرر کردند و خزانه او را انگریزان از لکهنو باین خیال دست نزده بودند که مادر و برادر شاه بلندن رفته بودند برای دادخواهی که هرگاه استرداد ملک بآنها نشود بالضروره مال و متاع ایشان بآنها واگذار خواهد شد لهذا خزانه بجای خود بود پس برجیس قدر بر خزانه دست یافته زیاده از یک لک سپاه جمع آوری کرده دلیرانه با فوج فرنگ جنگیده نه ماه و دیده یوم سلطنت کرده از بی وفائی و نمک حرامی ملازمان خویش و کثرت سپاه فرنگ بستوه آمده از لکهنو برآمده و امن کوه نیپال مدتی با فوج فرنگ جنگ جو ماند چون نوکران خیرخواه او کشته شدند و ساز و سامان حرب نماند در ماه جمادی الاول ۱۲۷۷ هجری پناه براجه نیپال برد راجه او را در حمایت خود جا داده و لشکریان فرنگ گفت زبون کشته را تیغ و خنجر زدن بود برگ مرده نشتر زدن پی دنبال آهو چه پوئی چو تیر اگر شیر مردی پی شیرگیر انگریزان سخن راجه را قبول کردند و دست از پیکار کشیده مراجعت نمودند راجه برای برجیس قدر از خزانه وظیفه مقرر کند وی قبول نکرده گفت هنوز نزد من قدری زر و جواهر موجود است هرگاه صرف شد مهمان شما هستم راجه در سواد شهر کوت ماند و برای سکونت او جائی مقرر نمود و از بعضی ثقات شنیده شد که شخصی سوداگر ایرانی که ساکن ایداخ بود دختر خود را به برجیس قدر داده و برجیس قدر آنچه جواهر داشته بشخص سوداگر مذکور داده بتجارت نماید و فایده آنرا سال بسال میدهد برجیس قدر بآن آمدنی گذران میکند لاکن از قراریکه معلوم شد این اوقات حسب الخواهش سرکار انگلیسیه بکلکته آمده و بجای پدر جای نشین است و ماهانه از دولت بهیه انگلیسیه برای ایشان مقرر شده

جهان ای برادر نماند بکس دل اندر جهان آفرین بند و بس

مقاله چهارم کتاب زینت الزمان تاج التواریخ و سلالة السیر در بیان مجملی از کیفیت حکومت و تسلط اهالی سلطنت برطانیه بممالک وسیع الفضای هندوستان از آغاز طلوع نیر حکومت انریبل ایست اندیا کمپنی

بر خاطر عاطر اولی الالباب مطالعه کنندگان این کتاب مکشوف و معلوم باد که مملکت هندوستان در جنوب آسیا واقعست بحساب اهل جغرافیا در چهار حصه تقسیم شده است اول گنجیتک یعنی ولایاتی که از رود گنجس مشروب میشود دوم سندتیک یعنی ولایاتی که از رودخانه سند آبیاری میشود سیم سنترل اندیا یعنی ممالک مرکزی چهارم سوترن اندیا یعنی ممالک جنوبی تسلط و استیلای سلطنت انگلیسیه بچار سوی هندوستان ابتدای کار بعزم تجارت بود

بیمین این مقال آنکه در سنه ۱۶۰۰ عیسوی از پیشگاه ملکه الیزبت فرمانفرمای انگلستان جماعتی از تجار ان مملکت بخصوص اجازه سیر و سفر تجارت شرقیه هندوستان فرمانی حاصل نموده اساس کار تجارت این ملک را محکم کردند و این جماعت ،، آنربل ایست اندیا کمپنی ملقب و موسوم گشت و آغاز کار در عهد سلطنت نورالدین جهانگیر پادشاه دهلی بمقام بندر سورت آمده طرح بنای تجارت انداختند پس در سنه ۱۶۳۳ عیسوی در عهد سلطنت چارلس اول پادشاه انگلستان و در زمانه سلطنت ابوالمظفر شهاب الدین محمد شاه پادشاه دهلی جماعتی از تجار مذکور به بندر پپلی برای تجارت رفتند و در سنه ۱۶۴۰ عیسوی زمان سلطنت همان چارلس اول و عهد حکومت شاه محمد شجاع پادشاه دهلی در مقام هوگلی نیز بآغاز کار تجارت پرداختند و در سنه ۱۶۶۳ عیسوی که عهد فرمانروائی چارلس ثانی و زمان سلطنت اورنگ زیب بود گماشتگان کمپنی مزبور کارخانه تجارت ملک بنگاله را نسبت بمدراس افزودند نظر بمراعات عالمگیر در دستگاه تجارت کمپنی در مملکت هند خیلی ترقی پدید آمد پس در سنه ۱۶۸۱ عیسوی بحکم کورت آف دیرکترس کارخانه تجارت ملک بنگاله از تجارت مدراس علیحده شد چون نواب شایسته خان صوبه دار در آن وقت بعضی احکام منافی رای کمپنی جاری کرده بود لاجرم از پیشگاه جمیس ثانی پادشاه انگلستان حکم جنگ با صوبه دار مذکور و پادشاه دهلی بنام کمپنی صادر شد و برای انجام این مهم فوجی لشکر جنگی با دو صد توپ با ده مرکب جنگی از انگلند بهندوستان مامور شد و با فسران کمپنی حکم شد که جهازات را بچاتگام برند و اول آن مقام را بحیطهٔ تصرف خود در آورند و بنای قلعه در آنجا اندازند خلاصه بعد از گفتگوی بسیار و زد و خورد بیشمار بتاریخ شانزدهم ماه آگست سنه ۱۶۸۷ عیسوی ما بین کمپنی و صوبه دار عقد مصالحت بسته شد و کمپنی بنگاله را ریاستی جداگانه قرار داد و در کلکته قلعه ساخته بنام شاه انگلستان فورت ولیم موسوم نمودند و در سنه ۱۷۱۲ عیسوی بعهد سلطنت ملکه انی نواب مرشد قلیخان از وضع حرکات کمپنی خوشش نیامده احکام چندی که خلاف طبع کمپنی بود جاری کرد کمپنی مستر لیتن و خواجه سرهند ارمنی را برسم سفارت بحضور فرخ سیر پادشاه دهلی فرستاده انجام مرام خود را بالضمن مستدعی مراتب چهارگانه ذیل خواستند

اوّل آنکه حکم شود و بدار الضرب مرشدآباد بهر ماهی سه روز سکهٔ طلا و نقره برای کمپنی طیار کردد.

دوم آنکه هر کسی که پروانه راهداری بدستخط کمپنی داشته باشد در سرحدات تفحص در مال و متاعش نکنند.

سوم آنکه هر کسی که مدیون کمپنی گردد محکوم حکم سردار کلکته باشد.

چهارم آنکه کمپنی میخواهد سی و هشت قریه نزدیک کلکته بخرد منع و تعرض درین امر راه نیابد.

فرخ سیر هر چهار خواهش آنها را قبول نموده سفرای مذکور با نیل مرام عنان عزیمت بصوب کلکته منعطف نمودند در سنه ۱۷۵۶ عیسوی پس از آنکه نواب مهابت جنگ داعی اجل را لبیک اجابت گفت نواب سراج الدوله بصوبه داری بنگاله و بهار و اودیسه منصوب گردید گشتاسن نایب نواب شهاب جنگ منتظم دهاکه بخوف صوبه دار

موصوف با اهل و عیال گریخته در ظل حمایت کمپنی بکلکته آمده و از کمپنی امان خواست سراج الدوله بخواستگاری او پیامی
بکمپنی فرستاد و از آنجائیکه حمایت مستامن از واجبات آئین ملکداریست کمپنی خواهش او را قبول نکرد سراج الدوله
ازین فقره برآشفت و بتاریخ بیجدهم جون ۱۷۵۶ عیسوی با کمپنی در کلکته جنگی عظیم کرد کمپنی مدراس از شنیدن این خبر کرنیل کلیو را
با یک فوج سپاه انگریز و دو فوج هندوستانی بدر روانه کلکته نمود و باره میان فوج انگریز و نواب نایره آتش
جدال و قتال ملتهب شد آخر الامر نواب شکست خورده کلکته بتصرف انگریز و بندر هوگلی را نیز مسخر نمودند بعد از چندی
مصالحهٔ ظاهری درمیان کمپنی و نواب منعقد گردید لاکن بعد از عرصهٔ قلیل صورت مصالحه برهم خورد و باز بمقام پلاسی
محاربتی عظیم روی داد با وجودیکه لشکر انگریز قلیل و لشکر نواب زیاد از چهل هزار تن بودند نواب تاب مقاومت نیاورده
راه گریز پیموده بمرشد آباد رسیده اهل و عیال را برداشته روانه عظیم آباد گردید در بین راه او را دستگیر نموده بدارش
کشیدند بعد از آن میر محمد جعفر خان را بر مسند ریاست مرشد آباد مسند آرا گردانیدند و در سنه ۱۷۶۴ عظیم آباد را مسخر
نمودند و در سنه ۱۷۶۵ لارد کلیو را ناظم و افسر ملک هندوستان قرار دادند و درهمین سنه صوبجات بنگاله و بهار و اودیسه
شاه عالم پادشاه دهلی بانگریز واگذار نمود و برای مصارف پادشاهیت و چهار لک روپیه سالیانه مقرر شد و در سنه ۱۷۶۷
لارد کلیو استعفا داده روانه انگلستان شد و هنری ویزلیست بجای ایشان مقرر گردید و در سنه ۱۷۶۹ فیمابین انگریز
و نواب حیدر علی خان والی میسور بعد از محاربات بسیار مصالحت مسلوک گشت و در سنه ۱۷۷۲ لارد وارن هیستنگس رونق
افروز کلکته گردید لارد مذکور حرف اول برآورده داخل کمپنی را نموده تحصیل کنندگان را الکلکته تمام کرد و خالصهٔ
کمپنی را از مرشد آباد بکلکته آورد و همانسال عدالتها مقرر شد و در کلکته دو محکمه عدالت اپیل قرار داد یکی برای
اپیل مقدمات دیوانی بنام صدر دیوانی و یکی دیگر برای مقدمات فوجداری بنام صدر نظامت و درهمان اوان
برای حکومت هندوستان ضوابط و قوانین جدید جاری گردید یعنی از برای مشورت و صوابدید در اجلاس گورنری
چهار کس کونسلی مقرر شدند و در سنه ۱۷۸۰ اجازت طبع اخبار داده شد مشروط بآنکه اخبار صحیح مندرج سازند و در
سنه ۱۷۸۱ بنارس را از نواب وزیر گرفتند و در سنه ۱۷۸۶ لارد کارن والس گورنری و هم سپه سالاری هندوستان مقرر
گشتند و درین عهد انگریز مکررات با تیپو سلطان والی میسور محاربات سخت نمود تا آخر الامر تیپو سلطان تن بمصالحه در داد
در سنه ۱۷۹۸ چون عهده گورنری به مارکوس ویلسلی اختصاص یافت باز با تیپو سلطان محاربه روی داد و در آن معرکه تیپو
سلطان کشته شد و در سنه ۱۸۰۰ ممالک ارکات و سورت و تنجور را مسخر نمودند و در سنه ۱۸۱۴ با نیپالیان هنگامه کارزار گرم
گردید و نیپالیان را هزیمتی سخت رسید انگریز ایشان صلاح کار خود را بصلح قرار داده بسیاری از ملک خود را بانگریز
واگذار نمودند و در سنه ۱۸۲۴ رنگون بتصرف انگریز در آمد و در سنه ۱۸۲۸ هندوستانیان را عهده های جلیله صدر الصدوری حاصل
شد و آمد و رفت جهازات در هند جاری گردید و در سنه ۱۸۳۵ روپیه کمپنی جاری گردید و در سنه ۱۸۴۹ ملک پنجاب را تصرف کردند

و در ۱۸۴۹ قلعهٔ لاهور و شهر ملتان بتصرف انگریز درآمد و در ۱۸۵۶ ملک اوده باهتمام جنرل اوترم بهادر بتصرف انگریز
درآمد و در ۱۸۵۷ سانحهٔ بلوای هند سر بر زد. و شورشی عظیم در تمام هند برپا شد تبیین این مقال آنکه چون تفنگهائی که
تازه اختراع شده بود که گلوله‌اش بمسافت نهصد قدم کار میکرد برای سپاه از انگلند آورده و همراه آن فشنگهای
جدید که کاغذی بروغن دار بر آن پیچیده بودند تا از آسیب باد و باران خراب نشود و باروت هم برندارد آورده
بودند و بسپاهیان هندوستانی تقسیم نمودند چون باید بوقت استعمال فشنگ مذکور سر آنرا بدندان بریده در تفنگ
اندازند سپاه هنود گفتند. این روغن که بآن کاغذ مالیده شده روغن گاو است لهذا در استعمال آن عذر آوردند و
اهل اسلام گفتند شاید از چربی خنزیر باشد و بریدن آن از دندان خلاف دین و آئین است گورنمنت حکم داد که در
کلکته مردمان هند همان قسم فشنگ ساخته بسپاهیان دادند باز سپاهیان هنود از قوم برهمن و راجپوت قبول
نکردند مجدد حکم از گورنمنت شد که اسباب و آلات ساختن فشنگ را به هندی سپاهیان تا خودشان بدست خویش
بسازند و با هر روغنی که در مذهبشان ممنوع نیست چرب کنند باز از این حکم نیز سر باز زدند و بر خودسری باقی ماندند
افسران فوج بعضی از متمردین را سیاست نمودند چاره نشد چون اینگونه نافرمانی اولا از سپاهیان فوج نوزدهم
مقیم برهمپور بظهور رسید حکم شد که از برهمپور کوچ کرده بمقام بارکپور جمع شوند چون در موضع مذکور اجتماع نمودند
حکم شد متمردین از خدمت سرکاری عزل و اسلحهٔ جنگ را از آنها باز ستانند و مشاهرهٔ ایشان را تا همان یوم بایشان دهند
و جنرل هرسی نطقی دانشمندانه دربارهٔ شبههٔ ایشان بیان نمود و گفت با وجود اینهمه نافرمانی سرکار بلحاظ رعیت
پروری مصارف عبور شما را از دریای هوگلی متحمل میشود ایشان بظاهر تشکر نمودند ولی چون دلهای ایشان مملو از کینه بود
یکی از سپاهیان حمله نموده چند نفر از افسران فوج را زخمی کرد رفته رفته نایرهٔ فساد بلند گردید اشرار و اوباش که
پیوسته در صدد فسادند همداستان شدند و خاطرنشان عوام کردند که انگریز بمذهب و کیش رعایا میخواهد دخل و تصرف
نماید لهذا بدین بهانه شورش در اضلاع و اقطاع مملکت برانگیختند و هنگامهٔ رستخیز برپا نمودند از استماع اخبار وحشت‌آثار خلایق
شهر و بازار روزی بود که با گوناگون تخیلات و توهمات بهم و وحشت بیم و هراس میباشند بصد گونه ملال صبح را شام میکردند
و شبها را با کمال تشتت خاطر بروز می‌آوردند تا آنکه دایرهٔ فساد و کینه‌خواهان رو بوسعت نهاد و در هر گوشه بتاخت
و تاراج پرداختند بسا افسران اضلاع به تیغ ستم آنان بهزار حسرت و حرمان جان دادند و زنان و بچگانشان از نهایت
بیرحمی اشرار بغرقاب فنا افتادند و اینهمه فسادها از سپاهیان بظهور رسید گمان عوام این بود که سپاهیان بملاحظهٔ خلل
مذهبی دست از استعمال فشنگ برداشتند و اولیای سلطنت بآنها جبر کردند و همان جبر و تشدد موجب اینهمه فسادها
شد لاکن عوام بیچاره و بیخبر از حقیقت کار بوده‌اند و نمیدانند که معاملهٔ فشنگ بهانه بوده و حال آنکه منشاء این فساد آن
بود که در ۱۸۵۰ عیسوی قانونی جدید در خصوص منع محروم بودن از ارث به تبدیل مذهب در هند جاری شد

مردم عوام از هنود و اسلام بوجه واقف نبودند از اصل مطلب نسبت مداخلت انگریز را بمذهب و ادیان فهمیدند و حال
آنکه این گمانشان نیز مانند گمان سابق ایشان عاری از پیرایهٔ خرد بود چه که این قانون برای عموم مردم بود
نه ملت مخصوصی و اصل مبناء و تجویز این قانون بخیال گوبمنت آن بود که چون حقوق معاش هر شخصی از تعلقات
دنیوی بدین و کیش تعلق ندارد و ملت و مذهب امریست متعلق بثواب و عقاب آخرت نه بجاه و دولت اگر کسی فی
المثل هندو نژادی بدین اسلام درآید نیکی و بدی وی متعلق به روز جزا خواهد بود و بقانون سلطنت انگلیسیه
معاملات دنیوی هر قوم بدون رعایت مذهب و ملتی انفصال می یابد پس حقوق دنیوی چنین کسی را بعلت تبدیل
مذهب تلف نمودن چه ضرورست و تبدیل مذهب امریست متعلق بعقل و اختیار و از هیچ آئین سرکاری نمی توان فهمید
که سلطان وقت مردم را بملت خود میخواند و حال آنکه در خصوصیات مذهبیه و مراسم دینیهٔ رعایا حکومت
انگریز گاهی مضایقه ننموده و همیشه رعایت مذاهب و کیشهای رعایا را منظور داشته چنانچه مدارس عربی و فارسی
و سنسکرت محض پاس خاطر مسلمانان و هنود در هر شهر و دیار جاری نموده و اشتهار عام داده که رعایا خیالات
واهی نکنند که حکومت انگریز بمذاهب و کیش رعایا تعرض و مزاحمتی میرساند و هر کس در مذهب و ملت خود مختار است
خلاصه در همین اثنا که فتنه را روز بازار بود و خلق خدا بصدمات و پریشانی گرفتار بودند دانای از ارکین سلطنت بر آن قرار گرفت
که یکی از حکام کلکته که از اوضاع و اطوار مردم هند خبردار باشد بتدارک حالات رعایا و تأیید احکام آنجا و اصلاح
بدنظمیهائی که بانواع اسباب راه یافته برکار رود تا باحسن الوجه تنبیه و گوشمال سرکشان نماید و تدابیر مناسبه بنماید
و تسکین و تسلی خاطر رعایا که بشنیدن اخبارات واهی عوام پراکنده دل شده اند بعنوانی پردازد که امن و امان و
جمعیت و اطمینان که از میان رفته باز بجا آید آخر الامر سامیول صدر الصدور کلکته که واقف از احوال و اطوار
قاطنین آن دیار بود و روانش بیگانه از کار بود و بعهده کمشنری مقام پتنه و اضلاع خمسه متعلق بآن مامور شده
روانه گردید چون وارد عظیم آباد شد مجلسی منعقد نموده صلای عام درداد گروه گروه خلایق در آن مجلس گرد آمدند
کمشنر موصوف نطقی فصیح و بلیغ بدین مضمون ادا نمود که ای عوام دانسته و آگاه باشید که بمراحم عاطفت و رعیت پروری
سرکار گورنر جنرل هیچگونه تفاوت و اختلاط راه نیافته جملهٔ رعایا از مسلمین و هنود و نصارا و یهود چنانکه سابق در ظل
رافت و عنایت جناب ممدوح بودند اکنون نیز همچنانست و وفاشعاران حق گذار مدام مستحق انعام و توقیرند
و بداندیشان قابل سزا و تعزیر چون بهریک از شما صاحب عقل و خرد میباشید نباید گوش بر افواه عوام نمائید لازم
آنکه در تعلیم و تفهیم عوام بکوشید و هر گونه سطوت و حشمت حکومت را خاطر نشان آنها بکنید و بیچارگان را از
صدمات و پریشانی وارهانید بالجمله کمشنر صاحب بحکمت عملی آنچه باید و شاید از حالات واقعی و نصایحی که مناسب
وقت بود بیان نمود و تسلی کلی بخاطرهای پریشان راه یافت آنوقت جمیع رعایا و برایا باکمال اطمینان خاطر و خوشحالی

بجای دوام سلطنت پرداختند عیال و اطفال خود را که از ترس اشرار باطراف فرستاده بودند طلب نمودند و کار و بار
تجارت ارباب حرفت از سر نو رونق گرفت و در عرصهٔ قلیل نیز از کوشش و لشکر های سلطنت اکثر مقامات فتح و نصرت
حاصل شد و اشرار دیگر را از هنجار خویش گرفتار شدند وحشت و اضطراب رعایا بکلی برطرف شد و احکام گورنمنت حسب
دستور سابق جاری گشت و درین سنه مملکت هند از کمپنی منتقل با علیحضرت ملکه معظمه شد اینوقت بحسب قانون سلطنت همه
هندوستان بر پنج حصهٔ کبیره مقرر شد اوّل ممالک برتش آنرا بشش حصه تقسیم کردند

حصهٔ اوّل علاقهٔ بنگاله و آنرا در تحت حکومت لفتنت گورنر قرار دادند

وآن صوبهٔ بنگال وصوبهٔ بهار وصوبهٔ اودیسه است

حصهٔ دوم علاقه مدراس وآن را در تحت حکومت گورنر مقرر کردند

وآن ارکات وترچناپلی ویلور مدهورا نیلور پتن مچهلی پتن کنتور کرنول بلاری راج مندری
کرچین تانجری کالیکوت منگلور تنرنگ پتن

حصهٔ سوم علاقه بمبئی و آنرا در تحت حکومت گورنر کونسل قرار دادند

وآن بمبئی پونه احمدنگر خاندیس دهاروار تهانه رتناگری سورت بروچ احمدآباد
حیدرآباد سند شکارپور ناسک ستارا

حصهٔ چهارم علاقه غربیه آنرا در تحت حکومت لفتنت گورنر قرار دادند

وآن بنارس فتح گده میرزاپور گورکپور شاه جهان پور متهرا بریلی پیلی بهیت مرادآباد رامپور جونپور

حصهٔ پنجم علاقه پنجاب و آنرا در تحت حکومت لفتنت گورنر قرار دادند

وآن دهلی لاهور امرتسر ملتان لودیانه انباله شمله دیره غازیخان دیره اسمعیل خان
جالندر پشاور سیالکوت

حصهٔ ششم علاقه اضلاع جدید و آنرا در تحت حکومت کمیشنری قرار دادند

وآن اوده ناگپور برار بلاسپور ملتان برما کشمیر مین پور

دوم ممالک مطلق العنان

وآن نیپال وبهوتان است که این ریاست خراج نمیدهند

سیوم ممالک پرتگیز است

وآن گوا ودمن قلعه دیپ پوندیچری کاریکل ماهان ضلع راجمندری چندرنگر

چهارم جزایری که از توابع هندوستان است آنرا در تحت حکومت چیف کمشنر قرار دادند

وآن ده

آن ترانذیپ ولکه دیپ وال دیپ ونیکوبار وآنذامن

پنجم ممالک متحابه که مطیع و منقاد و خراج گذارند

وسعت مملکت هند پانزده لک میل مربع است که من جمله آن نه لک میل زمین بتصرف ملکه معظمه است و شش لک میل زمین بتصرف رؤسا و اهل اسلام و زنار داران صنم پرست است و دارای بیست و شش کرور مخلوق و پنجاه و دو کرور نفوس تمام هندوستان است و در این ممالک اکنون سیزده رئیس مسلمان و هشتاد و شش راجه هندو بر وساده ریاست تمکن دارند و در تحت حکومت دولت انگلیس و خراج گذارند مؤلف کتاب مناسب چنان دید که مجملی از شرح احوال و نبذی از محاسن خصال و محامد فعال هر یک از امراء عظام و راجگان والا مقامی که اکنون بر مسند ریاست متمکنند بر صفحهٔ روزگار گذارد غرض نقشی است کز ما باز ماند که هستی را نمی بینم بقائی.

فصل اول ریاست دکن که از لشکر و کشور بزرگترین ریاستهای هندوستان است

ذکر اول ریاست ملک دکن ...

این ریاست متعلق است باعلیحضرت فریدون حشمت گردون رفعت کیوان رتبت شاه جوان بخت محیط بحر کامکاری سلاله دودمان آصفی ابو المظفر فتح جنگ نظام الدوله آصف جاه میر محبوب علی خان بهادر ادام الله عمره و دولته در پنجم ماه ربیع الاول سنه ۱۳۰۱ مطابق سوم ماه فبروری سنه ۱۸۸۴ عیسوی بر سریر جهانبانی جلوس فرمود و هر یک از اعیان سلطنت و ارکان دولت را بمناصب بلند و خدمات ارجمند اعزاز و اکرام نمود و بنظم و نسق مهام ملک پرداخته و در مراسم نشر معدلت و نظم مملکت و ترویج مناهج اسلام و استحکام قواعد علوم گوی سبق از شاهان جهان ربود و در آداب رعیت پروری و اسباب سخا گستری و وفور مروت و فنون فتوت چنان جهدی موفور بجا می آورد که احسان فریدون مکتوم و صیت عدل نوشیروان معدوم گردیده حق تعالی آفتاب سلطنت وی را از مغرب زوال محفوظ گرداند وسعت مملکت این پادشاه ۹۵۶۳۲ میل مربع است خراج مملکت این زمان پنج کرور روپیه میباشد هشتاد هزار سوار و پیاده حاضر رکاب دارد و بیست و یک شلک توپ سلام در هر مقام که باشند از جانب انگلیس برای ایشان مقرر است و معاهدهٔ دوستی با انگلیس در سنه ۱۷۵۹ عیسوی منعقد شده

شبیه ایشان در صفحه بعد است

شبیه ابوالمظفر نظام الدوله میر محبوب علی خان بهادر



ذکر معدودی از معتمدان دولت و مقربان خلوت اعلیحضرت پادشاهی

ذکر نواب بشیر الدوله
اول بحر معرفت و ابر مکرمت آسمان وزارت مهر سپهر آفاق جلالت جناب مستطاب افخم اکرم اعظم احشم رفعت جنگ بشیر الدوله عمدة الملک اعظم الامراء وزیر دربار اعظم داخله و مالیهٔ کل ممالک محروسهٔ دکن دام اجلاله العالی با نواع خصایل آراسته و باقسام فضایل پیراسته رای غیب نمایش دستور حل مشکلات امور است و فکر اصابت ایش قانون کشف معضلات احوال جمهور از آنرو که مسند وزارت و چهرهٔ ریاست را بکمال شوکت آرایش داده چندان در اسعاف مطالب ضعفا و آبادانی حال ولایت و شادمانی بال رعیت مبالغت فرموده که در هیچ یک از عهود و اعصار و قرون اوایل وزیری عالی تمکت المفاخر و المآثر و مشیری عالی تمکت الخصایل مشهود و منتقا ده نداشتم بدر آسمان ادب و دانش خواهم یا صدر ایوان خرد و بینش دایم از مین کفایت و حسن کفالتش چنان در پیشگاه شاهی محل مرحمت است که احدی از معتمدان دولت و مقربان خلوت را این نوع عظمت شان نیست اشهد بالله ذکر خصایل و شرح فضایل و علو نسب و سمو حسب این فرخنده وزیر بالاتر از آن است که بنان افهام و بیان اعلام نماید .

نواب محمد محی الدین بهادر
دوم جناب مستطاب عظمت و جلالت انتساب اجل اکرم افخم نواب محمد محی الدین بهادر تیغ جنگ شمس الامرا

امیر کبیر خورشید جاه دام عظمته فنون ادب را دارا و صنوف لطایف را بهار عالم آرا صدر افزای عزت و جلال مسند نشین عقل و کمال در فصاحت کلام و صباحت مقام علو نسب و سمو حسب و انعام بی پایان و احسان بی امتنان و استعلای قدرت و استیلای قوت و مدارج کمال و معارج جلال کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست با این بلندی درجت و ارتفاع منزلت چنان با غنی و درویش و بیگانه و خویش سلوک و رفتار می نماید و آنانرا بداد و دهش و ایثار و بخشش میخواند که تو انگفت آنرا که چشم سپهر نیست بروی وی باز باید و هرکه را دست تمنا نیست بسوی او دراز باید

نواب محمد افضل الدین بهادر

سیم جناب مستطاب جلالت مآب اجل اکرم افخم احشم نواب محمد افضل الدین خان بهادر سکندر جنگ اقبال الدوله وقار الامراء دام اقباله العالی که هر یکش سررشته پیوست مراتب عزت و اقتدار و مراسم شوکت و اعتبار کسی را با وی طاقت همسری و لیاقت برابری نیست الحق دفینه ایست از لآلی که تالی آن از بحر عمان نخیزد و از بخت بلند بی زوال خویش که دستور اسالیب شفقت و گنجور خزاین مروت و میزان مراسم انصافست چنان در پیشگاه شاهی محل وثوق گردیده که مرجع مهام و مصدر کفایت امور خاص و عام است همانا این لقب خود برازنده جاه و جلال و فرازنده شوکت و اقبال بوده نسیم فضایل او اطراف جهانرا چون گلستان معطر و شمیم مناقبش حواشی زمین و زمانرا چون روضهٔ رضوان عنبر سرشته

شبیه نواب بشیر الدوله بهادر



شبیه نواب اقبال الدوله وقار الامرا



نواب ظفر جنگ

چهارم نور پاک و نیر تابناک خورشید آسمان معالی و مرتبت شاهزاده مهر طلعت امیرزادهٔ سپهر منیت نواب مستطاب اجل اکرم ظفر جنگ که سرکار خورشید جاه را عالی نژاد پسر است بناهت اخلاقش مانند لمعان صبح صادق مشهور آفاق و بی نیاز از شاهد هر گونه مبالغت و اغراق است

شبیه شاهزاده ظفر جنگ بهادر	شبیه امیر کبیر خورشید جاه بهادر
	

میر اسد علی خان نظام یار جنگ

پنجم نواب مستطاب اجل اکرم افخم میر اسد علی خان بهادر نظام یار جنگ نظام یار الدوله حسام الملک خانخانان معین المهام متفرقه جات و ام اجلاله فضلی با هر دارد و اصلی ظاهر بهمت بحر بیست متلاطم که از کثرت بخشش نپرهیزد و به بخشش ابر بیست متراکم که از شدت ریزش نپرهیزد در سلک ابنای ملوک بحسن سلوک مذکور است بلندی جایگاهش بملاحظهٔ لا یوصف نفلک بالارتفاع در حیز توصیف نگنجد و رفعت پایگاهش بمناسبت لا تعرف الشمس بالشعاع در میزان تعریف نسنجد که هم بیان از آن عاجز آید و هم وهم از این قاصر

میر سرفراز حسین

ششم زبدهٔ دودمان شرافت و نخبهٔ خاندان نبالت گوهر درج فخامت نواب مستطاب اشرف الامیر سرفراز حسین خان بهادر صفدر جنگ مشیر الدوله فخر الملک معین المهام صدر المهام سرکار عالی و ام مجده رفعت قدر او از این پیش است که پسند و زکانیات مقام فضائلش در ضروف حروف گنجیده نشود و مراتبش بمیزان سخن سنجیده نگردد چه تا سپهر مهر پرور و گرد ... ش

بوده و همه سایه گستر در جنبش چون وی مقدمی بعلوم و مقدمی باداب مقدمی بفنون و مقدمی بهنر ستوده بکمال و ستوده بجمال ستوده بوقار و ستوده بسیر هنوز چشمی ندیده و گوشی نشنیده همانا اگر قلم کاتب دعوی تحریر نماید و اندیشهٔ محاسب ادعای تصویر دعوی آن خیال محض است و ادعای این محض خیال چنانکه کلک مداح نگار میگوید قلم اگر همه دم وصف حال او بنویسد حدیث او نشود تا هزار سال دگر.

شبیه نواب سرفراز حسین خان بهادر صفدر جنگ



هفتم — نواب میر ریاضت علیخان بهادر — شجرهٔ گلستان شهامت و دوحهٔ بستان نباهت جناب فخامت و جلالت انتصاب مقرب بارگاه سلطانی نواب میر ریاضت علیخان بهادر محبوب یار جنگ امین خلوت حضور بندگان عالی به پاکی ذات و نیکی صفات و فضایل مشهور و معروف و یکتاست و بکاردانی و فراست و مهربانی موصوف نقاش فطرت بزیبائی او بر لوح وجود نقش کشیده بکمالات ظاهر و باطن مسلم چنانچه بعلو حالات بر اشباه اقران مقدم از بدایت عمر تاکنون در امور تجربات و منهیات بیالوده و در فصاحت کلام ذلاقت لسان و محاسن اخلاق کسی با وی برابری نیست بموجب این ظهور کمالات غالب اوقات بشرف ملازمت و مواظبت خدمت هنگام خلوت و بار و اوقات سواری و شکار و در ظل تربیت و نعمت حضور بندگان عالی مفتخر و سرافراز و از سایر همگنان مقدم و ممتاز است.

نواب قیصر نیچہ بہادر

هشتم آیهٔ عقل و دانش و مایهٔ فضل و بینش جناب جلالت مآب نواب مستطاب شجاع السلطنه افسر جنگ دام اجلاله العالی بعقل و شجاعت معروف و بهنر و کفایت موصوف است رای منیرش در شب حادثه آفتابیست روشن و فرای پرتو شمع ضمیرش در تیره گی هر واقعه نوریست ظلمت زدای و گنجینهٔ سینه اش مملو بجواهر علوم و مشحون و ابر فیاضی از ایثار دست درر نثارش عرق خجالت بر جبین و کان بدخشانی از بخشش کف گهر بخشش خون دل بر زمین فشانده بدانش بزرگ و همت بلند بیباز و دلیر و بدل هوشمند و بسبب شرف نفس و کرم ذات و وفور حشمت و ظهور همت و میامن تدبیر و مواهب نهمت سزاوار جاه و مکنت و شایستهٔ بلندی و رفعتست همواره خان کرم و احسانش گسترده و آینده و رونده را از مراتب لطف و کرمت خویش محظوظ و بهره ور میدارد و خدمات ایشان چندان مطبوع خاطر خورشید مظاهر بندگان عالی میباشد که غالباً در سفر و حضر و خلوت و جلوت بالطاف ملوکانه مفتخر و سرافرازند

شبیه نواب شجاع السلطنه افسر جنگ بهادر



نواب بنیاد یار جنگ

نهم و وجههٔ اقبال و شجرهٔ کمال سخن پرور و نکته گستر سخن ساز جناب جلالت مآب نواب دولت یار جنگ میر ناصر الله خان دام اقباله آثار جلالت و انوار نباهت از ناصیهٔ مبین و غرهٔ جبین او چون ضیاء خورشید و صفا در مروارید هویداست و در کسب فضایل نفسانی و کمالات جسمانی و مکارم اخلاق و پاکیزگی طینت و اصالت حسب و صحت نسب

چون خورشید ضیا در مشهور و سرافراز و بکمال دانش و جمال فصاحت و هنرپروری مشهور و ممتاز و بواسطهٔ اطوار حمیده و آثار پسندیده و نیکی نهاد و رفتار مطبوع و هنجاری بدست ارتفاع منزلت و بلندی مکانت که از وی پیدا است از ان ارباب نظم و نثر در مدایح ذات محامد صفاتش مدح گو و شکرگذار جواهر خیالات دلپسندش مطبوع طبایع کلیه افاضل عالم و مقبول ضمایر تمامی اکابر فضلای بنی آدم است و از رشحات اشعار گوهربارش ریاض فضل و فصاحت ناضر و از قطرات ابیات درر نثارش حیاض دانش بلاغت سرشار و مالامال است و تعریف نظمش از اندازه برون و توصیف نثرش از حد افزون خصوص کتاب تاریخی که تازه تالیف فرموده اند که از فوایح کلمات گوهربارش مذاق اصحاب خبر و بینش شیرین و دیدهٔ پاکی اعتقاد و خوشی نهاد و مقبول طبایع همگی اعیان دربار و محبوب القلوب تمامت ارکان دولت است

شبیه نواب دولت یار جنگ بهادر



نواب عماد الملک

و هم جناب جلالت مآب اجل اکرم افخم نواب عماد الملک مولوی سید حسین دام اقباله معتمد دربار گردون مدار در مقامات ادبیت و مقدمات عربیت و در علوم عقلی و فنون نقلی فرید دهر و وحید عصر است و بلطف عمیم و کرم جسیم و خلق کریم و حسن سیرت و لطف معاشرت و موالفت و حسن مروت و فتوت رونق انظار تازه و گلزار همت و شوکت را نضارتی بی اندازه بخشیده و در مدارج علوم از قبیل هیئت و نجوم و جغرافیا و حساب

و تاریخ بی نیاز و ممتاز است چنانچه اگر از شرق تا غرب عالم را به پیمایند مانند وی را در احیای مراسم فضل و ادب نه بینند
و دارای هر زبان و دانای هر بیانند فضلای روی زمین و فقهای با تمکین بانعام بی پایان و احسان فراوانش مغمورند
و السنهٔ دور و نزدیک بمدایح نباهتش قائل و صنوف عرب و عجم بروایح فضیلتش ناطقند و چنان در السنهٔ خارجه و امور
پولیتیکیه تدریس کرده که کسی را درین باب زهرهٔ اشتباه و جبرهٔ تدلیس نیست در اسالیب فصاحت و تفحص در کتب سیر
و تجسس در تاریخ و خبر کنون مخزن حکم و مصدر محاسن شیم گردیده چنانچه وجه اصحاب درایت از نسیم ترتیبش باثمر
و شجرهٔ اقبال ارباب کفایت از شمیم تربیتش بارور است .

شبیه نواب عماد الدوله مولوی سید حسین صاحب



یازدهم ثمرهٔ شجرهٔ فضل و فتوت جناب تاج الادبا مولوی عبد القیوم کمشنر انعام بزیور فضائل آراسته است در عنفوان مولوی عبد القیوم
زندگانی و ریعان شباب از روی جودت فهم و حدت ذهن دریافت که تکمیل نفس انسانی و ترقی از پستی جهل و نادانی بی
اکتساب مراتب دانش صورت نه بندد بتکمیل علوم و تحصیل فنون را پای طلب در راه تعب نهاد و باب استفاده را
کما جرت بها العاده بر گشود و مقدمات با سایر علوم در اندک مدت خواند پس از آن بمسائل فقهیه و ضبط دلائل اصول و حدیث
تا بهر فن مسلم گشت و طریق سلوکش پسندیدهٔ خاص و عام شده و در ملک دکن مستند بالرای گردیده و وزیر فرخنده خصال الاالش

در نشو و نما و شاخ اقبالش در برگ و نوا شده بیمن مبانی همم و حسن مکارم شیم در اندک زمان فروغ چهرهٔ اولوا الابصار گشته
در ظل عاطفت اعلیحضرت بندگان عالی با کمال خرمی روزگار میگذراند اکنون سال فزون از بیست است
که با شوهرش رشتهٔ الفت چنان محکم است که بدینگونه الفت بی شایبهٔ تکلف کم اتفاق افتاده و کسی نشان نداده

جناب حکیم محب حسین

دوازدهم ثمرهٔ شجرهٔ اقبال جناب عمدة الحکما حکیم محب حسین بزیور فضایل و زینت فواضل آراسته است و علوم عربیت و مراتب ادبیت و انواع معقول و منقول و حکمت الهی و طبیعی و ریاضی تالی ارسطو و ثانی افلاطون است و چنان در مسائل حکمت و نجوم و هیئت تدریس کرده که کسی را در این باب زهرهٔ اشتباه و بهرهٔ تدلیس نیست از حسن خدمت چندان در خاطر سرکار نواب وقار الامرا رسوخی دارد که هیچ یک از معتمدان را بدینگونه بحسب اعتبار مقصود نیست و سالهاست بشرف ملازمت و مواظبت خدمت سرافراز است   بهار عالم حسنش دل و جان زنده میدارد   برنگ اصحاب صورت را ببو ارباب معنی را

خلاصه این ریاست دارای هفتصد امیر دیگر است که جمیع اطوار انسانیت در آنها موجود است لاکن علم در میان آنها رواجی ندارد و مشغول بعیاشی می باشند خداوند از برای اتمام حجت بر آنها چنان نواب مختار الملک وزیر با تدبیری را عطا فرموده بود که میتوان گفت قابل وزارت یکی از سلاطین معظم روی زمین بود هر چند کوشش نمود در تربیت ملک و ترقی آنها اصلا بر دل آنها اثر نکرد حتی آنکه استادان ماهر از هر سمت طلب نمود و مدرسه های متعدد چه در شهر و چه در محالات باز نمود اثری بظهور نرسید تا اینکه از دست بی تربیتی آنها به تنگ آمده بنا نمود مردمان لایق را از خارج طلبیده به امورات ملکی مقرر نمود با وجود اینها باز اثر بر آنها نکرده و در تربیت اهل ملک بمقصود نرسید آخر الامر بمقتضای دستور روزگار بعد از مدت مدیدی که مستقر سریر وزارت بود رخت ببادیهٔ نیستی کشید از این دنیای دون عجب فتنی نمود که گویا ملک دکن را همراه برد و انقلابات زیاد در ریاست پیدا گردید و کسانی را که آن مرحوم از خارج طلب کرده بود اکنون چنان تسلطی بر ملک پیدا نموده اند که اهالی ملک نه از پادشاه و نه از وزیر و نه از رعیت کسی را قدرت بر آن نیست که بتواند خلاف امر آنها عمل نماید و این ذلت بر سر آنها نیامد مگر بسبب بی دانشی و بی علمی و اکنون بسبب نفاقی که در میان آنهاست ملک مانند کشتی طوفانی در تلاطم است که عنقریب از حوادثات
زمان غرق خواهد شد

فصل دویم ریاست بهوپال

این ریاست یکی از ریاستهای معتبر هندوستان و از محال مالوه محسوب میشود بانی این ریاست دوست محمد خان افغان است که یکی از امراء طایفه میرزا خیلی و در سلک ملازمان پادشاه فرخ سیر بود و اکنون والیه ریاست که ریاست مزبور در تحت حکومت اولاد و احفاد اوست از حسن اتفاق سه خاتون محترمه پی پی در این ریاست حکمران هستند و بحالهم سلطان جهان بیگم به منصب جلیله ولیعهدی از جانب ما مقرر هستند و در ایام حکومت سکندر جهان بیگم این ریاست مخصوص ریاستهای قدیم جواز خویش بود و از حسن انتظام و ملک داری و لشکر کشی و دشمن کشی و رعیت پروری ایشان اگر بخواهیم بنویسیم دفتری جداگانه باید مختصر آنکه در ادای خدمات و خیر خواهی دولت قوی شوکت انگلیس در سنه ۱۸۵۷ عیسوی مخاطب بستاره هند گردیدند و پرگنه بیرسیا را در سنه ۱۸۶۰ دولت قوی شوکت بایشان انعام نمود و نامه هم تاریخ ۱۸۶۲ سند متبنی گیری بدست آوردند از جمله حسن تدبیر ایشان جلیله یکی این بود که در مدت شش سال ریاست را از بار قرضه مستخلص گردانیدند و در سنه ۱۸۶۸ داعی اجل را لبیک اجابت گفت بعد از وی دختر نیک اختر ایشان نواب علیه عالیه شاهجهان بیگم بسن سی و یکسالگی بر مسند حکومت جلوس نمود و الی الآن زمام مهام امور ریاست در کف کفایت ایشانست وسعت ملک ۶۷۶۴ میل مربع آمدنی ۳۶۸۲۴۰۰ روپیه کمپنی خراج بدولت قوی شوکت سالی دو لک روپیه نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است ۳۳۷ سوار و ۲۸۶۳ پیاده حاضر رکاب موجود و معین همیشه اوقات دارند .

شبیه نواب علیه عالیه شاهجهان بیگم

۱۴ فروری

فصل سیم ریاست رامپور

بانی این ولایت علی محمد خان افغان است که بحسن تدبیر
بسیاری از نواحی مرادآباد را بحیطهٔ تصرف درآورده و سر
گروه چهل و شش هزار افغان شد و خطاب نوابی از جانب
پادشاه دهلی بپاداش خدمتی که بسادات بارهه کرده
بود یافت هنگامی که نواب کلبعلی خان بمسند حکومت
قرار گرفت از حسن تدابیرش ریاست مذکور محسود ریاست
های قرب و جوار خویش بود رعایا و برایا همه
خوشنود بودند و طبع والای این نواب باشاعت
خیر و اجرای کارهای حسنه مایل بود از آنجائی که
مصدر خدمات نمایان شده بود از طرف حکومت
انگلیس مخاطب بخطاب مشیر قیصر هند شد و پانزده
شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد چون
داعی اجل را لبیک اجابت گفت پسرش نواب
محمد مشتاق علی خان بر مسند حکمرانی جلوس نمود
در عرصه قلیل بدرود جهان فانی کرد و پسرش رئیس حالیه
نواب حامد علی خان بهادر جانشین شد چون طفل بود
به اقتضای سن سرکار گورنر جنرل ریاست را به
کونسل واگذار نموده تا که رئیس حالیه بحد رشد رسید
آنگاه ریاست را در کف کفایت او گذارند وسعت مملکت
۱۱۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک روپیه است
نواب حالیه اکنون بسیاحت انگلستان رفته‌اند مراجعت از
انگلستان احتمال دارد که زمام ریاست را بقبضهٔ اقتدار
ایشان واگذارند

شبیه نواب کلب علی خان بهادر



شبیه حافظ محمد ابراهیم علی خان بهادر



شبیه نواب زور آور خان بهادر



فصل چهارم ریاست تونک راجپوتانه

بانی این ریاست امیر الدوله نواب محمد امیر خان سپه سالار افواج مهاراجه جسونت رای هلکر بود و بتاریخ نومبر سنه هزار و هشتصد و هفده عیسوی ۱۸۱۷ معاهده با دولت سرکار انگلیس کرده رامپور و قلعه گورمنت را سرکار انگلیس به ایشان عطا فرمود و حکمران حالیه حافظ محمد ابراهیم علی خان است و سند متبنی مع نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است و وسعت ملک ۵۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است و این ریاست از حسن تدبیر رئیس حالیه منتظم و قابل تعریف و توصیف است .

فصل پنجم ریاست بالاسنور

این ریاست از محال کاتهیاوار و تحت حکومت بمبئی است والی این ریاست از اولاد سردار محمد خان پسر شیر خان بابی جوناگده است رئیس حالیه آنجا نواب زور آور خان است نه شلک توپ سلام از سرکار انگلیس برای ایشان مقرر است و وسعت ملک ۶۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه چهل هزار روپیه است

فصل ششم

شبیه نواب شیر محمد خان بهادر



فصل ششم ریاست پالن پور

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بندر بمبئی است و رئیس حالیه آنجا نواب شیر محمد خان بهادر است در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ع در ازاء خدماتی که بدولت سرکار انگلیس کرده بود سند متبنی گیری و یازده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۴۸۳۲ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه تعداد فوج یک صد و پنجاه سوار و پیاده یک هزار دارد و چهل و پنجهزار و پانصد و دوازده روپیه خراج بحکومت انگلیس در سال میدهد

شبیه نواب نصرت جنگ منصور علیخان بهادر



فصل هفتم ریاست مرشد آباد

دار الریاست این ملک بنگاله است حد شمالی نیپال و بهوتان حد شرقی آسام و برهما حد جنوبی خلیج بنگاله حد غربی صوبه بهار است اودیسه و بهار هم تا به این ریاست متعلق بود بانی این ریاست نواب جعفر علیخان که از امرای عالمگیر بود در سنه ۱۱۰۰ انتخاب شد قلی خان صوبه دار بنگاله سرافراز شد مرشد آباد را ساخت در سنه ۱۸۸۰ منصور علیخان فریدون جاه وفات نمود برادرش سیف الدوله جانشین شد در اوان حکومت سیف الدوله تمام ملک تصرف انگلیس آمد و او را پنشن داده شد برای مخارجش چهل و یک لک و هشتاد و شش هزار و یکصد و سی و یک روپیه مقرر کردند نام رئیس حالیه المعتظم الملک نواب فریدون جاه منصور علی خان نصرت جنگ بهادر است ناظم ممالک صوبه بنگاله نوزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است

شبیه نواب صادق محمد خان رکن الدوله



شبیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر



فصل هشتم ریاست بهاولپور

حاکم این ریاست ابتدا بهاول خان از قوم داودپوتره بوده زمانی که نادر شاه درانی بعد از فتح هندوستان وارد ملک سند شد آن ملکی که در توابع سند بود تا نواح ملتان بخوانین داودپوتره عطا نمود و رئیس حالیه آنجا نواب صادق محمد خان رکن الدوله بهادر است مبلغ یک لک روپیه بعوض خدماتی که در وقت افغانستان کابل کرده بود انعام می یابد وسعت ملکت بیست هزار میل مربع آمدنی سالانه چهل لک روپیه تعداد فوج سه هزار کس هفده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فصل نهم ریاست جوره

این ریاست در ملک مالوه واقع است وسعت ملکت ۸۷۲ میل مربع آمدنی سالیانه شش لک و پنجاه و پنج هزار و دویست و چهل روپیه است رئیس حالیه نواب محمد اسماعیل خان بهادر است در سنه هزار و هشتصد و شصت و دو ۱۸۶۲ سند متبنی گیری و سیزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر شد تعداد فوج حاضر رکاب ۸۱۵ اسوار و ۵۰۰ پیاده است .

شبیه نواب بسم الله خان بهادر



شبیه نواب محمد ابراهیم علی خان بهادر



فصل دهم ریاست باوهن پلی

این ریاست تحت حکومت بمبئی است در دویست
سال قبل محمد خان بانی این ریاست از اصفهان
آمده این ملک را آباد کرد رئیس حالیه نواب بسم الله
خان اصفهانی است سند تبنی گیری و یازده شلک
توپ سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک
۵۳۵ میل مربع آمدنی سالیانه دو لک و پنجاه
هزار روپیه تعداد فوج ۲۳۳ سوار ۲۰۲ پیاده
حاضر رکاب می باشند

فصل یازدهم ریاست مالیر کوتله

سابق این ریاست در تصرف رنجیت سنگه والی
لاهور بود و در سنه هزار و هشتصد و ده ۱۸۱۰ گورنمنت هندوستان
بوجوهات چند شیخ صدر الدین معروف صدر
جهان را رئیس مالیر کوتله و بخطاب نوابی سرافراز
نمود رئیس حالیه نواب ابراهیم علی خان است
سند تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام برای
ایشان مقرر است وسعت ملک ۵۵ میل مربع
آمدنی سالیانه دو لک روپیه است

شبیه نواب مهابت خان بهادر



شبیه مهاراجه جیاجی بهادر



فصل دوازدهم ریاست جوناگره

این ریاست تحت حکومت بمبئی از محال کاتهیاوار است سابق حکمران این ملک از قوم راجپوت بود در سنه ۱۴۷۲ حاکم گجرات این ریاست را بتصرف در آورد و در سنه ۱۷۳۵ شیرخان که یکی از سپاهیان بود حکمران آنجا گشته ملک را بتصرف خود در آورد و رئیس حالیه نواب مهابت خان بهادر است آمدنی شش لک روپیه است بیست و هشت هزار و سه صد و نود و چهار روپیه به انگلیس میدهد و سند تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام از گورنمنت حاصل کرده و از دربار قیصری اکنون پانزده شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است .

فصل سیزدهم ریاست گوالیار

این ریاست شامل اضلاع متفرقه است والی حالیه این ریاست را جیاجی نام دارد وسعت ملک ۳۳۴۴ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو لک و نه هزار و یکصد و دو روپیه است بیست هزار روپیه بابت مخارج فوج بدولت قوی شوکت انگلیس میدهد با وجود صداقت که در سنه ۱۸۵۷ بدولت بهیه کرده جاگیر سه لک روپیه باو عنایت شده و در سنه ۱۸۶۱ عیسوی مخاطب بخطاب استار آف اندیا درجه اول شد و سند تبنی گیری حاصل کرده و نوزده شلیک توپ سلام در هر مقام که باشد و در حد و خود بیست و یک شلک برای ایشان معین است

فصل چها

فصل چهاردهم ریاست بروده

شبیه مهاراجه سیاجی راو بهادر



این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست ابتدا ملهار راو هلکر یکی از سرداران فوج سیرتهیه بود چون مهاراجه ملهار و حکمران سابق بجهات چند از حکومت معزول شد مهاراجه حالیه سیاجی راو ملقب گایکواد بسن دوازده سالگی بر مسند حکومت جلوس نمود نظر به اقتضای سن امور ریاست و مهام حکومت بدست مجلس جمهور بود چون مهاراجه بحد رشد و قابلیت رسید در سنه هزار و هشت صد و هشتاد و یک عیسوی ۱۸۸۱ از دربار قیصری حکم صادر شد که عنان حکومت و زمام ریاست را در کف کفایت او واگذارند و اکنون که سنه هزار و هشت صد و نود و سه عیسویست ۱۸۹۳ مهاراجه مزبور در کمال خوبی امور مملکت خویش را انجام میدهد کلکت دو زبان اگر هزار دستان گردد داستان جلالتش را یکی از هزار و اندکی از بسیار نتوان سرود وسعت ملک ۹۹ ۸۰۴ میل مربع آمدنی سالیانه یک کرور و بیست و پنج لک روپیه تعداد فوج سوار یکهزار پیاده چهار هزار سند تقیمی کیری و خطاب استر درجه اول و بیست و یک شلیک توپ سلام و سالانه سه لک روپیه تخفیف از جانب حکومت برای ایشان مقرر است توپهای طلا و نقره در توپخانه ایشان موجود است که در هیچ ملک هندوستان چنین توپها نزد احدی از حکام ممکن نیست .

شبیه مهاراو راجه منگل سنگه بهادر



فصل پانزدهم ریاست الوار

این ریاست از محالات میوات و دهوندهار است
والی این ملک موسوم است براجه منگل سنگه از قوم
راجپوت راجه موصوف این ریاست را در سنه
هزار و هشتصد و هشتاد ۱۸۸ عیسوی از ریاست
جی پور و بهرت بود وضع کرد وسعت ملک
۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه بیست لک
روپیه است تعداد فوج پانزده هزار سوار و دو
هزار پیاده حاضر رکاب دارد سند تبنی گیری
و پانزده شلک توپ سلام برای ایشان مقرر است
و حکومت شان در کمال انتظام است

شبیه راجه راجی بجی سین بهادر



فصل شانزدهم ریاست راجه مندی

والی سابق این ریاست از قوم راجپوت بود لاکن
بوجوهات چند بموجب عهدنامه لاهور مرقومه ۹ مارچ
سنه ۱۸۴۶ بتصرف انگلیس درآمد بعد از آن سرکار
انگلیس در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و یک ۱۸۵۱ براجه
بلبیر سین وارث او واگذار نمود وقتی که راجه موصوف
وداع جهان نمود پسرش بجی سین بر مسند حکومت
متمکن گردید سند تبنی گیری باو داده و یازده شلک
توپ سلام برای او مقرر شد وسعت ملک ۱۰۰۰
میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است
و سالیانه یک لک روپیه بحکومت خراج میدهد

شبیه راجه بشوناتهه سنگه



شبیه مهاراجه پرتاپ سنگه بهادر



فصل هفدهم ریاست راجه چهترپور

بانی این ریاست ابتدا کنور سونی ساه ملازم هندوپت بود بعد از تعیین این مقال آنکه بسبب هنگامه یورش مرهته کنور سونی ساه بسیاری ملک از اطراف و جوانب این ریاست را بتصرف خود درآورده حکومت میکرد هنگامی که انگلیس بر تمام ملک بوندیل کهند مسلط شد صلاح وقت را چنان دید که ملک متصرفی کنور سونی ساه را بخود وی واگذار نماید لهذا در نوزدهم ماه مارچ سنه ۱۸۶۲ ملک را با او واگذار نموده و اختیار تبنی گیری را نیز باو داد وسعت ملک ۱۲۴۰ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است پانزده شلیک توپ سلام برایش مقرر است رئیس حالیه راجه بشوناتهه سنگه است

فصل هجدهم ریاست کشمیر

دارالریاست این ملک سری نگر است بانی این ریاست گلاب سنگه ابتدا نزد خوشحال سنگه فوجدار رنجیت سنگه ملازم بود در عهد شیر سنگه سردار فوج شد در ازای خدماتی که در جنگ اکبرخان حاکم کابل بجا آورده بود رسید جمون برای سکونت او و در لاهور معین شد در سنه ۱۸۵۷ گلاب سنگه از این جهان رخت بر تافت پسرش رنبیر سنگه رئیس حال بجای پدر بر مسند حکومت متمکن گردید و در سنه ۱۸۶۱ خطاب استار درجه اول مخاطب و سند تبنی گیری و نوزده شلیک توپ سلام برای او مقرر شد تعداد فوج سواره و پیاده شانزده هزار دارد و این ریاست خودمختار بود و اکنون در تحت حکومت انگلیس است وسعت ملک ۲۵۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک روپیه

شبیه مهاراجه مهادو سنگه بهادر



فصل نوزدهم ریاست جی‌پور

سوائی جی سنگه بهادر از قوم کچهوا این ریاست آباد ساخت
بعد از فوت سوائی جی سنگه رئیس حالیه مهاراجه مهادو سنگه بهادر دو سالگی
بحکومت جلوس نمود نظر باقتضای سن حکومت انگلیس
زمام ریاست را به جمهور واگذار کرد و چون راجه بحد رشد
رسید در سنه هزار و هشت صد و پنجاه و دو عیسوی ۱۸۵۲
زمام مهام ریاست را بکف کفایت او دادند
و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ پاداش خیر
خواهی و جان فشانی و خدماتی که در پرگنه کوت قاسم
بحکومت کرده بود سند تمغی و خطاب استر
هند اول و بیست و یک شلک توپ سلام از حکومت
برای ایشان مقرر شد در قواعد ملک داری و قانون
حکمرانی و رعیت پروری شهرهٔ آفاق و محسود
همگنان است اگر بخواهم اوصاف حمیدهٔ ایشانرا
بیان کنم دفتری جداگانه باید مختصر اینکه همت
بحری است متلاطم که از کثرت بخشش نپرهیزد و
بخشش ابری است متراکم که از شدت ریزش
خمیده نشد و در سلک ابنای ملوک بحسن سلوک مذکور
است وسعت ملک پانزده هزار میل مربع آمدنی
سالیانه چهل و شش لک روپیه است سالیانه چهار
لک روپیه خراج بحکومت میدهد تعداد فوج سوار
و پیاده پانزده هزار حاضر رکاب دارد و در نهایت
انتظام مشغول حکمرانی است

شبیه مهاراجه پتیاله



فصل بیستم ریاست پتیاله

والی این ریاست از قوم جاتست که مذهب نانک شاهی دارد و در ۱۸۱۷ سنه
بپاداش خدماتی که راجه نریندر سنگه در پرگنه نارنول بحکومت کرده بود
محصول دو لک روپیه مدام از حکومت باو عطا شده و مخاطب بخطاب
استر درجه اول گردید و سند متبنی گیری حاصل نمود مع هفده
شلیک توپ سلام چونکه مهاراجه موصوف در سنه ۱۸۷۶
موافق آئین و ملت خود که بسیار ثواب میداند خود را در آتش
انداخت پسرش که هنوز طفل بود گورنر جنرال او را خلع نموده بر
ریاست بجای پدر نشانید و مهام ریاست بکونسل اف ایجنسی پتیاله مفوض داشت
تمام رعایا و برایا خوشنود شدند و از حسن تدابیر کونسل روز بروز ملک در
ترقیست وسعت ملک ۵۴۱۲ میل مربع آمدنی سالانه سی لک روپیه است

شبیه مهارانا فتح سنگه جی بهادر



فصل بیست و یکم ریاست اودی پور

این ریاست از محال میوار است مهارانا اودی سنگه جی
این ریاست را آباد کرد حد شمالی اجمیر است حد شرقی او
کوتا بوندی حد جنوبی مالوه حد مغربی سروهی است وسعت ملک
۱۲۱۱۶ میل مربع است آمدنی سالانه چهل لک روپیه
خرج فوج دو لک و پنجاه هزار روپیه بحکومت میدهد والی
اینملک بسیار قدیم و عالی خاندانست تمام راجگان هندوستان اورا
خیلی بزرگ و حرمت میدارند و او لقب آفتاب هند است
والی حالیه مهارانا فتح سنگه جی ۱۴ جنوری ۱۸۸۵ سنه
با حکومت انگلیس تجدید معاهده نموده و سند
متبنی گیری مع ۲۱ شلک توپ سلام حاصل کرد

شبیه مهاراجه سیواجی راو هلکر بهادر



شبیه راجه رگهبیر سینگه بهادر



فصل بیست و دوم ریاست اندور

این ریاست از محال مالوه است بانی این ریاست ملهار راو هلکر از سرداران فوج مرهته بوده سیواجی راو راجه حالیه در ۱۸۸۶ عیسوی مخاطب بخطاب استر درجه اول شد و سند تبنی گیری حاصل کرد و نوزده شلک توپ سلام هر مقامی که باشد و در حدود خود ولیعهد یک شلک از حکومت برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۸۳۱۸ میل مربع آمدنی سالانه پنجاه لک روپیه است یک لک و نود و هزار و هفتاد و دو روپیه بحکومت انگلیس خرج فوج میدهد تعداد فوج سوار ۳۳۰۲ پیاده ۵۰۰۳ ۶۳ حاضر رکاب دارد ملکش ترقی دارد

فصل بیست و ششم ریاست جیند

راجه پتیاله و راجه این ریاست جد شان یکی است مذهب نانک شاهی دارند در ۲۲ ستمبر ۱۸۶۴ بر مسند حکومت جلوس نمود در ۱۸۵۷ در هنگامه دهلی این راجه مقدمة الجیش شده بکمک انگلیس رفت و فتح نمایانی کرد و به پاداش این خدمت حکومت انگلیس ملک مدوانه را که حاصلش یک لک و شانزده هزار و هشتصد و سیزده بود بایشان انعام داد و از ریاست پنجاه سوار برای حکومت معین شد که بوقت ضرورت بکار در ۱۸۸۶ راجه حالیه رگهبیر سینگه را اختیار تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام داده شد وسعت ملک ۱۲۳۶ میل مربع آمدنی سالانه هفت لک روپیه است

شبیه راجه انند راو جی بهادر



فصل بیست و چهارم ریاست دهار

این ریاست در ملک مالوه واقع حکمرانان این ریاست ابتدا از پتوار بود و در سنه هزار و هشت صد و شصت و دو ۱۸۶۲ رئیس حالیه انند راو جی را اختیار متبنی گیری و پانزده شلیک توپ سلام از سرکار حاصل شد وسعت ملک ۲۵۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه پنج لک و سی و هفت هزار روپیه

شبیه راجه سورا اندر بکرم ساه بهادر



فصل بیست و پنجم ریاست نیپال

این ولایت تحت حکومت پرسیدنسی بنگال است حد شمالش کوه همالیه حد غربش کماون حد جنوبی اوده و محال گورکهپور و بنگاله است و اراکین ریاست این ملک کهتماندو ست رئیس این ریاست خود را از اولاد رانای اودی پور رسیده اند و خراج بخاقان چین میدهند حکومت انگلیس در سنه ۱۷۹۲ برای توسیع دائره و تجارت معاهده منعقد نمود رئیس حالیه سورا اندر بکرم ساه از قوم راجپوت است این راجه خود مختار است یعنی خراج گذار حکومت انگلیس نیست وسعت ملک ۵۴ هزار میل مربع آمدنی سالانه ۳۲ کرور و محض دوستی و اتحاد ۲۱ شلک توپ سلام از حکومت انگلیس برای ایشان مقرر است

شبیه مهاراجه رودرپرتاب سنگه



فصل بیست و ششم ریاست پنا

اینریاست از محال بوندیل کهند است در سنه ۱۸۰۹ راجه کشور سنگه بر مسند ریاست متمکن شد پس از فوت او در سنه ۱۸۴۹ راجه نرپت سنگه حکمران این ریاست گشت و در پاداش خدماتی که در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ عیسوی بحکومت کرده بود از جانب دربار قیصر بخلعت قیمتی بیست هزار روپیه و مخاطب بخطاب مهندر و اختیار تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام سرافراز گردید در سنه ۱۸۷۰ بدرود جهان نمود رئیس حالیه رودرپرتاب بجایش نشست وسعت ملکش ۲۵۵۵ میل مربع آمدنی سالانه چهار لک و نه هزار و ششصد و پنجاه و پنج روپیه است

شبیه راجه ساروول سنگه بهادر



فصل بیست و هفتم ریاست کشن گده

این ریاست از محال مارواراست رئیس اینریاست از خاندان راجگان جودپوراست در سنه هزار و هشت صد و چهل عیسوی ۱۸۴۰ راجه حالیه ساروول سنگه بر مسند حکومت متمکن شد سند تبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر شد وسعت ملک ۷۰۰ میل مربع آمدنی سالیانه شش لک روپیه حکومت محض رعایت خراج از ایشان نمیگیرد تعداد فوج دویست و پنجاه سوار و سی صد پیاده حاضر رکاب دارد

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



فصل بیست وهشتم ریاست جودهپور

دارالریاست این ملک ماروار است بانی این ریاست
ابتدا جودها نامی از خاندان راجپوتان راتهور قنوج است
درسنه ۱۸۵۲ راجه حالیه جسونت سنگه بر مسند حکومت جلوس
نمود بعوض خدماتی که بحکومت انگلیس کرده سند
اختیار تبنی گیری وخطاب استر درجه اول و نوزده
شلک توپ سلام از حکومت حاصل نمود وسعت
ملک ۳۷۶۲۵ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و دو
لک روپیه تعداد فوج یکهزار سوار وپیاده دارد ونود و
هشت هزار روپیه مخارج فوج ویک لک و پانزده
هزار روپیه خراج بحکومت میدهد

شبیه رانا نهال سنگه بهادر



فصل بیست ونهم ریاست دهولپور

راجه این ریاست از قوم جات است بانی این ریاست
ابتدا در عهد باجی راو پیشوا سپاهی بود درسنه
هزار وهشتصد وسی ۱۸۳۶ وشش عیسوی راجه رانا لوک
ایندر سنگه با حکومت انگلیس معاهده نموده رئیس حالیه
رانا نهال سنگه راجانشین کرده سند اختیار تبنی گیری
و پانزده شلیک توپ سلام حاصل نمود وسعت
ملک ۱۶۲۶ میل مربع آمدنی سالیانه یازده لک
روپیه تعداد فوج سواره وپیاده دو هزار حاضر
رکاب دارد

شبیه مهاراو رام سنگه بهادر



شبیه مهاراجه سکهه عیشر سنگه



فصل سی ام ریاست بوندی

راجه امید سنگه حاکم این ریاست از قوم راجپوتان است
ابتدا کسی که با حکومت انگلیس در مقام اتحاد برآمد این راجه
بود در سنه ۱۸۱۲ امید سنگه پدر و جهان منو و پسر کوچکی
از او باقی بود موسوم به مهاراو بشن سنگه حکومت انگلیس بجای پدر
نشانیده با او عهدنامه جدیدی منعقد نمود پس از فوت او پسرش
مهاراو رام سنگه راجه حالیه بسن پانزده سالگی مسند نشین شد تا ایام بلوغ
انتظام ملک را حکومت انگلیس میداد و چون بحد رشد رسید نظام
ریاست او در کف کفایت او نهادند و هفده شلک توپ سلام برای او
مقرر است وسعت ملک ۲۲۹۱ میل مربع آمدنی سالانه پنج لک روپیه
خراج یک لک و بیست هزار روپیه هر ساله میدهد تعداد فوج سواره ۲۰۰ پیاده

فصل سی و یکم ریاست ورنگه

راجه حالیه مهاراجه سکهه عیشر سنگه است وسعت
ملک بیست و سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه چهل و
هفت لک و پنجاه هزار و هفتصد و پنجاه روپیه
دو لک و پنجاه هزار روپیه سالیانه بحکومت انگلیس
خراج میدهد پانزده شلک توپ سلام برای او
مقرر است

شبیه راجه ایشری پرشاد بهادر



شبیه راجه هز هینس آنریبل سر مهاراجه
دهراج آنند گجپتی راج منکر سلطان بهادر



فصل سی و دوم ریاست بنارس

بانی این ریاست منسارام زمیندار موضع گنگاپور بوده است
در سنه ۱۷۴۰ عیسوی وفات نموده و جانشینش بلونت سنگه جانشین
شد در سنه ۱۷۶۳ راجه موصوف در انتقال بنگاله همراه شاه
عالم و شجاع الدوله بود پس از آن همراه شاه عالم بفوج
انگلیس درآمد در سنه ۱۷۸۱ عیسوی علاقه بنارس را حکومت
انگلیس با و واگذار نمود مشروط به اینکه سالیانه چهل
لک روپیه بدهد لاکن اختیار فوجداری و دیوانی و تحصیل
بدست حکومت انگلیس باشد چون ملک ... راجه ایشری پرشاد
نراین راجه حالیه مسندنشین شد لقب کی سی آی و سیزده شلک
توپ سلام از حکومت برای او مقرر گردید.

فصل سی و سیم ریاست ویجانگر

رئیس حالیه این ریاست هز هینس آنریبل سر مهاراجه آنند گجپتی راج منکر
سلطان بهادر است که اوج شرف امیری منزلت گشته جاه امیر
مطیر کهف اقبال مشحون گرامت طبع صافیش گنج مخزون از
حکم گوهر مسعود و منش باشاه جز و جهد وشش و بکمال فضل و هنر و بذل و
ثمر از همگنان ممتاز دانش بزرگ همت بلند باز و دلیر و
بذل هوشمند و بسبب شرف نفس و کرم ذات و فر و حشمت و ظهور
همت سیاسی ... سیاسی تجارب باز و اجابت و حکمت شایسته و خدمات
حسن خدمات ایشان چنان مطبوع خاطر دولت شوکت بهیه انگلیسیه
که در مجالس حکومت کرسی نشین است اکنون سال عمر ... است
... ۲۵ ... سالانه
روپیه است

شبیه راجه پرتهی سنگه بهادر



شبیه مهاراول بیری سال سنگه



فصل سی و چهارم ریاست [illegible]

رئیس حالیه پرتهی سنگه بهادر است اختیار تبنی گیری
و پانزده شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان معهود است
وسعت ملکت دو هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالانه
پانزده لکت روپیه هشتاد هزار روپیه سالیانه
بحکومت خراج میدهد تعداد فوج پانصد سوار و [illegible]
هزار و پیاده حاضر رکاب دارد و حکومت ایشان
در نهایت شایستگی است

فصل سی و پنجم ریاست جیسلمیر

این ریاست در تصرف قوم راجپوتان است راجه مهارا
ول مولراج در سنه ۱۸۱۸ معاهده با حکومت انگلیس نمود
در سنه ۱۸۲۰ عیسوی فوت کرد و پس از آن نبیره اش
گج سنگه حکمران ریاست گشت این نیز در سنه ۱۸۴۶
جهان را وداع نمود رئیس حال مهاراول بیری سال سنگه متبنی
مسند نشین شد سند تبنی گیری و پانزده شلک توپ
سلام از جانب حکومت جهة ایشان مقرر شد
وسعت ملکت ۱۶۴۴۷ میل مربع آمدنی سالیانه
پنج لکت روپیه یکهزار فوج حاضر رکاب دارد و وسعت
ملکت یکهزار و سیصد و شش میل مربع آمدنی ۱۰ لکت روپیه

شبیه راجه کیسری سنگه جی بهادر



شبیه راجه اودی سنگه بهادر



فصل سی و ششم ریاست سروهی

در سنه ۱۸۲۳ راجه شیو سنگه رئیس این ریاست معاهده با حکومت انگلیس نمود که اطاعت نماید و خراج از قرار دو روپیه شش آنه بدهد و حکومت نیز وعده داد که او را در پناه خود نگاه دارد و قرار داد که اگر کسی از وارث او بعد از وفات شیو سنگه باقی ماند او مالک ریاست باشد رئیس حالیه کیسری سنگه جی را پانزده شلک توپ سلام برایش معین گردیده وسعت ملک سه هزار میل مربع آمدنی سالیانه هشتاد هزار و ششصد روپیه خراج سرکاری پانزده هزار و سیصد روپیه است شصت و نه سوار و دویست و هجده پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و هفتم ریاست پرتاب گده

راجه این ریاست از خاندان راجه اودی پور است در سنه هزار و هشت صد و چهل و چهار ۱۸۴۴ عیسوی راجه دلپت سنگه مسند نشین شد اختیار تبنی گیری و پانزده شلک توپ سلام برای او مقرر شد راجه حالیه اودی سنگه بهادر است وسعت ملک ۱۴۶۰ میل مربع آمدنی سالیانه چهار لک روپیه است پنجاه سوار و دویست پیاده حاضر رکاب دارد

فصل سی و ششم ریاست رتلام

راجه رتلام از قوم راجپوت بسیار معزز میدارند و فرقه
عیشمانند این راجه هشتاد و چهار هزار روپیه شاهی بتوسط
حکومت انگلیس براجه سندهیا خراج میداد و در
سنه هزار و هشتصد و نوزده عیسوی ۱۸۱۹ فیمابین راجه
سندهیا و پرتاب سنگه راجه رتلام بوساطت
انگلیس عهدنامه منعقد شد که راجه سندهیا متعرض
ریاست رتلام نشود و خراج بگیرد و پس از فوت
پرتاب سنگه پسرش بلونت سنگه بر مسند ریاست قرار
گرفت نظر بخدماتی که در هنگامه دهلی در سنه
هزار و هشتصد و پنجاه و هفت ۱۸۵۷ عیسوی نسبت
بحکومت انگلیس از بلونت سنگه بظهور رسیده بود
پسرش بهیر سنگه از دربار قیصری بخلعت فاخر مخلع
شد دوازده شلیک توپ سلام برایش معین
گردید راجه حالیه رنجیت سنگه جی بهادر است
وسعت ملکش هفتصد میل مربع آدمی شماریش
لک و شصت و چهار هزار و شصت و چهار نفر
است پانصد سوار حاضر رکاب دارد امور
حکومت ایشان منظم است

شبیه راجه رنجیت سنگه جی بهادر



شبیه راجه جسونت سنگه جی بهادر



فصل سی و نهم ریاست بهرتپور

این ریاست از محال میوات است بانی این ریاست برج نامی قطاع الطریق در عهد عالمگیر پادشاه بوده است رئیس حال جسونت سنگه جی است سند تبنی گیری باو داده شده و در سنه هزار و هشتصد و پنجاه و پنج ۱۸۵۵ عیسوی هفده شلیک توپ سلام برایش مقرر گردید وسعت ملک ۱۹۷۴ میل مربع آمدنی بیست و یک لک روپیه است تعداد فوج سوار ۲۲۱۴ پیاده ۸۳۴۶ سپاه توپخانه ۸۶۳ می باشد

شبیه راجه بهان پرتاب سنگه بهادر



فصل چهلم ریاست بجاور

بانی این ریاست از خاندان سنگه دیو پسر چهتر سنگه جگت راج بوندیله بوده هنگامیکه علی بهادر ملک بندیلکهند را فتح کرد و گرسنگه دیو سر اطاعت فرو نیاورده در جنگ کشته شد راجه همت بهادر نزد علی بهادر واسطه شد ملک را به پسر گرسنگه دیو کیسری سنگه مسترد کرد در حیات کیسری سنگه ملک بندیلکهند در تصرف حکومت انگلیس در آمده و بسبب منازعه فیما بین راجه چرکهری و بجاور کیسری سنگه سند ریاست نیافت بهان پرتاپ سنگه رئیس حال بعوض خدماتی که در سنه ۱۸۵۷ بحکومت انگلیس کرده بود بر سند حکومت مقرر شد و اختیار تبنی گیری و یازده شلیک توپ سلام حاصل کرد وسعت ملک ۹۲۰ میل مربع آمدنی سالیانه سه لک روپیه است

شبیه راجه بکرم سنگه بهادر



فصل چهل و یکم ریاست فرید کوت

این ریاست بسمت جنوب فیروزپور واقع است بانی
این ریاست بهلن نامی از قوم جات بود در عهد اکبرشاه
حاکم فریدکوت شد بعد از چندی علم خودسری برافراخت
تا در سنه ۱۸۴۵ در وقت لشکرکشی انگریز مستطیع مظفر نجدمات
لایقه که از او بظهور رسیده بود پرگنه کوت کمتوارا با
خطاب راجگی از حکومت انگلیس یافت و بعوض خدمات
که در سنه ۱۸۵۷ کرده بود یازده شلک توپ سلامی ایشان
مقرر شد و در سنه ۱۸۶۲ بکرم سنگه رئیس حالیه را اختیار متبنی گیری
دادند وسعت ملک ۶۴۲ میل مربع آمدنی سالانه هفتاد و
پنجهزار روپیه ۲۵۰ پنجاه سوار و دویست پیاده در حاضر رکاب دارد

شبیه راجه رنجور سنگه بهادر



فصل چهل و دوم ریاست اجی گده

رئیس حالیه راجه رنجور سنگه است یازده شلک توپ
سلام برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۸۰۲
میل مربع آمدنی سالیانه یک لک و هفتاد و پنجهزار روپیه
است هفت هزار و سیزده روپیه و دو اخراج
بحکومت میداد تا در سنه هزار و هشتصد و شانزده ۱۸۱۶
عیسوی بسببی چند قدری ملک از تصرفش بیرون رفت
حکومت یکهزار و پانصد روپیه از خراج مقرری وی را
تخفیف داده است

شبیه راجه نرپ اندر نراین بهادر



شبیه راجه رام ورم بهادر



فصل چهل و ششم ریاست کوچ بهار

این ریاست از محال کامروپ است و در سنه ۱۷۷۲ عیسوی
راجه دهندر نراین رئیس این ریاست را قوم بهوتیه قید
ساختند راجه مذکور از گورنمنت انگلیس درخواست نمود
که اگر سرکار رهائی کنند مرا از قید برهاند نصف آمدنی ملک
خود را بسرکار خواهم داد حکومت انگلیس او را از قید
خلاص کرد و رئیس حالیه نرپ اندر نراین بهادر است
سیزده شلیک توپ برایش مقرر است

فصل چهل و چهارم ریاست تراونکور

ریاست تراونکور را ترباج هم میگویند دارالریاست
این ملک تراوندام است راجه حالیه رام ورم بهادر
است وسعت ملک ۳۵۶۶ میل مربع آمدنی
سالانه چهل و دو لک هشتاد و پنج هزار روپیه
است تعداد فوج ۸۰۶۱ پیاده و در سنه هزار و
هشت صد و هشتاد و هشت ۱۸۸۸ عیسوی ریاست
معاهده با حکومت انگلیس کرده که دولتین لشکر
برای حفاظت سرحد بدهد

شبیه مهاراجه راجه چمندر بهادر



شبیه مهاراجه وکنتش رمن سنگه



فصل چهل و پنجم ریاست میسور

این ریاست تحت حکومت مدراس است در سنه هزار و هشتصد و سی و یک عیسوی ۱۸۳۱ حکومت انگلیس بسبب بی انتظامی در ملک ریاست را از راجه کرشنا راج گرفته بتصرف خود درآورد و یک لک روپیه سالیانه برای مخارج راجه و پنج یک برای ادای قرضه او مقرر کرد رئیس حالیه مهاراجه چمندر بهادر است وسعت ملک ۲۴ هزار میل مربع است و بیست و یک شلیک توپ سلام برای راجه مذکور مقرر است

فصل چهل و ششم ریاست ریوان

این ریاست بسیار قدیم است بکرات دست به سی و یک پشت بخانواده بیاک دیو میرسد در سنه هزار و هشتصد و سی و دو عیسوی ۱۸۳۲ عهدنامه با سرکار انگریز منعقد شد هفده شلیک توپ برای ایشان مقرر است وسعت ملک ۱۳۰۰۰ میل مربع آمدنی سالانه بیست و پنج لک روپیه است تعداد فوج نهصد و شصت و پنج ۹۶۵ سوار و دو هزار و هشتصد و هشتاد و سه ۲۸۸۳ پیاده حاضر رکاب وارد رئیس حالیه مهاراجه وکنتش رمن سنگه

شبیه راجه جسونت سنگه بهادر



فصل چهل و هفتم ریاست بهونگر

این ریاست از محال کاتهیاوار تحت حکومت بمبئی
است بانی این ریاست سیجک نام از قوم راجپوت
گوهیله است رئیس حالیه جسونت سنگه بهادر است
آمدنی سالیانه هشت لک روپیه است یک لک و
سی هزار روپیه خراج بحکومت میدهد سند اختیار
تبنی گیری و یازده شلیک توپ سلام برای ایشان
مقرر است

شبیه راجه ساهوجی چهترپتی بهادر



فصل چهل و هشتم ریاست کولاپور

بانی این ریاست راجه رام پسر کوچک سیواجی
راجه ستارا است رئیس حالیه ساهوجی چهترپتی است
آمدنی سالیانه ده لک روپیه است تعداد فوج
سیزده هزار سوار و هشت صد پیاده نوزده
شلیک توپ سلام برای ایشان مقرر است
وسعت ملک ۳۱۸۴ میل مربع

شبیه مهاراجه مهاراج سری مهاراجه رانا اندرجیت سنگه

شبیه راجه جگتجیت سنگه

فصل چهل و نهم ریاست بروان

رئیس حالیه این ریاست مهاراجه مهاراج سری مهاراجه رانا اندرجیت سنگه بهادر از قوم جات گهر کپور کهتر نیست خطاب هزهائنس و سیزده شلک توپ سلام از حکومت برای ایشان مقرر است در حسن اخلاق و مهمان نوازی این مهاراجه بی نظیر است وسعت ملک دو هزار میل مربع آمدنی سه لک و پنجاه هزار روپیه است

فصل پنجاهم ریاست کپورتهله

بانی این ریاست ابتدا جسا سنگه بود و بعضی از ملک را بزور شمشیر و بعضی بطور انعام از دربار لاهور حاصل کرد بعد از او سردار نهال سنگه حکمران شد بعد از وفات سردار نهال سنگه راجه جگتجیت سنگه رئیس حالیه بر مسند قرار گرفت در سنه ۱۸۵۷ بپاداش خدماتی که بحکومت کرده بود محال بوندی و بهتوالی از نواح ملک اوده مع خلعت قیمتی و ۵ هزار روپیه نقد عطا شد و اختیار تمنی کری و خطاب ستاره هند و یازده شلک توپ سلام هم یافت وسعت ملک ۵۹۸ میل مربع آمدنی سالانه ۱۶ لک هشتاد و هفت هزار روپیه یک لک و بیست و یک هزار روپیه بحکومت خراج میدهد تعداد فوج سواره و پیاده یکهزار حاضر رکاب دارد

شبیه مهاراجه سوائی سنگه بهادر



فصل پنجاه و یکم ریاست دیتیا

این ریاست از محال بندیل کهند است رئیس حالیه مهاراجه سوائی سنگه بهادر است راجه بسیار رحیم دل است در سنه ۱۸۶۲ هزار و هشتصد و شصت و دو سند اختیار تبنی گیری بایشان عطا شده وسعت ملک هشت صد و پنجاه ۸۵۰ میل مربع آمدنی سالیانه ده لکه روپیه است

شبیه راجه هیراسنگه بهادر



فصل پنجاه و دوم ریاست نابهه

حاکم این ریاست دیویند سنگه از خاندان راجه جیند است چون هنگام محاربه انگلیس با سکهان راجه آنوقت با لشکر انگریز بند کرده بود لهذا انگلیس بعد از تسلط بر سکهان راجه مذکور را معزول نموده در لاهور نظر بند ساخت و بجایش رئیس حالیه هیرا سنگه مسند نشین شد و در سنه ۱۸۵۸ بسبب خدماتی که ازین راجه بظهور رسیده بود و از آن حکومت انگلیس علاقه کانور که حاصلش یک لک و شش هزار روپیه بود باو عطا کرد و در سنه ۱۸۶۲ سند اختیار تبنی گیری و یازده شلک توپ سلام برایش معین شد وسعت ملک ۹۶۳ میل مربع آمدنی سالیانه هفت لک روپیه اخراج حکومت سه لک روپیه پنجصد سوار و پیاده دو هزار حاضر بکار دارد

شبیه راجه راو کهنکارجی بهادر



شبیه مهاراجه چهتر سنگه بهادر



فصل پنجاه وسیوم ریاست کچهه

رئیس این ریاست راو رای نامی است که با انگلیس در سنه هزار هشتصد و نه ۱۸۰۹ معاهده کرد و طرح دوستی انداخت رئیس حالیه راو کهنکارجی است سند متبنی گیری و هفده شلیک توپ سلام برای ایشان معین است وسعت ملک شش هزار و پانصد میل مربع آمدنی سالیانه پانزده لک روپیه است خراج و مخارج فوج سالی دو لک و هشتاد و شش هزار و چهل و نه روپیه بسرکار شوکت مدار انگلیسیه میدهد

فصل پنجاه و چهارم ریاست چهتهر

والی این ریاست چهتر سنگه از قوم بندیله است در سنه هزار و هشتصد و هفده ۱۸۱۷ عیسوی عهدنامه دوستی با حکومت انگلیس منعقد نموده و یازده شلیک توپ سلام برایش مقرر گردید و اختیار متبنی گیری نیز حاصل نمود وسعت ملک ۱۷۵ میل مربع آمدنی سالیانه چهار لک و پنجاه هزار روپیه است

خاتمه

ذکر منافع و فوایدیکه از ایجادات و خصوصیات این سلطنت قوی‌شوکت است در ممالک هند مخصوصاً که بعد از تسلط فرنگ در بلاد هندوستان بسیار فواید که باعث فلاح و ترقی ملک میباشد از توجهات این طایفه جاری شده و شایع گشته اگر از بدو عمل‌داری و اوان حکومت آنها بخواهم هر یکی را بیان کنم درین مختصر نگنجد ناچار باختصار می‌پردازم از آنجمله فوایدیکه باعث آسایش حال و مآل خواص و عوام گشته درستی و حفاظت طرق و شوارع است تا بمنازل و مراحل بعیده و انتظام داک و داکخانه‌ها اگرچه از ایجادات ارباب این سلطنت نیست ولیکن واضح است که این قسم درستی و امنیت طرق و انتظام داک از برای مرحله‌پیمائی و ارسال خطوط و کاغذات و انواع سواریها برای مسافرین به آسانی و ارزانی در تمام اقطاع و مقامات این بلاد وسیع جاریست در عهد هیچ یک از سلاطین نبوده اوّل در عهد سابق امن طریق چنانکه درین عهد است کجا بود و ثانیاً این قسم طرق و شوارع صاف که نابینائی بدون احتیاج قائد بر آن تواند گذشت و مسافر هر چند که بلدیت نداشته باشد بدون دلیل متوجه منزل مقصود تواند گشت در عهود سالفه هرگز نبوده مع هذا اکثر نواحی و اطراف در آن عهود از تراکم اشجار صحرائی و هجوم جبال و تلال متروک و نامسلوک میماند بلکه در ایام بارشش بسبب ناهمواری زمین و راههای پرمغاک از کثرت سیلاب دریای آب میگردید و نیز از خوف راه‌زنان صدور و مرور طرق جاری و شوارع عام بمسافران ناکام بدون معیت جمعیت کمتر میسر می‌آمد علاوه برین بسبب انعدام امن طریق کسی از اهل هند قصد سفر بعید در آن عهود نمیکرد و اگر احیاناً کسی عزم سفر بمسافت دور میکرد اهل و عیالش سفر او را مانند سفر آخرت می‌شمردند و بکمال یأس او را وداع میکردند اکنون از نتایج همین سلطنت است که بهمین همت حکام آنهمه خارهای مفاسد و آفات از رهگذر چنان دور گردیده که اکنون از آن همه مفاسد و آفات غیر از قصص و حکایات نمانده است و امنیت طرق و شوارع بحدیست که مسافران و تجار با امتعه و اموال و هرگونه احمال و اثقال بفراغ بال بهر طرفی که خواهند تردد کنند سهل و آسانی رسیدن مکاتیب و خطوط بمرتبه است که لفافه خط بدو پیسا تا مسافت دو ماه و سه ماهه راه بدون تأخیر و مشقت میرسد و اموال و اجناس با آنکه محافظی و نگهبانی برگماشته باشند بهر قدر مسافت که خواهند بصرف قلیلی ترسیل می‌کنند اینهمه فواید و منافع در ازمنه سابقه کجا بود و از آنجمله است انتظام منوسپالتی یعنی درستی و صفائی راهها در تمام بلاد و قریه و دفع کثافت از هر جا برای حفظ اعتدال آب و هوا و اهتمام آرایش و روشنی تمام شب در هر کوچه و برزن که در عهد هیچ از پادشاهان بر روی کار نیامده و هیچ یک را خیالی درین چنین امور نبوده و از آنجمله است هرگونه تعلیم و اشاعت آن در هر امصار و قریه از برای اطفال رعایا نه فقط زبان و علوم انگریزی عربی و فارسی وغیره بلکه انواع هنر و صنایع که کاهی از اوان حکومت هنود تا ایام تسلط انگریزان شنیده نشده و از آنجمله است انتظام محکمات پولیس که حفظ جان و مال و آبرو و حیثیت هر یک از رعایا از آنست چه مجالست که در آبادی و یا در صحرا یکی بر دیگری دست‌اندازی نماید و مسافریکه

تنها با زر و جواهر و اسباب گران بها با آرام از شهری بشهری روز باشد یا شب سوار یا پیاده در ظل حمایت و حراست این سلطنت می آید و سیر و حالات امن طریق عهود سابقه را چگونه بی هراس بود نشان در خانهای خود که چگونه بود از کتب و تواریخ هر ملک و زمان پیداست از آنجمله است تربیت و پرورش و حفاظت اطفال صغار بحدیکه مواضع و املاک کثیر اطفال خورد سال را دولت بذمه خود گرفته بعد از وضع قدر معیشه مالگذاری سرکاری البقیه توفیر برای آنها جمع می کند و تعلیم و تربیت آنها را تا زمان بلوغ زیاده از پدر و مادر می نماید و از پس انداز حاصلات دیگر املاک خریده املاک آنها را تجدید می افزاید که آبای آنها نیز انقدر املاک و جائداد گاهی بخواب ندیده اند از آنجمله است بنای شفاخانهای خیراتی از برای تیمارداری و درمان رسانی بغربا و مساکین هر قوم و ملت در هر شهر و دهات از آنجمله است ایجاد کارخانها از کارخانه آرد و ریسمان پنبه و پارچه بافی وغیره برای صدگونه منافع که چهره عروس این مملکت گاهی از اینگونه غازه گلگون نشده بود از آنجمله است ایجاد مراکب بحری دخانی و ایجاد ریل کاری برای تسهیل حمل و نقل احمال و اثقال در عهود سابقه اعظم تدابیر برای روانه کردن خطوط و زود رسیدن بمقصود سواری اسب یا ناقه تیز رفتار بود آنهم جز برای ملوک و امرا برای دیگری میسر نبود اکنون قطع مسافت یکماه بیک دو روز بدون مشقت گویا که انسان در خانه خود نشسته با آسایش تمام بلکه در خواب راحت و آرام قطع منازل و طی مراحل میکند چنانکه درین عهد بعموم غربا میسر است و در ازمنه سابقه گاهی نصیب احدی از شاهان نبوده از آنجمله است اجرای تار برقی بصنعت مقناطیسی که بیک لحظه از شهری بشهری هریکی بدیگری اخبار میرسانند بخرج قلیل از آنجمله است بنای نهرهای آب از مسافت بعیده جاری کردن در شهرها و خانها از آنجمله است روشنی گیاس در اکثر شهرهای مشهور مثل مبمبئی و مدراس و کلکته وغیره هر شب از شام تا صبح بتمام راهها مشتعل است اینهمه منافع و ترقیات که روز بروز در تزاید است از نتایج توجه امنای این دولت علیه است

المنة لله تعالی این رساله همایون در ساعت سعید صورت انتظام گرفته صورت اختتام پذیرفت توقع از ارباب بصیرت و اصحاب بینش چنانست که دیده باطن خود را از کحل الجواهر آن فی ذلک لعبرة لاولی الالباب سرمه سازند و این تذکره پادشاهانرا مانند حکایات و افسانه ها ندانند و بدین پیر دم ربای دنیا دل نه بندند و بدام فریبش نیایند و تامل نمایند که چگونه پادشاهان نامدار که کلاه گوشه حشمت و جاه را بر کیوان سائیده بودند از دست برد قضا از پا در افتادند و در خاک فنا غنودند و از حشمت و جاه و دولت و سپاه هیچ بکار نفعی ندیدند

امید که منظور نظر اولی الالباب گردد
فی شهر شوال المکرم سنه ۱۳۱۰ هجری
بخط اقل بندگان میرزا مهدی
شیرازی صورت اختتام
پذیرفت تمت

